



المقالة الفصيحة في

الوصية والنصيحة

تألف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والحبيب الصميم الواجب له التكرير والتعظيم

مولانا الملك المفخر السيد محمد صديق حسن خان بهادري

نواب بهويال المعظم وشيخ الله في مدته

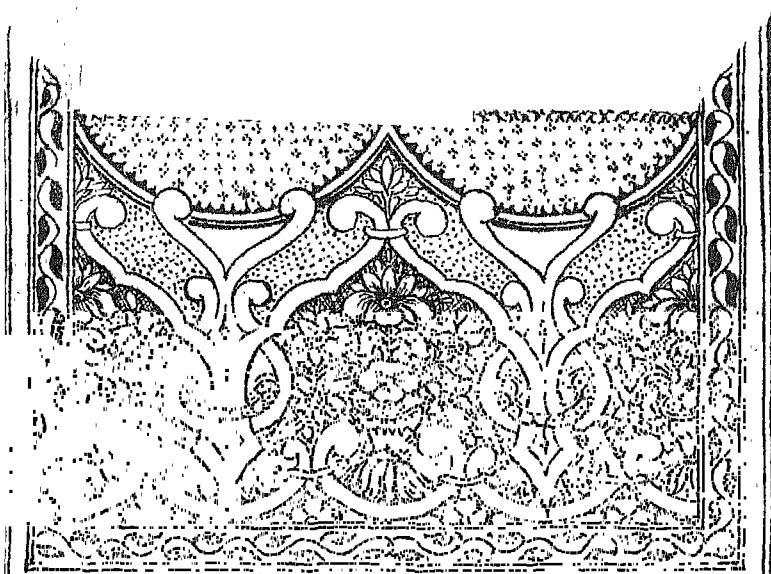
وبأمر في عالمه وعدته

أمين تلاميذ

طبع في المطبع النعمانية عام الكائن في بلدة كبر آباد

بإدارة المنشئ محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان

١٢٩١



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلقنا وسمانا على لسان ابينا ابراهيم الخليل عليه السلام
مسلمين واخرجنا من ارحام المومنات واصلا بابل البيت المومنين و
الصلوة والسلام على سيدنا محمد المامون الامين الذي بشرنا بان العاقبة
للمتقين وعلى آله وصحبه وعترته وحزبه الطيبين الطاهرين الاكرمين
بعد هذه اين چند وصايا وفضا يا است که بضرورت اسلاميه دينيه و دعائيت
حاجت دنيويه درين بطاقتہ بقيد تحرير عبارت و سلسله تقرير اشارت در آيد
برنگارش و باعث برگزارش آن نصيحت اخلاف و اولاد اولاد بالذات و خيرگالي
احباب و اصحاب ثانيا و بالعرض است و ضمن فحواش برات دمه خودم از باز پرس
روز رستخير مطوي مت چه ببلغ اين چنين مقاصدي که از ابواب امر بمعرف و نهی

عن النكرو اسباب نصیحت مامور بهاست هر سعادت مندر شادت پیوند از
 یاران و فرزندان که بعض آن بیاویزد و پیاره از آن قیام ورزد امیدست
 که در هر دو سر روی رستگاری بنید و گمان نتوان کرد که این ایلاء ابدلع
 ست چیرا که جمعی از سلف است و مشایخ ملت این کار کرده اند و هیچ یکی از آنها بران
 انکار ننموده و خودش از رب العالمین و صادق مصدوق این ثابت است تا یگیر
 مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب لایة و درین
 باب نصوص کتاب بسیارست چنانکه بیاید و قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم الدین النصیحة قلنا لمن قال لله و لکتابه و لرسوله و لائمة
 المسلمین و عامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تمیم بن اوس الداهری
 رضی الله عنه و در حدیث جریر بن عبد الله آمده قال بایت رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم علی اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و النصم لکل مسلم متفق
 علیه و یویدیه ما رواه انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا یومن احدکم حتی یحب
 لایه ما یحب لنفسه و این نیز متفق علیه شیعین است و قال تعالی انما
 المؤمنون اخوة و قال اخبار عن نوح علیه السلام و النصم لکم
 و قال حکایة عن هود علیه السلام و انا لکم ناصح امین و این نامه نامزدست
 بالمقالة الفصیحة فی الوصیة و النصیحة
 و شتملست بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعاذنا الله تعالی عن
 النار الخاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالى ووصى بها ابراهيم بنبيه ويعقوب ان الله اصطفى لكم
 الدين فلا تموتن الا وانتم مسلمون ضمير بها درین کریمه راجع
 بسوئی خفیه است و یعقوب معطوف است بر ابراهیم زیرا که ولادتش بعد از
 موت وی علیه السلام بوده پس در وصی اہم دخل نبود بلکه چنانکہ ابراهیم ابناء
 خود را کہ ہشت یا چہار دہ کس بودند و منهم اسمعیل علیہ السلام وصیت فرمود
 ہچنان یعقوب ابناء خود را کہ دواز دہ نفر بودند وصیت کرد با التزام اسلام و گفت
 نمیرید کہ آنکہ شما اسلمان باشی یعنی اسلام را چندان التزام شود کہ مرگ شما ہمہ ران
 بود و موبداوست حدیث جابر رضی اللہ عنہ کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلعم
 پیش از مرگ وی بکہ روز کہ میفرمود لا یحوتن احدکم الا وهو یحسن الظن
 بر بہ سواہ الشیخان و معلوم است کہ ملل کفر ہمہ سوء ظن است بخالق چنانکہ
 اسلام تمام حسن ظن است باو تعالی و قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم
 الموت ان ترک خیرا الوصیۃ الا یتہ کتابت درینجا در معنی فرض و اثبات است
 و مراد بجنور موت جنور اسباب و امارات و ظہور علامات مرگ از علل و امراض مخوفہ
 و استقام و ادوار مرہبہ است چنانکہ قائلی گفتہ

موسی سفید از اجل آر د پیام پشت خم از مرگ رساند سلام

و مراد بخیر فالست قلیل باشد یا کثیر و اطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک

موضع آمده منها قوله تعالى وانه لحب الخير لشد يد وصيت وايضا
 واصل عبارت است از امر کردن بچيزی وعهد بستن بدان در حیات و بعد از مات
 و مراد اینجا امر بامر بعد الموت است و اثم تبديل وصيت بغير کردن بمبدل باشد و صی
 متخاص است از آن گرا آنکه ايصاء او بامری ناجائز باشد قال تعالى فمن بدل له بعد
 ما سمعه فانما اشبه على الذين يبذلون له وقال تعالى والذين يتوفون
 منكم ويدررون از واجبا وصية لانزوا جهه الاية و درین آیه هر چند مدت
 حول منوخ است بعدت چاراه و در روز لکن افاده اشبات ايصاء میکند و قال
 تعالى يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين الاية و این آیه تفصیل
 اجمال است که در آیه دیگر آمده و هو قوله سبحانه للرجال نصيب مما ترك
 الوالدان والاقرابون الى آخر الاية و درین کرمیه احکام موارث و فرائض مذکور
 است و انصاء هر واحد مستطوره و لفظ من بعد وصية یوصی بها او دین باشد
 صبیح چارهای آمده و قال تعالى ولقد وصینا الذين اوتوا الكتاب من قبلکم
 وایاکم ان اتقوا الله مراد من قبل یهود و نصاری اصحاب کتب قدیمه اند و مراد
 به ایاکم اهل قرآن گو یا امر بتقوی شریعت قدیمه است که حق تعالی جمیع ائمه سالف
 و جموع سابقه را بر السن رسل و افواہ انبیاء علیهم السلام بدان وصیت فرمود
 آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالى یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله حق تقاته و قال فاتقوا الله ما استطعتم و این آیه سیمین مراد
 آیه اولی است و قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا لا اله الا الله و قال
 و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و قال

وان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم نوبى
گفته الايات فى الامر بالتقوى كثيرة معلومة انتهى در پنج مقبول من
شرائع الرسول گفته آيات داله بر فضيلت تقوى زياده بر يك صد و پنجاه آيه
ست از آن جمله در زياده بر چهل آيه امر بتقوى ست و پنج شى در خصال خير اكثر الذكر
والثنا از تقوى نيست و در احاديث شريفيه نيز بسيار تفصيل خير در تقوى آمده و
بنص قرآن كريم گرامى تر مردم تقى تر ايشان ست نزد خداى تعالى و او سبحانه محب
ولى و مولى و ناصر اهل تقوى ست و تقى را حاقبت حسنى و حسن مآب هميا و از براى او
بهشت موعود و روز جزا گويار و زرع و سى او ست قال تعالى ان خير الزاد
التقوى و قال و لبا س التقوى ذلك خير و اين تقوى سبب اجر و شرط
مشتوب و موجب دفع كيد و باعث امداد از غيب و جالب مغفرت و رحمت الهى
سبب تكفير سيئات و فتح بركات و موجب تفرقه بيا ن حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حيث لا يحتسب ست او تعالى مؤمنان را
امر بتعاون بر بر و تقوى فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نهي فرموده و اولين
و آخرين را بتقوى وصيت کرده الى آخره قال و هو كلام حسن جيد ينبغى
التعويل عليه و در حديث ابى هريره آمده قال قيل يا رسول الله من اكرم
الناس قال اتقاهم لله الحديث متفق عليه و در حديث ابو سعيد خدرى ست
مرفوعا ان الدنيا حاوة خضرة و ان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف
تعملون فاتقوا الدنيا و اتقوا النساء فان اول فتنة كانت فى بنى اسرائيل
كانت فى النساء رواه مسلم و عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلى

كان يقول اللهم اني اسالك الهدى والتقى والعفاف والغنى ثم اذ مسلم وعن ابي رافع
 عدي بن حاتم الطائي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حلف على
 يمين ثم راى غيرها اتقى الله منها فليأت التقوى اخرجه مسلم ايضا ودر حديث ابى تا
 صدى بن عجلان باهى آمة كهوى آنحضرت صلعم را شنيد كه در حجة الوداع ميفرمود انقلوا الله
 وصلوا خمسكم وصوموا شهركم وادوا زكاة اموالكم واطيعوا امرؤكم تدخلوا الجنة
 ربكم رواه الترمذى فى اخر كتاب الصلوة وقال هذا حديث حسن صحيح وازينجا رويتم
 باشي كه شاعر عليه السلام را بهتمام در امر تقوى تا كجاست سخن دين باب در است و باز كردن شتر
 كلام بران خروج از خانه دعاست تا جرم رجوع آيات وصيت ميرود قال تعالى او كنتم شهودا
 اذ وصاكم الله بهذا امرآتكم بكت والزام محبت است بر تحريم ازواج ثانياه از انعام وقال تعالى
 ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون اشارت بامور تقدمه درين آيت كه عدم شرك بخدا و احسان
 باوالدين عدم قتل اولاد بخوف اطلاق وعدم قربان فواحش ظاهره و باطنه و عدم قتل نفس محرمه است مگر حق
 گويا حفظ اين امور داخل در تقوى است و بدان صيت واقع شده وقال تعالى ذلکم وصاکم به لعلکم
 تدکرون اشارت است بامور تقدمه در آيه كه عدم قربان بال تعليم باشد مگر بخصالت حسن تا
 آنكه بجواني و هو شمندي رسد و ايام است بسوى ايفا كريل و ميزان بقسط و بعدل در قول
 اگر چه صاحب قربت بود و بسوى ايفا بعد آلى وقال تعالى ذلکم وصاکم به لعلکم
 تتقون اشارت اليه اين اشاره صراط مستقيم و عدم اتباع سبل است كه موجب ايل از راه راست
 اسلام گردد و سبل عام است از ملل و نحل كفريه و طرق مبتدعه مستعده در اسلام وقال
 تعالى ووصيناك الانسان بوالديه حسنا وان جاهدك لتشرك بى ما ليس لك
 به علم فلا تقطعهما و اين احسان موصلى بشامل عطاء مال و نيل خير و دين

قول و خفض جناح و عدم مخالفت ابوبین در امور مشروع و مباح است و قال سبحانه
 حکایت عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلاة والزکوة ما دمت حیا
 معلوم شد که نماز و روزه تا آخر حیات منجمه و صایای او تعالی است و قال تعالی
 و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا علی و هن و فصلاک فاعلمین
 ان اشکر لی و لو الدیک الی المصیر الی قوله و صا جهم فی الدین معروف
 و امر باحصان بامار و پیر در غیر موضع از قرآن کریم آمده که هیچ بلفظ وصیت و در اینجا
 شکر ابوبین را قرین شکر خود ساخته و این کمال تنبیه بر نادیده شکر این هر دو است و نص است
 بر عظم حقوق ایشان و قال تعالی فلا یتطیعون توصیة و لا الی اهلهم
 یرجعون و این نیز صحیح و احده خواهد بود و مفسرین گفته اند ای کایست تطیع بعضهم
 ان یوصی الی بعض بماله و ما علیه و لا یتطیعون ان یوصیه بالتقبة و
 الاقلاع عن المحاصی بل یموتون فی اسواقهم و مواضعهم و درین کریم
 اشارت بر ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب نزدیکی و قال
 تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما
 و صینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموالدین و لا تتفرقوا فیه
 و این وصیت تجوید خدا و دین اسلام و اصول شرع بود که در آن احدی از رسل
 مخالف نیست و همه کتب سماوی بر آن متفق بوده اند و این هر چهار پیغمبر از انبیاء
 اولی العزم اند که ایشان را باین وصیت ارشاد کرد و قال تعالی و وصینا الانسان
 بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعت کرها و حملها و فصلاک تلثون
 شهور الایة و حسن و احسان بیک معنی است و هر امر که بدان خدا و رسول توصیت

فرمانند معلوم است که بنایت مستقیم بر ایشان باشد و قال تعالی ثمرکان من
الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة اولئک اصحاب
المیمنة نفسین گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضا بالصبر علی طاعة
الله و عن معاصیه و علی ما اصابهم من البلاء و المصائب و المحن و الشدائد
و بالرحمة علی عباد الله و قال تعالی و العصران الانسان لفی خسر الا الذین
امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این آخر وصایا
قرآنی است و جامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان و توحید و قیام بشر الخ
اسلام است که کتاب عزیز و سنت مطهره بر آن مشتمل بوده و مراد به صبر شکیبایی
از معاصی خدا و بر فرأض او و بر بلا یا و آفات است که از وجه اختیار حق بخلق در تنگی
حال حق پستان میشود و از اینجا معلوم توان کرد که اختیار حق را از لزوم صبر
ناگزیر است و لهذا بر صبر و عده اجر به حساب کرده اند قال تعالی انما یوفی
الصابر و ن اجرهم بغير حساب و آمده که ان الله مع الصابرين و کذا هم شرف
بالا تر از ان باشد که صبور قادر با صابر عاجز همراه بود این است بعض آیات و جمیع
آن بر تالی قرآن مخفی نیست و اما احادیث مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التحیة
در امر بوعیت و حکم آن پس بسیار است و در آن حث است بر ایثار و نهی از خیف
و جور اندر ان و بیان فضیلت تبخیر و تنفید اوست در حال حیات و صحت و حوار
و ثبات نفس باشارة النص او دلالة النص چنانکه در حدیث ابن عمر است ضعیف
عنه ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم یبیت لیلین و لاه
شیء یرید ان یوصی فیہ الا و وصیته مکتوبة عند راسه مراده الجماعه

و درین حدیث حجت است از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع
وصیت و صایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد
و نحو آن می آید و درین هنگام بمعنی مصدر باشد که ایستاد است و بمعنی مفعول بود
که اسم است و وصیت در شرع عبارتست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی
ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منتهیات وحش بر ما مورات واقع شود
نیز اطلاق می یابد و تا درین خبر نافیست بمعنی لیس و خبرش ما بعد الاست
و در روایت شافعی از سفیان بن یمان لفظ آمده ما حق امره یومن بالوصیة
الحديث ای یومن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتی بر لفظ

لا یجمل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی تطیيع بعضهم
ما الحزم و الاحیاط للمسلم الا ان یکون وصیته علیه بالقبلة و
قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بخارج غالب بود و درین کریمه
هم فی الجملة صورت جواز دارد و ابن المنذر در آن حکایت التمسک

نزد ابی عوانه و بهیثمی یک شب و نزد مسلم و نسائی شب بجای دو شب آمده
حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و سه شب بنا بر رفع حرج است بسبب تراحم
اشغال انسان که محتاج بیاد و بی اوست تا درین مقدار نسیحت ذکر شنی محتاج الیه
بیاید و اختلاف روایات دال بر آنست که این تقریب است نه تحدید معنی آنکه
بر وی زمان قلیل هم نگذرد مگر آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت
اشارتست بسوی اغتفار ز من یسیر و گویا سه شب غایت تأخیر و نهایت
احمال است و لهذا ابن عمر گفته لم ارب لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

يقول ذلك الاوصيتي عندى وازينجا عروج پايه ابن عمر در تسليع
 مى توان دريافت كه در اتشال امر نبوى تا كجا رسيده طيبي گفته در تخصيص و شب
 و سه شب بذكر تسليح است در اراده مبالغه اى لا ينبغى ان يبيت نر مناما و
 قد ساعه ناه فى الليلتين والثلاث فلا ينبغى له ان يتجا و نر ذلك گويم
 شاعر و اهل علم ارشاد بدو شب و سه شب ميكنند و امروز كه زمانه به روش قيات
 كبرى و همنان ساعت عظمى است مردم تا آنجا تاخير ميكنند كه صبحه مرگ در ميرسد
 و فوت بوضيت نمى رسد و اين هذامن ذالك جمعى را از هم عصران كه قدرى
 اسهال كثر از خير داشتند و ديديم كه در امراض عارضه در اوقات مختلفه بسا حل
 از معاصى خدا و بمر مردن خود در ان بيمارى يقين نكرده از ايصاء محرم مانند
 حال حق پستان ميشو از موت دست برد اين و آن شده بحسب فرائض پوش
 ناگزير است و لهذا بزيطيرى صرف شد بلكه آنچه در هگى عمر كمال صون فرمايم او
 الصابرون احمه در زمان سیر گردا و فنا شده

دل بسى خون بكف آورد ولى پخته	اسدا سدا كه تلف كرد كه اندوخته بود
------------------------------	------------------------------------

اهل علم گفته اند كه در وصيت نوشتن جميع اشيا محقره و آنچه حادث بخسرج
 از ان و وفا بدان زبان قريب جارى است مندوب نيست و باين حديث
 همراه قوله تعالى كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت الاية استدلال
 كرده اند بر وجوب وصيت و باين قائل است جماعتى از سلف منهم عطاء الزهرى
 و ابو مجلز و طلحه بن مصرف فى آخرين و بهيقى حكايته از شافعى در قول قديم
 كرده و به قال اسحق و داود و ابو عوانه الاسفراينى و ابن جرير در فتح البارى

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذہب جمهور زندق و عدم و جوب است و
این را ابن عبد البر بہت بسوی اجماع کرده و این مجازفت است چہ در اجماع
کلام است چنانکہ در طریقہ شنی و اقلید مذکور است و در ارشاد الفحول و حصول المال
مستور است و جواب جمهور از آنکہ کریمہ است کہ منسوخ است کما فی البخاری عن
ابن عباس و جوابش از طرف قائلین و جوب است کہ منسوخ و صیت از برای
والدین و اقارب است کہ وارث میت اند نہ نفس ایصار و ہر کہ وارث نیست
در حق او مقتضی نسخ نہ در آیہ موجود است و نہ در تفسیر ابن عباس و جواب جمهور
از حدیث مذکور است کہ لفظ باحق امر از برای حرم و احتیاط است بنا بر آنکہ
گاہ باشد کہ مرگ ناگاہ میرسد و فرصت وصیت نیندہد و مؤمن را لائق نیست
کہ از یاد موت و غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند کہ لفظ حق در لغت بمعنی
شی ثابت است و اطلاقش در شرع بر چیزی آید کہ بدان حکم ثابت گردد و آن
عام تر است از آنکہ واجب باشد یا سندوب و اطلاق حق بر مباح قلبت می آید
قالہ القرطبی و نیز تفویض امر بسوی ارادہ نوصی دال بر عدم و جوب است
ولکن در روایت مقدمہ بلفظ لا یجمل الامر مسلم اشکال باقی است و گفته اند
یہ تحمل کہ راوی ذکر روایت بالمعنی کردہ باشد و از نفی اصل عدم وصیت ثبوت
جواز وصیتہ بمعنی اعم مراد داشته و زیر آن واجب و مندوب و مباح ہمہ داخل
ست و آنانکہ قائل و جوب اند قول اکثر آنها آنست کہ فی الجملہ واجب است
طاؤس و قتادہ و جابر بن زید و دیگران گفته اند کہ وجوب از برای قرابتی است
کہ خاصہ وارث نیشوند و ابو ثور گفته کہ وجوب وصیت در آیہ و حدیث مختص

کسی است که بروی کدام حق شرعی است و می ترسد که آن حق از صاحب حق
 ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند همچو ولایت و دین و نحوها و تقیید
 بقوله و له شئی یریدان یوصی فیه و الالت دارد بران در فتح الباری گفته
 حاصلش راجع بسوی قول جمهور است که وصیت واجب بعینها نیست و آنچه
 واجب بعینه است خروج است از حقوق و اجبه للغير خواه بنحیض باشد یا وصیت
 و محل وجوب وصیت دمی است که عاجز باشد از بنحیض و غیر او که ثبوت حق بگواهی
 او می تواند شد از آن می داند و اگر قادر است و غیر وی آنرا میداند پس وجوب
 نیست حافظ این حجر گفته و از مجموع آنچه ذکر یافت معلوم شد که وصیت
 گاه واجب است و گاه مندوب در حق کسی که امید کثرت اجر و ثواب دارد
 و گاه مکروه است و عکس آن و گاه مباح است در حق کسی که هر دو امر در وی
 یکسان باشد و گاه محرم است اگر دران اضرار بود چنانکه از ابن عباس آمده
 و اضرار در وصیت منجمله کبار است چنانکه باسناد صحیح موقوفه ناز و سعید
 بن منصور و مرفوعه ناز و نسائی آمده و رجال ثقات اند و جمهور استدلال اند
 بر عدم وجوبش بر روایت عائشه صدیقہ متی او صحی و بروایت ابن ابی اوفی
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نکرد و این در بخاری است و نزد
 احمد است از ابن عباس و له یوص پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
 صلعم از ترک نیفرمود و جوابش آنست که مراد نفی وصیت بخلاف است
 نه مطلقا بدلیل آنکه در مرض موت بچند امر وصیت کرد و از انجمله یکی انفاق به پیغمبر
 است یعنی پاره زر که در خانه مانده بود چنانکه هم در حدیث عائشه است نزد

احمد و ابن سعد و ابن خزيمة و در مغازی ابن اسحق آمده از عبید الله بن
 عبد الله بن عقیبه که گفت لم یوص رسول الله صلعم عند موته الا
 بثلاث و از آن جمله آنست که در خبری که عرب دو دین نباشد و بعثت اسامه نافذ
 کرد و در صحیح مسلم است از ابن عباس اوصی ثلاث و من جمله آن اجازة و فد
 است و از آنست که نزد احمد و نسائی و ابن سعد کانت غایة وصیة رسول
 الله صلعم حین حضر الموت الصلوة و ما ملکک ایما نکم و این را
 شاهدست از حدیث علی زوایی داود و ابن ماجه و از حدیث ام سلمه زو نسائی
 بسند جید احادیث درین باب بسیار است حافظ در فتح الباری شطری صاحب
 از آن آورده و شوکانی در آن رساله مستقلة جمع نموده و در نیل الاوطار گفته
 و لا یخفی ان نفی عائشة للموصیة ~~کلی الموت~~ لا یستلزم نفیها فی جمیع
 الاوقات فاذا قام البرهان الصحیح من یدعی الوصایة فی شی معین
 قبل انتهی و در لفظ حدیث تقدم مکتوبة عند راسه دلیلست بر جواز
 اعتماد بر خط و کتابت اگر چه مقتدرن بشهادت نباشد و همچنین نص شافعی این
 را خاص بوصیت ساخته بنا بر ثبوت خبر در آن نه در غیر آن از احکام و جمهور
 گویند مراد آنست که مکتوبه بشرطها و محب طبری گفته در اخبار اشهاد
 بعد است و در جوابش گفته اند که اشراط اشهاد با مخرج است کتوبه تعالی
 شهادة بلینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة و این دلیلست
 بر اعتبار اشهاد در وصیت و قرطبی گفته ذکر کتابت مباغنه است در زیادت
 توثیق ورنه وصیت مشهود بها متفق علیهاست اگر چه مکتوب نباشد و گذشت

که وصیت ضرار بمجمله کبارست شوکانی فرماید فما احق و وصیته الضمیر را
بالابطال من غیر فرق بین الثلث و ما دونه و ما فوقه

و اما مقلد وصیت

پس در حدیث متفق علیه بروایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس
غضوا من الثلث الى الربع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث
کثیر و در حدیث سعد بن ابی وقاص که خبر یکدیگر نزد شت بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر
این عبارت آمده انک ان تذروا ثلثک اخیاء خیر من ان تذعمو عالمة
یتکفون الناس رواه الجماعة و در حدیث ابی الدرداء است عن النبی صلعم قال
ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها
لکم زیادة فی اعمالکم رواه الدارقطنی و احمد و رواه البیهقی و ابن ماجه
و البزار عن حدیث ابی هریره و سندش ضعیف است و در حدیث
اول دلیل است بر جواز وصیت بثلث و بر آنکه نقصان از ثلث و عدم زیادت
بر آن اولی است در فتح گفته استقر الاجماع علی منعه الوصیة بأثر یاء
من الثلث انتهى و در حدیث ابی الدرداء دلالت است بر آنکه قربت در
وصیت شرط است و چون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت و لهذا محم

باب در وصایا

نخستین وصیت زیتن و مردن بر اسلام است چه او سحانه دین اسلام
را از میان جمله ملل و نحل از برای ابراهیم علیه السلام بر چیده و وی علیه السلام
ابنا خود را بمرگ بران وصیت فرموده که تقدم و در حدیث ابی هریره و احمد

وطبرانی در اوسط ذکر محیی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثم یجئ
 الاسلام فبقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فبقول انت علی
 خیرک الیوم آخذ و بک اعطى و حق تعالی فرموده و من یتبع غیر
 الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین در قاموس
 گفته اسلام انقاد و صبر مسلماً أنته و این معنی لغوی اوست و تفسیرش
 در حدیث جبریل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
 تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی
 الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلاً
 الحدیث اخرجه مسلم و در حدیث رفاعه بن رافع زرقی ست مرفوعاً
 اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا و لا مفتقنین
 اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النساء و الحاکم و صححه و از ائمه
 ابراهیم خلیل ست در کتاب غزیر بن ابنا و جعلنا مسلمین لك و گفت و من
 ذریتنا امة مسلمة لك و الحمد لله که ما از ذریت وی علیه السلامیم پس ما را
 ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم و او تعالی این است را پیش از وجود
 او در تورات و انجیل مسلمان نامیده و اسلام را مات ابراهیم نشان داده و همی
 در کریمه هو سماکم المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة و الانجیل و یوسف
 صدیق علیه السلام سوال کرد و گفت توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین
 و او تعالی اسلام را دین نامیده و فرموده ان الدین عند الله الاسلام و از
 برای تمام بریت آنرا برگزیده کما قال سبحانه و رضیت لکم الاسلام دیناً

واتصاف هر آنکسی که در زمین و آسمان است بدان بیان فرموده قال تعالی
 وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون ابن
 عباس در تفسیر این آیه گفته من فی السموات الملائكة ومن فی الارض
 من ولد علی الاسلام وکرها من اتی به من سبایا الامم فی السلاسل
 والاغلال یقادون الی الجنة وهم کارهون انرجه الطبرانی و تفسیر
 ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولكن کان حنیفا مسلما واکاذ
 من المشرکین درین آیه نفی کرده از ابراهیم جمیع ادیان را و اثبات اسلام نمود
 از برای وی علیه السلام و جناب ختمی پناه صلعم را گفت که چنین بگوید و انا اول
 المسلمین و این را از اذکار اشرف طاعات ایمانیان بلکه متفاح افضل
 عبادات اسلامیان گردانید که قائلش در هر روز پنج مرتبه تکرارش میکند و
 کیف که اسلام سبب نجات از احوال فردا و بیض و جوه اولیاد است و سبکه
 و جوه معضین از اسلام سیاه گردد و ایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
 عدنان نرود و اهل عصیان نباشند و از صراط بگذرند و میکشند و
 در زیران بنشینند و باسلام امتیاز از مجربان در آن رستخیز است بهم دهد و من
 نخرج عن النار و ادخل الجنة فقد فکرت و ما الحیة الدنیا الا متاع
 الغرور و همین اسلام است که بسبب آن بنده زیر خاک بجواب ملائکه رب الارباب
 پیردازد و در پاسخ سوال آنان ثابت ماند در حدیث جابر آمده قال قال
 رسول الله صلعم اذا وضع المومن فی قبره اتاه ملک کان فانتھرا
 فقام یهیب کما یهیب النائم فیکال من راک فیقول الله دینی الاسلام

و نبی محمد فینادی منادان صدق عبدی فافر شوه من الجنة
اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة وابن مردويه والبيهقي من طریق
ابی سفیان عن جابر و درین باب حدیث است و روح القدس نازل شد
به بشارت از برای سلمان که قال تعالی قل نزلہ روح القدس من
سرباک لم یثبت الذین امنوا و هدی و بشری للمسلمین و اوتعالی
بنابر این اسلام از برای بندگان نعمتهای غیر محصاة میاگرد و چنانکه از کرمیه
والله جعل لکم من بیعتکم سکناً آخرهم و آیه الی قوله کذلک یتسم نعمته
علیکم لعلکم تسلمون آشکارست سید علامه بر الملة المنیر محمد بن اسماعیل بن
صلاح الایمر قدس سره فرماید و کما استقلت هاتان الایتان علی تعداد نعم
لا یفی بالتعبیر عنهما لسان بل لو تکلم علیهما علی انفرادهما الاحتمل
مجلد یدستغرق عدة اوقات و انرمان انته فالحمد لله الذی منّ
علینا بالاسلام و هدا لاله بفضلہ و الانعام و ما کنا لنهتدی لو لولا ان
هدانا الله کلمة صادقة یقولها المسلمون فی دائر السلاط و بالجمل
فضائل و مناقب اسلام بیش از ان است که دین مختصر بکنجد و بعد از آنکه خاتم
رسل و مادی کل مبعوث شده حقیقت مده و تحله درین دین مبین و شرع تبیین
منحصر گشته و گرفتن دین دیگر هر چه باشد و هر کجا که باشد از هم پاشیده پس در
حفظ این دولت سترگ و مراقبت این نعمت بزرگ چندان می باید کوشید که
هیچ شی از اشیاء دنیا همچوزن و فرزند و دولت و حکومت از ان تضرر نزل
نمی تواند کرد و هیچ امر از امور مصائب و مصاعب این سپنجی سر از ان باز

نمی تواند داشت به

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی | نه عارف است که از راه سنگ بر خیزد

بلکه اگر یکی را از ماهی گیتی بختی بخشد و تمام عالم در کنارش نهند و خواهند که
از دین اسلام برگردانند و بکیش کبر و ترسا و محوس در آرند و نعوذ با الله منه باری
فرض باشد که لهو الدنیا و لنا الاخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه
آسودگی بزنیم و عاجل فانی را بر آجل باقی زینهار تقدیم ندیم تا بتزلزل
باقل قلیلی از ان و قدریسیری از ان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال جباه
و دولت چند روزه ایشان را از دایره اسلام بدر برده خاسر داین کردند
و معذاد نیاهمت مراد دست بایشان بهم نداد و بهیگی دوا دوش اینان که
در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو
رانده و از ان سو مانده گردیدند و نعوذ با الله من سوء المنقلب

دنیا مطلب تا همه دینیت باشد | دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد

دین دور پسین که از صد سینه دهم هجرت سه سال باقی است اسباب گمراهی
و ساز و برگ کفر و کافری بسی مهیاست و فرقه ضاله و افراخ ایشان از
آزاد طبعان دهریه کیش ایتامی بس دور و دراز در بر می مردم از دین اسلام
بانواع حیل و یکدست که حصر آن جز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بوده است
و بهزار ریو و رنگ از اله این نام از انام و انتراع حکومت اسلام از جمیع
اقطار ارض میخواهند و سالی نمی گذرد که جرگه از عوام کالانعام که اراده و
شیت الهی بشمار ایشان رفته خلع رتبه اسلام از رقاب کرده و در دام حدیث

اینان گرفتار شده بهایو به جهنم نمی رود تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
 از دین اسلام جز اسمی و رسمی باقی نیست و با جمله عمر این وصیت که عبارت
 از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث و
 ابوالانبیاء و مکرم جمیع احمد و نیاست تا بمابین آیندگان کابر اعرن کابرو
 اباعن جدر رسیده بلکه ناقل آن از وی علیه الصلوٰۃ خود حضرت رب العالمین
 است و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم پیش
 ازین سندی عالی نخواهد بود و تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
 جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند و ضعیف باشد
 که نیز نگ کارخانه گمراهی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
 هجرت شیوخ و اکابر ما بران ماشی بوده اند از استقامت بر باید و پاره از
 عاجل فانی ما را فریفته از آجل باقی باز دارد بلکه در خور حال ما است که به
 فحوائی متقاله ابراهیمیه اذ قال له رب یده اسلم قال اسلمت لرب العالمین
 باخلیل علیه السلام هم زبان و کیدل با شیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
 کرده در پس هر نماز بجهنم خداوندی جلت عظمت که از ایشان کرده با شیم رب انت
 ولی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین شیطان لعین
 دشمن تو را و نفس آماره عدو زبردست است که هر لحظه در تعقب ماست میخواهد
 که قدم ما بر جاده واضح اسلام راسخ ماند و از برای این زلزله هزار قاتل و مایل
 هر دم بر روی کار می آرد پس ثبات قدم درین معرکه بغایت دشوار است و
 استقامت بر دین اسلام عقبه که دالامن حمه الله تعالی شا بهازی باید که

درین حیثیت و بعضی خود را جمع دارد و فریفته این همه نقش و نگار کفر و کافری
نگردد و باز حاج اعداء اسلام از جا نرود

همه اندر زمین بتو این است | که تو طفلی و خانه رنگین است

اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و امتنا علی صلتک رسولک و اذ الیه
بقوم فتنه فتننا غیر مضنون -

وصیت دیگر همان وصیت اول مقاله و ضمیمه است یعنی چنگ زدن
بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته تهدید بر هر دو مشغول شدن و هر دو
حصه از هر دو خواندن و اگر طاعت خواندن ندارد ترجمه و ترقی از هر دو شنیدن
و در عقاید مذہب قدما ایستادگی اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف
تفتیش نکردند اعراض نمودن و تشکیکات معقولیان خام التفات نکردن
و در فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن و اما
تفریعات فقهیه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حینه
قبول آوردن و الا کالای بدر لیش خواندن و دادن است را هیچ وقت از عرض
مجتهدات بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست و سخن متشکفه فقها که تقلید
عالمی را دست آور ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند شنیدن و بدیشان
التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری اینان انتهی کلامه رح و این وصیت
شامل خیر دنیا و آخرت هر دو است و در زیر هر جمله اش عالمی از فوائد مندرج
و مطلوبی است که تفصیلش خوانان مؤلف مستقل باشد مختصر این است که کتاب
عبارت از قرآن کریم و فرقان عظیم است و از عادات اهل اسلام معلوم است که

طفل برانزد کثودن زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب علی القاب
 ست تا در نخستین و بلکه آشنای توحید گردد و بعضی آنرا حفظ میکنند و بعضی دیگر
 بر قرأت در مصحف بس می نمایند و هر دو خوب است لکن مجرب خواندن اگر چه اجماع
 دارد اما ضرور است که عامه اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن یا قیامی
 یا مجروح الرحمن بیاموزند و فوائد هر دو را گوش زد آنان سازند تا حلاوتی از
 ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آکین قرآن روزی روزگار ایشان گردد و
 خاصه را تفاسیر اهل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس بسند است
 مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدیر و فتح البیان از مطولات و جلالین و سخوان از
 مختصرات و سنت عبارات از دواوین احادیث است و درین علم شریف قدیم
 و حدیثا کتب بسیار بلکه بشمار فراهم کرده شده چنانکه از حصه اول کتاب اتحاد
 النبلا رسیده است اما آنچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سر بلند است همین
 شش کتاب معروف است که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
 و مجتبیای نسائی و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و نزد بعضی موطای مالک است
 عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبه موطا بالاتر از همه باست و شک
 نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیم است و آنچه در و است از مرفوعات و
 بلاغیات اصح صحیح است در نقل لکن صحیح بخاری مشتمل است بر غالب آن و علی
 کل حال استقر اشد است بر آنکه هیچ کتاب حدیث بر تبه این کتب سه نمیرسد
 و این کتب کافی و وافی است از برای مجتهد و مقلد و عامل با حدیث و جامع
 جمیع ابواب اسلام و ایمان و اوامر و نواهی است و معتمد اجمعی از اهل علم و عمل

احادیث احکام را از این اموات ستمه و جز آن که بصحت و حسن رسید جدا
نوشته اند و کار و بار کرده و نگار را بر امت ایامه موصوفه بغایت آسان
نموده خبر اہم اللہ تعالیٰ عنہا و عن جمیع المسلمین خیر او افراد و حسن مولفات
درین باب دو کتاب است یکی منتقى للشیخ ابن تیمیہ رحمہ دیگر بلوغ المرام للحافظ
ابن حجر العسقلانی و آنچه ماسوای این ہر دو است بجامعیت و اتقان اینہا نمیرسد
و آنچه درین ہر دو شکل و غریب است فقہا و لغتہ یا روایت و دلائل حل آن در شرح
این ہر دو است و اجل و اکمل شرح کتاب نیل الاوطار للشوکانی و مکمل الختام
لہذا العبد الفانی ست چنانکہ اجمع شرح بخاری فتح الباری ست اگر شرح
صحاح ستہ لایما آنچه از ان بیان اہل علم معتقد و معتبر است ہمہ حسنات بر حسنات است
و در مختصات فقہ ست کتاب روضہ ندیہ شرح در ربیعہ گوہر یکدانیہ ست کہ قیمت
و قدرش جز یکیکہ عابر دفاتر حدیث و عاثر طوایف فرج ست دیگر نمی دانند
و قدامی اہل سنت کہ با اختیار عقائد ایشان صراحت رفته عبارت اند از حاکم
محدثین مثل امام مالک و شافعی و احمد و تلامیذ ایشان کہ اصحاب صحاح ستہ اند
و تلامیذ تلامیذ ایشان کہ از باب متحرکہ و مجموع متکثرہ اصحاب حدیث ست
و عقیدہ ایشان همان ست کہ ظاہر قرآن و حدیث بر آن دلالت دارد و قائل
اند با سماء و صفات الہی کہ در کتاب و سنت آمده و آنچه در ان صریح است بدان
معتقد اند و تفرقہ اشعریہ و ماتریدیہ نمی شناسند و آنچه از ان شکل تلوین
مرادش بقائش میکنند و بتاویل رضائنی دہند و صفات بار تعالی را بر
ظاہرش جاری می نمایند و از تعطیل و تشبیہ و کیف و تزیین ترشیدہ اہل

کلام بزرگانند و در اجراء هر صفت که تشبیه از و بجا در سبک و در سبک کلام جمالی
 علاجش میکنند و آن کلمه صادق این است لیس که مثل شیء و مثل او است
 و لکن له کفوا احد و نحو او است و الله المثل الاعلی و درین باب تا اینجا
 است پیشقدم این گروه حق پرده امام احمد بن حنبل رضی الله عنه است بعد
 اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تمیم و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
 قدامه مقدسی و علامه صابونی و سفارینی و غیر هم سپس علامه شوکانی و کردا
 او و احسن و اجمع کتب درین باب کتاب الجواز و الصلوات من جمیع الاسامی و بعضی
 است و اسم او دال بر سبمی است و این خود از آن فرزند گرامی است دیگر کتاب
 انتقاد رجیح و بغیة الرائد و قطف الثمر است و اطول اینها کتاب امام سفارینی
 است و اخصر آن عقیده صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
 اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد حموی و واسطیة و جزآن
 و کتاب رد الاشراک و ترجمه او سبمی بقویة الایمان و کتاب فتح المجید شرح
 کتاب التوحید و کتاب اغاثة اللسان و تجرید التوحید و لطیف الاعتقاد
 و جزآن است و در فروع پیروسی علمای محدثین نمودن یکی طریقه ائمه از برای
 عامه مسلمین است که خودشان بر عرض مجتهدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
 و هر که عالم و فراول و عارف مفاهیم و عطف قرآن و حدیث است و مؤلفات
 ائمه و سلف است در نظر دارد و وی جامع باشد میان حدیث و فقه محتاج تقلید
 متشکک فقهائ نیست و مبالاتی بر و قبول ایشان ندارد و الحمد لله تعالی که
 هیچ زمانه از صدر اول تا ایندم ازین جنس اهل علم در قطری از اقطار ارض

خالي نيت ونحوه يوجد انشاء الله تعالى شوكانى رح در كتاب البدر الطالع
 مجاسن من بعد القرن السابع نوشته لما شاع على السنة بجماعة من الرعاي
 اخضا ص سلف هذه الامة باحرار فضيلة السبق في العلوم دون خلفها
 حتى اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعة تعذر وجود مجتهد
 بعد المائة السادسة كما نقل عن البعض او بعد المائة السابعة كما رجمه
 اخرون وكانت هذه المقالة بمكان من الجهالة لا تخفى على من ارادنى
 حظ من علم وانزرنصيب من عرفان واحقر حصرة من فهمه لا نها قصر
 للتفضل الالهى والفيض الربانى على بعض العباد دون بعض وعلى اهل
 عصر دون عصر وانباء دهر دون دهر بدون برهان ولا قرآن
 على ان هذه المقالة المخدولة والحكاية المرذولة تستلزم خلوه هذه
 الاعصار المتأخرة عن قائله بحمد الله ومترجم عن كتابه وسنة رسول
 صلعم ومبين لما شرعه لعباده وذلك هو ضياء الشريعة بلا مية
 وذهاب الدين بلا شك وهو تعالى قد تكفل بحفظ دينه وليس المراد
 حفظه في بطون الصحف والدفاتر بل ايجاد من يدينه للناس في
 كل وقت وعند كل حاجة حدانى ذلك الى وضع كتاب يشتمل على
 تراجم اكابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم من بلغنى
 خبرهم الى عصرنا هذا ليعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالى وله
 المنة قد تفضل على الخلف كما تفضل على السلف بل ربما كان في
 اهل العصور المتأخرة من العلماء المحيطين بالمعارف العلمية على اختلاف

انواعها من یقل نظیره من اهل العصور المتقدمه كما سیقف علی
ذلك من امعن النظر فی هذا الكتاب وحل عن عنقه عری التقليد
والامرتیاب انتهى المراد منه واین عبارت منادی ست با علی صوت بعد
ختم اجتهاد دین امت و وجود حامل علوم حق تا آخر دوران شیخ احمد ولی الله
محدث دهلوی و سید محمد بن اسمعیل مینی و علامه شوکانی و بعض معاصرین ایشان
و غالب تلامذه این بزرگواران در عرب و عجم از همین زمره اشار الیهما بودند و
هنوز جا گرم دارند و لکن

گرنه بنید بروز شپره چشم | چشمه آفتاب را چه گناه

و علی کل حال در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن عذری آمده که قال رسول
الله صلعم یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف
الغالین و ان تحال المبطلین و تاویل الجاهلین و رواه البیهقی فی کتاب
المدخل هر سلا و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه ست عن رسول الله
صلعم قال ان الله عز وجل یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة
سنة من یجد دلها دینها رواه ابو داود و عن معاویه قال سمعت النبی
صلعم یقول لا یرال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا
من خالفهم حتی یأتی امر الله و هم علی ذلك متفق علیه و عن معاویه بن
قره عن ابیه قال قال رسول الله صلعم لا یرال طائفة من امتی منصورین
لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة قال ابن المدینی هم اصحاب
الحديث رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح درین حدیث

دلیل است بر آنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمیع عدل است
 و مراد باین علم علم کتاب و سنت است زیرا که در زمان نبوت غیر این هر دو علم
 دیگر نبود و در حدیث عبدالله بن عمروست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلاثة
 اية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة وما كان سوى ذلك
 فهو فضل رواه ابو داود وابن ماجه لأم در قوله العلم ظاهر آنست که از
 برای استغراق است اگر چه بعضی حملش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
 داشته و مراد بآیت محکمه قرآنست و بسنت قائمه حدیث صحیح و بفریضه عادله
 علم میراث و مراد بفضل زیادت است که ضرورتی اندر آن نیست گویا آنچه پسند
 کتاب و سنت است هر چه باشد از وادی علم لایبغفر و جهل لایضررت -
 وصیت دیگر چنانکه در مقاله وضعیه فرموده آنست که دست در دست شاخ
 این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بخلو عام مغرور نباید بود
 زیرا که اکثر خلوعا ملبس به سم است و امور ریحیه را بحقیقت اعتباری نیست
 و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را اگر اما
 دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشرف بر خواطر
 است و انکشاف واقعات آئنده و اشرف و کشف با طرق بسیار است از انجمل
 باب ضمیر از علم نجوم و رمل است نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر سیو
 بیوت و رمل را از آنچه در کاست تا تجربه کرده ایم که ما هر دین نجوم چون دانست
 که احوال کدام دقیقه است از دقائق روز از انجا دهن او منتقل میشود و بطالع
 و همه بیوت و مواضع کوکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحه تسویه البیوت

مقابل او استاده است و همچنین ما هر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکنند
 که فلان انگشت را بحیجان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
 صورت می بندد که از این شکل که ارم حکم متولد میشود تا آنکه زائجه پیش او حاضر
 میشود و از انجمله باب کمانت است با نوا عها و آن بغایت تسعست تارة بهضاک
 جن و تارة بغیر آن و از انجمله باب طلسم است که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
 و از آن اشرف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیر را خاصیتی
 تامست در اشرف و کشف و من اراد تحقیق ذلک فلیدر جعالی کتب
 هذه الفنون و همت بستن بر کاری و شکل مهیب بر آمدن و دل بردن کسی
 داشتن و طالب را سحر که در همه از فنون نیرنجست چند ملاحظه میکنند
 که باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن و
 مردود بودن در اینجا هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و قلق و هراس
 این حالت در حاضران نشاء آن حدت قوت بهیمیه است اندا هر که قوت بهیمیه او
 قوی تر و جدا و زیاده تر آری این اعمال و این احوال بعضی صاحبان میکنند به
 نیتی از نیات نیک و اینقدر آنها را از کرامات میگرداند کمالا بخفی و بسیاری از
 ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند آنرا حین
 کرامات میدارند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم
 و سنن ابوداؤد و ترمذی خوانند و عمل بر ظاهر سنت پیش گیر دانستی و اگر حق
 سبحانه در دل شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب
 عوارف و مشکوة و ریاض الصالحین و از کار نووی و خواص آنها را از برای

آداب نماز و روزه و ادعیه صحیح و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگوار نشسته
 طریق پیدا کردن یادداشت را بر وجهی نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ مرشد
 ننماید کتاب قول جمیل درین باب بندست خذ ما صفا و دع ما کدرا
 و چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت
 نماید اگر درین فرصت غریزی را دریابد که صحبت او متغایر جذب است و
 تاثیرش مردم را در سیکر و باوی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه بلکه رسوخ
 گردد و در خلا و ملا بدان بلکه مشغول باشد مر جال لا تلهمهم تجارة ولا یعیر
 عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی دارد
 و این تاثیر جز در عصای حدیث و جماعه سنت نتوان یافت درین زمانه بتجلیس
 نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم و عمل داشته باشد اگر
 از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل است پس همان کمال را از وی حاصل
 باید کرد و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید فبشر عباد الذین یستمعون
 القول فیتبعون احسنه در مقامه و ضمیمه گفته خذ ما صفا و دع ما کدرا
 نسبت صوفیه غنیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزند این سخن
 بر بسیاری که ان خواهد بود اما ما را کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت
 و برگشته زید و عمر و قریح نمی باید کرد و انتهی آنچه در تفصیل این اجمال بهرین
 متفا که گذشته رجوع بدان می باید کرد و تصوف عبارت از احسان است
 که در حدیث جبریل علیه السلام ذکرش آمده و هو قوله صلعم لما قال
 جبریل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

تراه فان لم تکن تراها فانتهی راجع الحدیث متفق علیه من حدیث
عمر بن الخطاب رضی الله عنه و باب احسان شرح دراز میخواهد
انچه از ان موافق سنت صحیحست در کتاب قطر الولی للشوکانی روح مذکورست
و آنچه در ان فقره جمله و متصوفه غفله از رای و هوای خود افرووده و آفریده اند
ابن تیمیہ رح در کتاب الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان پرده از
روح آن برداشته و حق الحج را از باطل بکلی جدا ساخته و ابن القیم در برج الکلیز
شرح منازل السائرین بشرح و بسط آن پرداخته و شک نیست که بشهادت
استقرار معلومست که در سلسل صوفیہ کرام آنانکه طریقہ ایشان موافق سنت
بود و بنا بر کمال علم و عمل از بدعات مبراصل دور افتاده بودند و در تقوی و طهارت
ظاهر و باطن و قلت محبت و نیاز متحن آمدند بیچ سلسله بصفا و رستی و موافقت
ظاهر شرع و متابعت سنت مطهره بنقشبندیہ نمی رسد اگر چه مقصود یکنمان
پایان یک چیزست پس پس کما قیل

عبارة تناسختی و حسنک واحد و کل الی ذلک الجمال یشیر

اما حق آنست که اتباع ظاهر شریعت و ترک رسوم و بدع خلق تا شیری دیگر
دارد که در متلوثان راه و رسم درویشی یا فقه نمی شود قاضی فاضل صوفی
کامل شاد الله پانی پتی در وصایای خویش می نویسد که اکمل المکملین از نوع
بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد رسول الله صلعم هست هر کس قدر بآن
سرور شایسته بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جلی و کبی و علم و اعتقاد
و عمل و عبادات و عبادات اکمل اینها تقدیر کامل باید دانست و هر کس در شایسته در

پیروی از آن قاصرست همانقدر روی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت
 کمال اتباع سنت سینه که اولیایمی نقشبندی اختیار کرده اند گوی بقت
 برده اند و همین کمال مشابست بجهت کمال متابعت دلیلست برافضیت
 ایشان و اگر بجهت ما قاصر همنان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و
 اداء واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتهیات و عبادات و عادات
 خصوصاً در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمتست گوشت نوافل و
 اتیان مستحبات و کمال اشتغال بسنن و عبادات و عادات از وی میسر نشود
 رسول فرمود صلعم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن
 وقع فى الشبهات وقع فى الحرام الحديث فى الصحيحین وحق تعالی
 میفرماید ان اولیاءه الا المتقون تقوی عبارت از ادامی واجبات و
 ترک محرمات و مشتهیاتست نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقیح محرمات
 رد اهل نفسست مثل نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول اهل
 و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و
 در کتب فقه یعنی فقه سنت میبیند و اگر بجهت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از
 شوم نفس و شر شیطان ترک محرمات شود پس در آنچه اتلاف حقوق العباد
 باشد از آن اجتناب باید کرد که حق تعالی کریمست و رسول شفیع آنجناب
 امید عفوست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب
 بسیارست این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم
 المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تحب للناس ما تحب

لنفسك وتكره لغير ما تكره لنفسك ورنجا کافی است هـ

بباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

یعنی مثل این گناهی نیست انتهی و ما احسن هذا القضاء من ذلك القاضی
گویم قاضی کتب سنت صحیح و عامل بر آن جامع باشد میان شرع و تصوف زیرا که
هر آنچه را در اصلاح ظاهر و باطن آدمی دخل است و بکار معاش و معاد اومی تواند
آمد همه اش در آن صحیف مبارکه بروحی روشن و بیانی واضح تر از مهر و خشان
نذ کوست قصوری که درین راه نیاید از طرف ناکرده کاری ماست ورنه
ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق و دیگر ابواب آداب را که در
کتب سنت مسطور است در دل نگاهدارد و در جذر طبع و قعر خاطرش جاد و تاتیری
نمایان و جذبی شایان او را فرانگیرد و بی زاجر و واعظ و قسرت قاسم تصفیه صفای
نشود که اکابر صوفیه و سلف است بدان مشار الیه هم پوده اند اما درین هنگام که
در اختیار اسلام و تقابل نام ایمان صدر خنده و کار است از احسان مراتب ایقان
خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا و غنقا دارد و آمر و زچنانکه وجود علما حق پرست
صواب گو اخلص جو بهمان عدم است وجود صوفیه صافی که جز رضا و حق
و قرب رب مقصد دیگر ندارند و دنیا و مافیها را در برابر رضای او بجان و سجوی
نشانند عزیز تر و نایاب تر گشته و این همه از تاثیرات غربت اسلام است در
حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعم یدع الاسلام
غریبا و سبیحا کما یدألف لابی الغریباء اخرجه مسلم ولفظ حدیث
عمر بن عوف مرفوعا چنین است ان الدین بدء غریبا و سبیحا کما بدأ

فطوبی للغرباء وهو الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من
سنتی رواه الترمذی ودرین باب حدیثیست جمله صحاح از ان در کتاب
الاختصاص با کتاب والسنة و کتاب العلم از دو اوین سنت مطهر و مذکورست
و با جمله معدن هر کمال و مخزن هر صفت جلال و جمال و جواره اصلاح هر ظاهر
و باطن و آله فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین درین
مقاصد حدیث و قرآنست و ماورای آن هیچ کمال متصور نیست تصویری
که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهند از تلقا عدم عمل بموجب است
ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی
احدی از مشایخ وقت و صوفیه عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه
صحبتش اثری دهد و خفش دلی بر باید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم
آشیانه غفار مغرب و هم پناه کبریت احمرست الا من علمه الله تعالی
ولم یعلم حاصل آنکه

صحت دیدن آنست که یاران همکار | بگزارند و طرره یاری گیرند

وصیت دیگر در مقاله توضیه گفته شد امر معروف آنچه بخاطر این فقیر
رنجند آنست که در فراض و کبائر ذنوب و شنائیر سلام بغف امر معروف
و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه در ان باب تساهل دارند صحبت نباید داشت
و دشمن ایشان باید بود و در سایر اوامر خصوصاً در آنچه سلف یا خلف اختلاف
کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیثست و بس و غف در آن
ستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید خدریست از آنحضرت صلعم که

فرمود من رأی منکم منکر افلیغیره بیده فان لم یستطع فیلسانه
 فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان رواه مسلم واین
 حدیث افاده کرد که تغییر منکر عبارت از نهی است بر تنه گوی نهی بدست
 و این کار ملوک و نوابان ایشان است که زمام حکومت و نفاذ امر بدست ایشان
 نهاده اند و لکن وجود چنین سلاطین و امرا از عمر دراز مفقود گشته خصوصاً از وسع
 سلطنت اسلامیة از میان بر افتاده و اکنون که فرمان روائی اکثر ممالک بدست
 فرقه ضاله است و تمام همت ایشان در بر انداختن اسلام و شعار او از جمله انام
 است مقدور نیست که بادی تغییر منکر بدست می تواند پرداخت و در بعض
 اقطار ارض که پاره حکومتی بدست مسلمانان است خود اهتمامی بکار دین نیست
 و بکلی همت و وقت وقف هواپرستی و عیش طلبی و سستی است و هرگز سری
 بجانب اسلام بر نمی دارند تا با امر معروف و نهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
 عالی همتان اشارتی تبرک چیزی از اسباب فسق و فجور ایشان کند در پی از آن
 میگردند و بدترین دشمنانش می شمرند و دقیقه از وقتش ایذا و حط او فرو
 نمی گذارند و امر او بمعروف و نهی او از منکر منجر بصداقت دیگر میگردد و درین حالت
 صون نفس حفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف و نهی منکر است چنانکه
 شیخ الاسلام ابن تیمیة رح در بعض مؤلفات خود بدان اشارت کرده و حکایتی
 از ابن وادی در آخر انتقاد رجیع رقمز گشته فلیراجعه دوم که امر بمعروف و نهی
 عن المنکر زبان است این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات و نهیات
 باز می دارند خواه مستمعین بوجوبش کار بند گردند یا خیر ایشان بهر حال از ذمه خود

پاک میکرد و ازین جنس جماعه متعدد در هر قرن و قطر بوده و موجود است و هر چند
 بنا بر قلت اخلاص اندر زرگران و کوتاهی عمل خودشان سخن اهل و عطف چنانکه باید
 شاید در مردم در نمی گیرد الا ماشاره الله تعالی باری این شیوه و جریان این طریقه
 خالی از منفعتی نیست گویسیر باشد و این قریب نسبت بر تبه اول در درجه ثانوی
 است بنص شارع و بنا بر آن بر عدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده و سود این
 تذکیر غالباً مخصوص بجامه است باشد و زمان بقا را او خیلی کمتر و اما خاصه پس از
 برای ایشان طریقه تالیف و جمع کتب است در هر عصر و نفع آن مستمر و دائم است
 و لهذا تا در او اهل است و صدر ملت شیوه تصنیف بر روی کار آمده از ان دم
 تا این دم در هر قرن و عصر جم غفیر و جمع کثیر بدان قیام کرده و اهتمامی عظیم در آن
 باب بوجود آورده و باین وسیله صالحه آخر است از اول ملت در هر زمان مستفید
 و تنفیض مانند از پیشینیان منتهی عظمی بر رقاب پسینیان ثابت گردید و احکام
 اسلام و شعائرین مبین در هر باره از منین بهجت بعبارات شتی و اشارات الی
 حتی بغرض آنکه در دل نشیند و بخاطر ناظر فرود آید جلوه گشت چه تلوین عبار و
 تنوع صنائر اثری دیگر در دلهاست و کشتی آخر از برای خاطر با اما درین کار خفا
 هم ریای سمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر و عطف بود پس مؤلفات جماعه که بنا
 شهرت و قبول از دیاد جا به و دولت و نام آوری در نظر عامه خلق و خاصه فحول
 بتالیف پرداخته اند از اثر دورست و بقا از آن بغایت قلیل و مجموعات عصا
 که اخلاص بهرستان ایشان است و مرضات الهی و تبلیغ احکام و اوامر شریعت
 ختمی بنای شیوه مرضیه دل و زبان اینان نفع دیگر دارد و در هر عصر قدر

منزلت آن در نظر اهل علم و اصحاب دین روز افزون میگردد و خلاف اعدا خدا
 و رسول زبانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک و حکایت وی ح
 درین باب معروف است و درستان المحدثین و اتحاف النبلا مکتوب و باجمه
 تالیف کتب درین نیز یکی از باب امر معروف و نهی عن المنکر است و سودا این
 صنیع بنیات و وسیع و لهذا حدیث شریف بروایت ابوهریره رضی الله عنه
 آمده قال رسول الله صلعم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله
 الا من ثلثة الا من صدقة جار یة او علم ینتفع به او ولد صالح یرحمه
 له رواه مسلم کن دین زبان پسین که به روش قیاست است آفات بسیار
 درین کار پیدا شده و عصبیت و نفسانیت بیشتر در آن راه یافته و جهانی در
 سلاسل هوا و اعجاب نفس گرفتار گشته و در پی آزار یکدیگر گردیده تا آنکه تبری
 را از خود در تحقیق و دریافت نمی تواند دید و ناگزیر است که با هم عصر خود را و نیز
 و راست او را در چشم انباز زمان که غالباً عوام کالانعام اندازار است باز نماید گو
 دین وی بر باد رود و جرح معاصر بحق معاصر نزد تحقیقین معتبر نباشد الا عصمه
 اسد تعالی و نوبت اختلاف با هم تا آنجا کشیده که از اصول و فروع مسائل بیج
 مسئله بی خلاف نمانده و در هر جانبی جمعی بهم رسیده و هر شوریده سری الهی
 تیره درونی را و سوء شیطانی در غده کرده در برابر اکابر ائمه معصومین خالی و سلف
 ائمه قرون بالیه مبارزه و مبارزه نصب ساخته و هزار شبهه و شکوک بطلال کتب
 فروع که عصای آراء و عرق ابواء است و مبلا حظه و فاقه قنای که رختیه
 خامه شکسته تنقشه فقهاست در تحقیقات عصای صدر اول و اختیارات

مستنده ائمه قدیم پیدا نموده و آخر امت اول ملت را بشتم و سب و لعن یاد
 کرده مقلده اهل حدیث را بد میگویند و جمله ائمه اربعه و نظائر و شبهه ایشان
 را بعدی یا دمی آرند و بغوغه بآلله من جمیع ما که هه الله سلیمان برگو
 و سلمانی در کتاب مؤمن متقی را چاره جز آن نیست که اکابر دین را بشناسد کتب
 شرح معین از نفیحات متأخرین ممتاز ساخته در گوشه تنهایی بمطالعه مؤلفات ائمه
 حق بین و صواب گو سپردارد و با گفتگوی زید و عمر و جستجوی این و آن نیامیزد
 و هرگز با احدی از طلبه علم و علمای سواد دنیا طلب شهرت نخواهد جست نگزیند و
 گوش بر هرزه درانی و زنا ترخواهی این گروه هوا پرده نهند و از لقلقه لسانی و شیوا
 بیانی ایشان از جابر و دودایت و رشد را از دواوین اسلام و مجامیع ائمه سلف
 کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت ورزد و از مؤلفات آخر زمان
 خصوصاً آنچه در رد و قدح یکدیگر است یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو نهد
 زیرا که درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوار است پس
 قوت ثبات دران و قدرت استنباط ازان در خود ندارد و مطالعه این
 جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل مزاجان بی پروا را از جاد
 حق بوادعی باطل می اندازد و ما چار قصه بر کتب متفق علیها و حصه نظر در آنها
 کافی و وافی و شافیست قل الله ثم در هر هم فی خوضه هم یلعبون و لعمرك
 انهم لفی سکر تهم لعیبون طریق سوم امر معروف و نهی از منکر که انکار
 بدل است کما علیه خلق است که از حکومت و حکمت محروم افتاده اند و این اشاع
 علیه السلام ضعف ایمان گفته زیرا که فروتر از هر دو رتبه بالاست و این

ایمان ضعیف هم درین زمان بسین جز در افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرا که
کثرت اختلاط با افراخ فرقه ضاله و صحبت هر وقت با حکام این قوم انکار شکر را
هم از دلای مسلمانان راجوده و هم نواله و هم پیاله شدن را با این گروه تفاوت
پژوه جلوه استحسان نجشیده تا آنکه قرب ایشان را بهتر از قرب علم و اهل علم می نماند
و مراسم و مواسم اینان را افضل از شعار اسلام می شناسد با آنکه در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که قال رسول الله صلعم لما وقعت بنو
اسرائیل فی المعاصی نهتهم علما و هم قالو نیتهم فجالسوهم فی
مجالسهم و اكلوهم و شاربوهم فضوب الله قلوب بعضهم ببعض
فلعنهم علی لسان داود و عیسی بن مریم ذاك بما عصوا و كانوا
یعتدون قال فجلس رسول الله صلعم و كان متکيا فقال لا والذي
نفسی بیده حتی تأطر و هم اطرا رواه الترمذی و ابو داود و فی
روایة قال کلا والله لتأمرن بال معروف و لتنهون عن المنکر و
لتأخذن علی یدی الظالم و لتأطرنه علی الحق اطرا و لتقصرنه علی
الحق قصرنا اولیض بن الله بقلوب بعضهم علی بعض ثم لیلعنکم
کما لعنهم درین حدیث دلیل است بر آنکه مجالست و مواکلت و مشاربت
علما را بنی اسرائیل سبب برهم زدن دلها بیکدیگر و موجب است خدا بر زبان
پیغمبرش تا با مجلس و اکل و شرب با غیر قوم اسلام چه رسد و لهذا در آخر حدیث
فرمود که چنانکه بر آنها لعنت کرد بر شما هم بکند اگر مثل آنها ترک امر بمعروف
نهی عن المنکر و اطرق بکنید و باجمه اگر از آدمی سرانجام رتبه اول و دوم نشو

باری از رتبه سوم خود تبصیر راضی نگردد که بعد از آن آثار حق از ایمان
 نیست حیث باشد که نام با مسلمان باشد و ادنی کار اسلام و ضعف امر ایمان
 بهم از نابوجود نیاید در شکل اول و ثانی اگر عدم قدرت غدرست در شکل سوم
 مانع گیت حال آنکه در حدیث عمر بن خطاب آمده قال رسول الله صلعم انه تصیبت امتی
 فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند لا ینجونه الا رجل عرف دین الله فجاءه علیه
 بالسأله ویداه وقلبه فذلک الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
 ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر اوجه علیه وان
 رای من یعمل بباطل ابغضه علیه فذلک ینجوه علی ابطاله کله وعن جابر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عز وجل الی جبریل
 علیه السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باهلها فقال یا کریم فیهم
 عبدک فلا تألم بعصاة طرفه عین قال فقال اقلبها علیه وعلیهم
 فان وجهه لم یتجمع فی ساعة قطه وعن ابی سعید قال قال رسول
 الله صلعم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیامة فیقول مالک
 اذا برایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیکفی حجة فیقول
 یا رب خفت الناس ورجوتک وروی البیهقی الاحادیث الثلاثة
 فی شعب الایمان درین هر سه حدیث دلالت بر آنکه سکوت بر منکر بنا بر
 خوف مردم با رجائی رب و ابطان حب عامل خیر و نفیض عامل باطل اگر چه مرتبه
 نازل است بسبب نجات می تواند شد و هر که را این حالت بهم حاصل نیست گو که
 فکر ایمان و نجات خود بکند و علی کل حال درین زمان اخیر از مراتب امر معروف

و نهی منکر همین شق سوم در امکان است و از دو صورت اول یکی منقود و دیگر مطرود و مردود الا من شاء الله باجماع مدار اعمال بر نیت و حالت دل آمد اگر تنه است و دل در انجمن فسق بسته است حکم حاضر در آن مجلس دارد و اگر در محفل است و دل از آن صحبت کاره و حضور انجا با گمراه است حکم غائب دارد در حدیث عرس بن عمیره آمده عن النبی صلعم قال اذا علمت الخطیئة فی الارض من شهد ها فکرها کان کمن غاب عنها و من غاب عنها فرضیها کان کمن شهد ها رواه ابو داؤد -

وصیت دیگر آنست که در حق اصحاب آنحضرت صلعم عقا و نیک باید داشت و نظر بر فضائل و مناقب ایشان که در کتاب و سنت واردست گماشته زبان را جز ثناء ایشان نباید کشاد و خوض در شجرات ایشان که تنقل مشهورست فیض ثابت است و انکار آن نتوان کرد و نباید نمود تلك امته قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون نمی گوئیم که اصحاب معصوم اند بلکه بکنین که از بعضی عوام یا خواص ایشان چیزی باوجود آمده باشد که اگر مثل آن از دیگران بطور رسد و طعن و جرح گردد و لکن ما را امر کرده اند کف لسان و حفظ جان از مساوی ایشان و ما منعیم از نسب و شتم و طعن این گروه تعبدا بنا بر مصلحتی و آن صحت آنست که اگر فتح باب جرح و قدح در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد و در نقطه روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود اکثر احادیث مستفیض گردد و بحد شهرت و تواتر رسد و تکلیف امت بحجت

قائم گردد و جرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که مستند در روایت صدق
 و ضبط است نه عدل مصطلح اگر چه جمعی از اهل علم جمیع صحابه را عدول گفته اند
 و در روایات عدل را شرط کرده و تفسیر عدالت مصطلح پر دخته اند اما ما را ثابت
 شده که با وجود شاجرات باهم و منازعات یکدیگر صفت صدق و ضبط در هر
 یکی از ایشان وجود دارد و در روایت از آنحضرت صلعم غایت تحریمی و نهایت حقیق
 میگردند و آنچه از حضرت نبوت شنیدند بی کم و کاست بهمان الفاظ سموه
 یا معانی صحیح آن پیش آیند کان رسانیدند و بتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
 راضی نشدند و این عملی است که بفحوا سی ان الحسنات یذهبن السیئات
 ذلک ذکر می للذاکرین فوق جمله اعمال است در نیجا شاجرات و منازعات
 باهم از هم می باشد و متنی عظیم برگردن تمامه است ثابت میگرداند و اصدوا
 بر قومی است که مدعی محبت اهل بیت است و صحابه را بد میگویند و البته عنترت را
 معصوم مفترض الطاعة منصوب الخلق می پذیرد و دوحی باطنی در حق ایشان
 تجویز می نماید گو یا در حقیقت ختم نبوت را منکر است گو جناب نبوت را بر زبان
 خاتم الانبیاء میگفته باشد در مقاله و ضمیمه گفته این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت
 صلعم سوال کرد که حضرت در باب شیعه چه میفرمایند آنحضرت صلعم بنوعی از
 کلام روحانی القافر نمود که مذہب ایشان باطل است و بطلان مذہب ایشان
 از لفظ امام معلوم میشود چون از آنحالت افاقت دست داد در لفظ امام تال
 کردم الی آخر ما قال و آنچه در نیجا ذکر کردیم تحریر نمود و با جمله فرق شیعه
 بسیار است و بعض از بعض در غلو پیشقدم و همگان بر بطلان را سخ دم و بر

سب صحابه خصوصاً خاصه حضرت نبوت صلعم مداوم الاما شاء الله تعالی
 کریمه لیغیظ بهم الکفار تفسیر نه سب این اشراست و بالجمله چنانکه در
 حق اصحاب عققاد نیک باید داشت و ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
 سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا الایه
 می باید گفت همچنان در حق اهل بیت نبوت و عترت و ذریت رسالت معتقد
 باید بود و صلوات ایشان بزرگ و تعظیم و کثیر اگر ام تخصیص باید کرد و مناقب ایشان
 را که در احادیث صحیحہ عموم و خصوصاً وارد شده نصب العین باید داشت
 قد جعل الله لكل شیء قدراً صاحب مقامه و ضیعه میفرماید این فقیر معلوم
 شده است که ائمه اثنا عشر اقطاب نسبتی بوده اند از نسبتها و رواج تصوف مقام
 انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امر نیست باطنی تکلیف شرعی کار ندارد و
 نص و شارت هر یکی بر تاسخ باعتبار همان قطبیت است و امورا است که
 میگویند راجع بهمان است که بعضی خلص یاران خود را بران مطلع میساختند
 پس از زمانی قومی تعمق کرد و قول ایشان را بر محلی دیگر فرود آورد انتی حلال
 آنکه این ائمه اهل عبادت و زهد و مراقبت بودند و حسان را که قسیم اسلام و
 ایمان است و حدیث جبرئیل علیه السلام بران مشتعل بوده نیکتر و زیدند و چون
 تدریس علوم ظاهر است مدعی اجتماع احزاب متخزبه و جموع متکثره است و ملوک
 و سلاطین بنی امیه و خلفاء عباسیه با این حضرات با برکات بخوف زوال ملک
 خود بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنها

با یقین ظاهر بملاحظه این اسباب تبدیل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود و مع هذا
 آنچه از دست بنی امیه و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
 از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست و حاشا بشد که عقاد و عمل ایشان
 برخلاف طریقه اهل سنت و جماعت بوده باشند این همه چیزها که طوائف و فضا
 نسبتش بسوی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
 و فائز منقعه و طوایم مختلفه ساخته و پرداخته مذہبی مستقل تبار و پودار و اهل
 خویش بافیده اند همه حدیث مفتری و ظلت بر ظلت و کذب بر کذب است
 هرگز راجحه آن از کتاب غریز و سنت مطهره بدماغ نمی رسد و معاذ الله تعالی
 که اهل بیت نبوت خاصه ائمه عترت برخلاف طریقه اهل و جد خویش که جهانی
 بدان منور گشته متمشی شوند و بایجاد دینی مباین دین اسلام و اختراع مذہبی
 مضاد مذہب عامه اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت راست
 گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی که محروم از لذت توحید و اسلام و جاهل
 از طریقه ادیان انبیاء علیهم السلام است همچو شیعه از دیگری نمی آید و با جمله
 چون معلوم شد که حق مذہب اهل سنت است و باطل مشرب اهل بدعت و
 منجمله آنها اشارت بشیعه رفت پس این هم می توان دریافت که منجمله فرق
 مذہب اسلام که به افتاد و دولت رسیده و قیل و قال آنها در او امل است سر
 بفک کشیده مذہب حق و مشرب صواب جاده و ضمه اهل حدیث است پس
 و بر کاتی و سعاداتی که درین طریقه مشهود و محسوس جماعه فزاو اول اوست بر احد
 از اهل معرفت و انصاف پوشیده نیست و در تحقیق صاحب سنت را که

مشتغل بکتاب احادیث است نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نورانیت
 رسالت و خلوص محبت خدا و رسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات
 و خصال محمود و دوری از زایل نفس اماره نقد و قوت میشود تا که ابابن
 کر است نوازش فرماید و از سستی تقلید با وجع تحقیق رسانند علامه ضحلی شیخ
 مرعی در زهره المناظرین بذکر آخر خلفاء عباسیه مستعصم بآله نوشته
 قتله التناكر بمکیدة و زهره ابن العلقمی الخبیث الرافضی بقتله
 انقضت الخلافة الاسلامیة والقی التناكر كتب الائمة فی الدجلة
 حتی صارت کالجسیر الخیل علیها و بذلک انقضت المذاهب
 ما عدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت و ضبطت بالتدوین
 فاختیرت لذلك انشی حاصله درین عبارت اشعار است بآنکه مذاهب
 مقتاد و دولت تا زمانه مستعصم باسد موجود بود و منجمه آنها یکی مذاهب اربعه
 است که بوجه انتشار و ضبط و ذهاب ما سواش اختیار کرده آمد و این دلیل
 بر آنکه پیش ازین واقعه بآنکه خاص تقید بذهبی متعین نبود و فیہ المراءو
 شک نیست که حدوث تقلیدات مذاهب بعد از قرون مشهور اما بانحیر
 چهارم از هجرت قدری یسیر بر روی کار آمده و مع هذا هر یکی از اهل علم
 بلا تکلیف بحسب دریافت و معلومات خود عامل بود تا آنکه بعد از زوال زمان
 خلافت اسلامی در ستمش صدور پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود
 گرفت و در میان علما عصبیت و حمیت جاهلیت ظاهر شد و هر یکی از هر
 چهار مذهب جهانی متمسک گردید و این مفسده بآنکه چندان سر ببالا کشید که

در آخر امت زلزل و قلاقل بسیار و بلا بل احوال بشمار بر آن مرتب گشت
و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نعوذ بالله من فتن آخر الزمان
و آفات آن کون چاره کار مسلمان درین زمان غربت اسلام و او ان فتن جز
آنکه اعتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاهرا دل این هر دو صل حاصل
تمشی شود و از جمله مل و نخل خواه رنجته سلامیان باشد یا بافته خراباتیان
چشم بر بندد و دیگر نیست

دلارامی که داری دل در و بندد | اگر چشم از همه عالم فرو بندد
در احادیث صحیحہ تحذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت
تحریر بر اعتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که اعتصام از باب
اتباع است و تقلید محدث از وادی ابتداع و قد قال رسول الله صلعم
من احداث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد متفق علیه من حدیث
عائشه رضی الله عنها و در حدیث جابر است که قال رسول الله صلعم
اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر
الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و رواه مسلم و این حدیث
چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریعت محدثات همچنان
دلالت دارد بر آنکه هر بدعت گمراهی است و لفظ کل افاده شمول جمله افراد
بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعه از اهل علم کرده چیری نیست و در حدیث
عریاض بن ساریه آنچه در شکیام اختلاف است با یکدیگر نمی باید کرد چنانکه
ماجرای امور درست چنان ارشاد کرده من یعیش منکم بعدی فسیری

اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين
 تمسكوا بها وعصوا عليها بالنواجز الحديث رواه الامام احمد
 وابو داود والترمذي وابن ماجه ودر حديث ابن مسعود رضي الله
 عنه آية قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا سبيل الله ثم خط
 خطوطا عن يمينه وعن شماله وقال هذه سبل على كل سبيل
 منها شيطان يدعوا اليه وقرء وان هذا صراط مستقيم فأتبعوا
 الآية رواه احمد والنسائي والدارمي وابن حبان وصححه ابن
 عمر ورضي الله عنه بلفظ ان بني اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين
 صلة وتفرق امتي على ثلث وسبعين صلة كلهم في النار الا صلة واحدة
 قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي رواه الترمذي
 وفي رواية احمد وابو داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار
 وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقوام يتجار
 بهم تلك الاهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق و
 لا مفصل الا دخله از او ضج ادله وابين حججست بوجود اختلاف كثير
 دين است بعد از عصر نبوت تا آنكه هفتاد و دو ملت از اين امت در جهنم و
 يك ملت كه عبارت از جماعت اهل حديثست در غورخت بود پس نزد اين
 هنگامه همان سنت خود را نشان داد و نجات اخروي را در ان منحصر فرمود
 بالجملة طالب نجات را علماي جزئ خلق باين خلق و تدوين باين دين نيست
 والله در الحافظ الشيرازي ما احسن ما قاله

جنگ بنهاد و دوامت همه را عذر نبیند
چون ندیدند حقیقت دره فسانه زدند

والسلام علی من اتبع الهدی وصییت دیگر علوی در منج سدید گفته
زمان قیامت قریب رسید و آنچه از آثار و علامات آن نبی معظم و رسول
مکرم صلعم پیش ازین بیکزار و دوصده و پنجاه و چهار سال بیان فرموده
بسیاری از ان دین زمان ظاهر و هویدا گردید محبت دین از دلها بیدار
رفت و حب دنیا در پینه پا جا گرفت طلای سنت نبش بدعت آمیخت و
هم عالیه از عیار گیری قاصر آمد هوا می طبع بر چراغ ایمان ریخت دانستند
پاک بچاک رفت

قانون سلامت از جهان رفت	آئین امانت از میان رفت
پیدا است بر آستان دینی	دجال هسندار و مهدی فی

فرق علماء را الا ماشاء الله اهتمامی در کار دین نمانده ریاکاران باریش و
عامة از ته ریش مردم میگردند و بداهنان از حق ساکت شده خود را از اهل مرتبه
صلح کل میشمرد شوق تحصیل علم که عبارت از آیه محکم و سنت قائمه و فریضه عادله
ست از خواطر این گروه بدرجسته و خرد همتان با کتساب فضائل که منطبق حکمت
و غیر بهاست بر همه کس بزرگی بسته دنیا داران دین فروش ملازمت و مصاحبت
بی دنیان را مایه فخر انگاشته اند و ظاهر آبادان باطن خراب مجادله اهل حق را
از کمالات علمی پنداشته مخالفی به احلال حرام چون فی کمر بسته با آواز بلند
میسر آید که تقلید واجب است و نامردی مانند کمان از رستی گوشه گرفته
از آن خانه میگوید که عمل بابت در نیوقت حرام است قصاص صفتی بجلال

کردن ذبحیه نذر غیر الله بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گوشت محمدی تیغ
 بیدریغ شرک هلاک شود و دست فطرتی بجواز مردان قبور و سفار برای بیات
 مقبور سخن آرسته تا قاب مالیده از دست نرود هر چند مردم از اسلام بدر
 روند شیخ حمزه که از ثقات فضلاء که معظمه بود میفرمود و چنین این است
 خراب کرده یکی تخم نجات فقهاء دوم کتب متصوفه و از جمله نتائج تخریجات
 دوری مردم از عمل بر احادیث صحیحه و فقه قدیم سنت صریحه است و از ثمرات
 تصانیف متصوفه و ثلوق عوام است بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
 مستقیم توحید آری اگر است بنفاد و دولت متفرق گشته از خوبی
 تقریرات همین سیفان است و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
 بدولت تحریرات همین بیدولتان است اعظام بکتاب و سنت متروک
 گردید و طریق انیقہ قرون ثلثه از دست رفته گوی پستی را اگر می بینیم
 ست و پیر پستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بقضای حدیث صحیح
 ان الله یبعث لہذہ الامۃ علی راس کل مائۃ سنۃ من یجدد
 لہا دینہا در ہر زمانہ از از منہ پیدا شدہ کمر بر احیاء سنت کہ بغلو متبعین
 فوت شدہ ست می بندد و بتجدید دین تویم کہ در زمانہ او حکم غربت پیدا کرد
 می پردازد در چشم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و سبب
 قوی از برای ایصال ثمرہ عداوت و بغض و بعرض و نفس مال و مشیو
 و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
 میدہد و احادیث نبویہ و احکام فقه سنت مصطفویہ را ببدل اوقات

و صرف اقوات اشاعت و اذاعت کرده از اقوال و افعال دیگران زبان
 و چشم می بندد یا کدام از عامه و خاصه بسعادت نجات پیدارسد از اسل
 دین از کتاب و سنت پرسیده یاد یافته بران عمل میکند و آنچه خلاف آن
 واقع شده و مقاد اهل بدعت گردیده میگذارد بسبب کثرت طرق و طعن
 اهل بدعت و بلوائی ارباب ضلالت چندان مضطر و مضطرب میشود که استیفا
 بران دشواری افتد گویا انگر در دست و آتش زیر پایی ست فصدق
 رسول الله صلعم فیما قال سیأتی علی الناس زمان الصابر فیهم
 علی دینه کالقبض علی الجمر و الحق منکران را با اهل حق پیوسته همین
 معاملات رو میدهد و حاملان منصب تبلیغ احکام خدا و رسول هر چه از دست
 مخالفان می بینند موجب عزت و آبروی خود میشمارند و بعضی از نادانان به
 کثرت ضالین فریب میخورند و می دانند که اینقدر انبوه کثیر از علما و جهلا چگونه
 بر راه باطل سلوک خواهند نمود و این مدعیان حق که قلیل اند چگونه بر راستی
 خواهند بود و حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتاب خود شنیده و توثیق
 عقیده خویش میکنند و نمیدانند که سواد اعظم عبارت از اهل حق است اهل حق
 از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا
 و سيعود کما بدء قطی بی للغریاء پس اگر از سواد اعظم مطلق انبوه کثیر مراد باشد
 معنی طوبی للغریاء چه خواهد بود و ازین عالم ست تقلید غیر معصوم و قبول
 قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروهی انبوه بی تحقیقت کار نموده
 بران عقیده باطل جمع گردیده اند و علما و سوء دنیا طلب جاه خواه اقبال دست

نیز از شیوه مرضیه اثبات حق و احقاق باطل انحراف و رزیده بحایت جانب مخالف
 کوشیده آبروی دین خود بر باد تباه میکنند و ما شبهه اللیلۃ بالکمرحۃ
 و لکن پوشیده نیست که نام مائنی ست و معنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
 آخر زمان ست پس خوشا حال ما که ایان که با وجود عدم استحقاق این نعمت
 عظمی ما را باین لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را بازمین آسمان
 بسنجیم و از فخر چندان بر خود بالیم که بر بادشاهی جهان و سلطنت دوران باها
 و رزیم یسند و و بداحال قدر نعمت ناشناسی که این لقب و الارثیه را در باب بزرگی
 خود کافی و وافی ندانسته گاهی بقلب قادری و شیتی و گاهی بخطاب خفی و شافعی
 مخاطب گردد و در طریق انقیاد سنت سینه از دست داده و لقب مسلمانی که بخشیده
 ابراهیم خلیل الله علیه السلام است گزاشته راه مای جدا گانه پیش گیرد و بر طرق ششی
 سلوک نماید و باز خود را در زمره سنیان و محمدیان داخل داند و نداند که اگر با وجود
 اختیار راه و رسم زید و عمرو و سلوک مسلک خالد و بکر نیز سنی باشیم پس از فرق
 باطله مثل شیعه و معتزله و نواصب و خوارج و قدریه و مرجیه و اشاعیه چه قسم
 امتیاز حاصل کنیم شاه عبدالعزیز دهلوی در رجوم الشیاطین نوشته اند که
 شیعیست دهنی دارد نهایت فراح که اعتقاد حلول و تناسخ و بدو قول بالوحدیت
 ایام همه را گنجایش میکند چه اکثر این فرق باین امور قائل اند و با وصف آن در
 شیعه معدود بخلاف مذهب اهل سنت و جماعت که ما را آن بر سنت نبویست
 و اقتدار بجائعه صلیه اعتقاد او عمل پس این مذهب نهایت تنگ و باریک تر از
 موسیست که هر که ادنی مخالفتی با سنت و اجماع صحابه نموده از دایره این مذهب بآمد

و در جائی دیگر از همین کتاب فرمود که در سنت می باید که اعتقاداً و عملاً اصلاً
مخالفت با سنت نبوی و صحابه کرام نباشد تا شخص سنی شود انتهای و آخر
این همه خرابی که در ملت محمدی واقع شده محض از همین جهت است که عوام
کالا نعام و خواص کالغوام مطلق العنان شده همچو ماکیان حرصی که به آواز
تی تی در پس برود و ندانند که گیت هر که اندک رنگی از چرب زبانی و نرمی تفرقه
در لباس کتاب با ایشان نمود یا پاره از صنایع و نیر نجات و طلسم و سحر در پرده
زهد و درویشی بر اینها عرض کرد بی تامل اقتدای او کردند و ندانستند

ای بسا ابلیس آدم رویی هست پس بهر دستی نباید داد دست

و ندانند ریافتند که دو پله ترازوی شرع کتاب و سنت است پس قول و فعل
و اعتقاد هر یک را در آن دو پله میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سره و جید
و گرنه نایست و زنه سبک و خفیف و فرومایه و نشناختند که علماء مشرّع و صوفیان
مشرّع در اتباع مقصود نیستند بلکه طفیلی اند و مقصود و مطلوب ات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم کما قال سبحانه و تعالی لقد کان لکرم فی رسول الله
اسوة حسنة پس اسوه را بحق رسول ذکر فرمود و گفت که اسوه اجبار
و رهیان خوب است بلکه از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کشید ا من
الاجبار و الرهیان لیاکلون اموال الناس بالباطل الا لایة و بالجملة بر جملة
اخلاف و اجاب فرض است که کمر سعی تبر و بیج سنت قولاً و فعلاً بر بندند و اشت
متون و شروح علم حدیث بخوانند و نوشتن و آموختن و درس کردن بیکدیگر
رسانیدن و در هر قطر مها اکمن نسخها از آن فرستادن بهر داند و از تعلیم و تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و قیاسی فقهیه و تصوف و فلسفت
 کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد روم و انگلستان حتی الوسع نظر پیوستند
 و عمل بر ظاهر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
 رواج دهند و مردمی عالم محدث متورع را که قول و عقیده او محض بر سنت رسول
 باشد با ماست برگزیده اقتدا می او بکنند و هر جا که قوی یا علمی خلاف سنت یا بنده
 بحج و احقاق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
 و خواه بتقریر زبان و خواه بتصنیف کتب و خواه بتدبیر دیگر و بداند که عالم
 محدث فی تحقیق مجدد دین است و محی سنت و مردم فقیه هرگز مجدد نیست و
 امارت محدث آنست که بر ظاهر نصوص و ادله کتاب و سنت و فقه این هر دو عمل
 نماید بی چون و چرا و اوقتی که حدیث شریف در امری از امور باید برگزیند بقول
 کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جده
 التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بنید
 اگر چه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی نبیه آتش غضبش
 مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحه هستی باقی نگذارد و همین طائفه است موعود
 بنصرت من السد و ملقب بظاهرين و مضورين و مجردين چنانکه در احادیث
 آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف امت و
 ائمه محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقهاء قیاس بیجا
 بجای خود باید گذاشت و اهتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
 سرانجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب تنگ و نام و تکمیل لواحق عزت و شان

و کتاب فضل و هنر غیر ضروری که منفعت آن در دین هیچ نباشد منهدم نباید
 شد که موت را وقت معلوم نیست و قیامت امری شدنی است و قریب رسیده
 و سایه بر سر افکنده و آثار صغری و کبری همه در وجود آمده ختم الله لنا بها حسنی انتهى
 حاصله تبیین سیر و وصیت دیگر آنست که دنیا را چندان مقبض نباید داشت
 زیرا که اکثر خلق در طفلی و بیشتر کسان در جوانی می میرند و کمتر بسر حدیثی میسیند
 و آنانکه میسیند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا می رود و نمیدانند
 که کجارت و کیف که این طلسم اعظم بفرصت جبابی در هم میسیند و این بصلح
 مشکوة عالم بهمت شراری چشم بر هم میزند

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود به نسیم فرّه بر هم زدنی خاموش است
 از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است بشرطیکه اجل وصیت
 دهد بغفلت میگذرد و نمیداند که از کجا آمده است و چرا آمده و غرض از آفرینش
 او درین جهان فانی چیست و بنابر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی که نفیض
 جوهری بهاست معلوم نمی گردد و بعد از انقضای اربعین وقت تحلیل قوی
 و تبدیل آب و هواست پس عمری که آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد
 نکند و ندرستی بدن و فراخ دستی هم میسر گردد و همین بخت و پنج سال است
 و اگر اوقات خواب را که برادر مرگ است برآورد مقدار مذکور هم بقصان بگیرد
 و جز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم که تو ای عمر چراز و دبر رفتی گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود
 و معذک این دنیا که مارا اندران این عمر ستار از زانی دشته اند مغوض

او تعالی است در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم فرمود الا ان الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله وما
 والا له وعالمه ومتعلمه رواه الترمذی وابن ماجه ودر حدیث سهل بن
 سعد است قال قال رسول الله صلعم لو كانت الدنیا تعدل عند الله
 جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة رواه احمد والترمذی و
 ابن ماجه واین هر دو حدیث دلیل است بر آنکه تمام دنیا ملعون خداست
 جز یا دایم و سجانه و جز عالم و طالب علم و قدرش نزد خدا برابر پرش هم نیست
 پس هر که دنیا را بر دین میگزیند وی ملعون را بر محبوب الهی اختیار میکند
 غایت ابلی باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر میشود لذات
 اخروی را که دائم باقی است برباید دهند و با لام ابدی گرفتار شوند در حدیث
 آمده والله ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه فی الیم
 فلینظر یسیر جمر رواه مسلم عن المستور بن شداد مرفوعا و از اینجا
 است که در ذم دنیا و تحذیر از حب او آیات احادیث بسیار آمده که اگر همه دنیا
 نوشته آید کتابی مستقل گردد و شک نیست که نزد انجمن خرف پانده بهتر از
 جوهر فنا شونده است پس اگر آخرت باقی سفال باشد تا هم ازین متاع فانی
 بهتر است حیف باشد که گوش بر وعظ قرآنی و زجر نبوی ننهد تمام عمر در سر
 این کار و بار که مدار آمد و شد او بر بازی و خدعیت و دروغ و مذلت است
 بسر برند و بنقصان آخرت که نعیم مقیم است گرانند در حدیث ابی موسلی
 آمده که آنحضرت فرمود من احب دنیا له اضر باخرة و من احب آخرته

اضرب دنیاة فاثروا ما یبقی علی ما یفنی رواة احمد والبیہقی و شعب
 الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی که الدنیا منزعہ
 الاخرۃ است درین دار ناپائدار کرده اند و چاره نیست از آنکہ جدائی از
 ضروریات انسانیت مثل جامہ از برای سترتن و نان از برای سیری شکم
 صورت گیر و ناچار اگر دنیا باندازہ ضرورت دست بهم دہد بر آن قناعت
 باید کرد و ہموچہ امضالہ تنافس نباید نمود ورنہ انجام کار بہمان انجام نہات

ایمن مشور غشوة دنیا کہ این عجز	سکارہ می شیند و محالہ می رود
--------------------------------	------------------------------

ولہذا در حدیث ابی ہریرہ مرفوعاً آمدہ الدنیا سجن المؤمن وجنة
 الکافر رواة مسلم وعنه رضی اللہ عنہ حجبت النار بالشہوات
 وحجبت الجنة بالمکارہ و این متفق علیہ است لکن نزد مسلم بدل حجبت
 لفظ حقت آمدہ و معنی ہر دو یکی است و بالجملہ این دنیا و زہرت و زینت او
 را بہ بسیاری از اہل علم و دانش ہم زدہ تا باینکہ دنیا و آبار او چہرہ
 اندا آنحضرت صلعم ارشاد بسوی کفاف فرمودہ و گفتہ قد افلح من اسلم
 و رزق کفا فاقعہ اللہ بما اتاکہ رواة مسلم عن ابن عمر و رضی
 اللہ عنہ و در خصوص اہل بیت خود بدان دعا کردہ و فرمودہ اللہم
 اجعل رزق آل محمد قوتاً و فی روایہ کفا فاق و این متفق علیہ است
 از حدیث ابی ہریرہ و ازینجاست کہ دنیا با سادات بنی فاطمہ سازگار نیست
 نشیدہ باشی کہ مثل دیگر مردم از ملوک و جزائشان مال و متاع دنیوی با حدی
 از آل نبوی و عترت مصطفوی در وقتی از اوقات و قطری از قطار حاصل

و میسر شده باشد و شاذ و فاذ را حکم نیست و از تاثیرات این دعوت نبوی
ست که ائمه اهل بیت همواره دین را بر دنیا گزیده اند و هرگز سری بجانب
مکنت و دولت و حکومت بالا نکشیده قصه امام حسن معروف است که امامت
و خلافت حاصله را بپایه و پیرضی الله عنه گذاشت و بعد از وی رضی الله عنه ائمه
دیگر نیز سلوک بهین مسلک کردند و معنای اکثری از آنها جام شهادت نوشیدند
ابو یوسف بن عقیب بن ربیع گوید عهد الی رسول الله صلعم قال انما یکفیک
من جمع المال خاد م و مرکب فی سبیل الله رواه احمد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و در حدیث عثمان آمده ان النبی صلعم قال لیس
لا بن آدم مرحق فی سوی هذه الخصال بیت یسکنه و ثوب یوارى به
عورتیه و جلف الخبز و الماء رواه الترمذی خلیل صاحب عروض را
دیدند که در صحرا زیر سایه درختی نشسته بود و از غایت افلاس و نهایت گرسنگی
نان خشک در آب تر کرده میخورد و یکی گفت این چه حالت است فرموده

خبز و ماء وظل	هذا النعیم الاجل
---------------	------------------

و خود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود که مثل وی در احدی
مشاهده نگشته تا آنکه یکبار بر بوریا خفت نقش بوریا در تن نمایان شد
ابن سعد و گفت اگر فرمائی بساطی بگسترانیم و چیزی بسازیم فرمود
مالی و الدنیا و ما انا و الدنیا الا کرب استظل تحت شجرة ثم راح
و ترکها رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و در روایت عبید الله
بن محسن آمده که فرمود من اصبح منکم آمنا فی سربه معافی فی جسده

عنده قوت يومه فکانما حيزت له الدنيا بحذاق فيرواها رواه الترمذي
 وقال هذا حديث غريب ودر مخرج مومن قال حديث ابى امامه مرفوعا بان
 لفظ آمده اغبط اوليائي عندي لمؤمن خفيف الحاذق و حفظ من الصلوة
 احسن عبادة ربه و اطاعه في السر و كان غامضا في الناس لا يشار اليه
 بالاصابع و كان رزقه كفا فافضد على ذلك ثم نقد بيده فقال عجبت
 منيته قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد و الترمذي و ابن ماجه
 و فرمود ان لكل امة فتنه و فتنه امتي المال رواه الترمذي عن كعب
 بن عياض مرفوعا و در حديث عائشه ست يفرسه الدنيا دار من لا دار
 له و مال من لا مال له و لها يجمع من لا عقل له رواه احمد و البيهقي
 في شعب الايمان و در حديث مرفوع حذيفة آمده حب الدنيا راس كل
 خطيئة رواه رزين و بهيقي انرا مرسل از حسن و شعب الايمان روايت نمود
 و در حديث ابى الدرداء است قال قال رسول الله صلعم ما قل و كفى
 خيرا مما كثروا الهى رواه ابو نعيم في الحلية و درين باب احاديث
 بسيارست حفاظ حديث آنرا در كتاب الرقاق ايراد کرده اند انما حاصل مسلم مومن
 كامل الاسلام و الايمان كسى است كه اين احاديث و اشباه و امثال آنرا در
 نظر ميدارد و بران كار بنده است پس چنانكه مصلحت دينى و مصلحت دنياوى باهم
 متعارض شود مصلحت دينى را مقدم بايد داشت كسى كه مصلحت دينى را مقدم
 مى دارد دنيا هم موافق تقدير بوى ميرسد آنحضرت صلعم فرمود من جعل
 الهومر همتا و احادهم للمعاد كفاة الله هم نياة الخبز رواه ابن ماجه عن ابن مسعود في

و کسی که مصلحت دنیا را مقدم دارد گاه باشد که دنیا بهم او را دست بهم
 نگیرد چنانچه درین زمانه و پیش از آن بشهادت کتب سیر و تواریخ مشاهده
 شده و خسر الدنیا و الآخرة گشته و اگر دنیا دست داد و در اندک فرصت زوال
 پذیرفت و خسران ابدی لاحق شد هزاران رجحانیم خود دیدیم که بدولت رسیدند
 باز از آنها اثری نماند و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می ماند حق
 تعالی فرمود اذ السماء انفطرت الی قوله علمت نفس ما قدمت
 و آخرت در شصت و هجری چون سفر حجاز سینت طراز پیش آمد در ملتزم پر
 کعبه را گرفته اول ادعیه حسن آخرت و توفیق علم و عمل بر زبان گذراندیم
 سپس زو بروی کعبه سوال سدر مقی بی منت خلق کردیم بنا بر آنکه در نوکری
 اعدا بسیار بهم رسیده بودند و هر دم در فکر زوالش بودند و میکه مرحبت
 بسوی خانه اتفاق افتاد بی خواست بروجه اگر اه ترقی منصب عروج پایه دولت
 و از پای خشت شد و هیچ ندانستیم که ماجر اچیت بعد که در سبب این حالت
 بنظر غور نگریستیم همه ظلمت و ظلمت و آفت بر آفت بخشیم می آید و میخوانیم بهر نوع
 که ممکن شود خود را ازین ورطه هلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود

انچه نصیب است بستم می رسد اگر نتوانی بهستم می رسد

درین نزدیکی بقصر قاسر معیشت یک روپیه سال و حکومت بر ده ملک نفر
 داریم اما خدا گواه است و دل دانا آگاه که حالت اولی که صدر روپیه ماهو
 بود و بر احدی فرمان مانی رفت و نماز پنجگانه در مسجد و تلاوت کتاب در خانه
 روزانه طوع ید بود بهتر ازین حالت مینماید و از تجربه دریافت آمد که آسوی

دنیایم ویرانی آخرت است و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان
دیگر باشد

بیا در بزم زندان تا بدینی عالم دیگر	بشتی دیگر و ابلیس دیگر آدم دیگر
-------------------------------------	---------------------------------

هر که از میان اینها اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید دانست
که وی بادانی اهل اسلام نمی رسد تا بکسی که کعب بن لکع و از جنس نسا باشد
و نباشد ایمان در خلال دلش نرسیده و جامی از حلاوت ایمان نچشیده
و اصول و فروع خود و انبار جنس خویش را از دیگر امر و ر و سار بر روش کسری
و شیوه قیصری یافته و بهنگی عمر در دید و شنید خصال آنقوم بسر برده چه رسد و
از وی که نام و دستان سر رسیده آید مع من دانه و دل داند و داند دل من
هر آنچه از ما در ظاهر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تحمل بر ما رسم و رسوم
ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بوده یقین خواهی کرد که همه بستر
قاسم و اگر راه خاطر فاتر است

با دل گفتم که اسی دل احوال تو چیست	دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی	کور ابراد دیگری باید زیست

مان و مان اگر چنان شود که ما را با بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه
قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سافج می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدر
دیگر میبریم مگر با جبر این است که یفعل الله ما یشاء و بیگم ما یرید
زوال حطام فانی دنیا و زرقن این اوج موج ربخی بدل ماننی رساند حیفی که به
ما میگذرد آنست که در حالت از الاله این چیز با امید بقا عرض و نفس و دین است

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
 الا ان یشاء الله رب العالمین و ما ذلک علیہ بعزیز درین غربگاه آنچه
 تسلی خاطر خزین و دل غمین میبخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و اشال
 اوست تا خواسته رب العزت درین میان چیست و حدیث انما الاعمال
 بالخواسته امید نجات میدهد و کیف که از جناب ربوبیت آرزو داریم که
 ختام جمله مهام بر شیوه اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم جاری گردی
 فرماید و شیب در اسلام موجب خطا نام گردد ان شاء الله تعالی و ظاهر آنست
 که این آفات که با اتفاق و بخت دامنگیر حال پر لال ماست فرزندان سعادتمند
 را فرا نگیرد و برین تقدیر ایشان را صبر بر متاع حاضر و قناعت بر کفاف و
 طلب رزق بکسب مجد اوسط یا عدم طموح بجانب مراتب علیه این سپنجی
 سرا با حفظ عزت و آبرو و به ترجیح مصالح دین بر منافع دنیا اگر بهمت بلند می
 کند و نشسته خلوص و ایثار حق بر خلق بدایع ایمان پیچید کافی و روانی است و به
 الموفق للصواب و صمیمت و بیکر آنست که آدمی تا از شکم مادر کنبار پدر آید
 او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و ماطلست مادر و پدر کفیل او نند و
 بعد از آنکه بسر حد شعور رسید لابد باشد از آنکه کسی برگزیند و دستمایه معاشی
 بهم رساند و بقیه عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
 از انواع تجارت و طرق زراعت و اصناف ضاعت و سباب وراثت بسیار
 بلکه بشمار است که جز او تعالی دیگری بحصر و علم آن نمی تواند پرداخت اما دین
 اقلیم هند که مادرانیم ذوی الہیات را که قسم بسپاس علم یا شرافت دو دمانند

جز خرقه اجارت که بزبان عرف موسوم بنو کبری و چاکرستی و جوی دیگر باقی
 نمانده و این اجاره هر چند در شرع شریف جایز است و اجیر شدن از برای
 مسلمان و کافر حلال اما در خلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بجرمت زنی
 میگردد و مردم بدان مبالغت ندارند مثل رشا و سرت و خیانت و غضب
 اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت و نحو آن پس مؤمن متقی و مسلم متحری
 را واجب است که درین اجارت مهاکن خود را از آلائش منکرات و
 آمیزش مملکات دور دارد تا ثمره مشقت یل و نهار او را لگان نرود و
 خود را و اهل خود را از نار جداتر اندازد قوا انفسکم و اهلیکم را
 نص است درین باب ورنه سلامت از ایمان بر خیزد و جان هم در دنیا
 بگوناگون اخطار گرفتار گردد و چنانکه مشاهدست در حدیث ابوهریره رضی
 الله عنه است که آنحضرت فرمود صلعم ان الله امر المؤمنین بما امر به
 المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات
 الحدیث روایه مسلم و آنچه بذریعہ غیر مشروع و وسیله ناجائز میسر
 شود همچو صورشار الیهاشک نیست که از جنس طیبات نباشد بلکه حرام
 و نجس بود و چون متصف بجرمت و خبث آمد برکت و رحمت از میان
 برخاست و ظلمت و رحمت فرو آمد و اثر دعا و سوال برفت و لهذا در
 حدیث مذکور آمده ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمید
 یدیه الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه
 حرام و ملبسه حرام و غذی بالکرام فانی یستجاب لذلك رواه مسلم

و این نه خاص بر شاو جز آن است بلکه درین زمان غالب بیوع و عقود
 مفاسد شتمل آمده و انواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها
 جا گرفته و تفاوتی در طیب و خبیث نمانده و عامه خلق در آن گرفتار شده
 چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعاً یا قتی علی الناس نرمان کیابالی
 المرء ما اخذ منه امن الحلال امن الحرام اخرجہ البخاری و این
 حدیث یکی از اعلام نبوت است و زمان حاضر مصداق صحیح اوست و در
 احادیث صحیحہ بسیار از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث
 رافع بن خدیج که در آن مرفوعاً وارد شده ثمن الکلب خبیث و ثمن البغی
 خبیث و کسب البجعات خبیث رواه مسلم و در حدیث متفق علیه ابی سعید
 انصاری معلومان کاهن را زیاده کرده و در حدیث ابی حمید که نزد بخاری است
 نبی از ثمن دم و لغت بر آکل و مؤکل ربا آمده و در حدیث متفق علیه از جابر
 وارد شده که در جام فتح مکہ آنحضرت صلعم بیع خمر و مئیه و خمر و اصابم احرام
 گردانیده و نزد مسلم از جابر نبی از ثمن گربه مرفوعاً آمده و امثال این چیزها
 بسیارست و در کتب مختلف مطهره و فقه آن مذکور و حصر آن در این محل دشوار
 بآئمه اگر اجاره حرفه گیر در زمان بطریق دیگر از وجوه معیشت مساعدت نفرمایند
 اینقدر خود فرض وقت است که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از
 جور و تحریمی عدل نماید و خود را از اختیار شیعه هم پیشگیان و رضایه پنجار ایشان
 دور دارد خواه این اجاره بر پانند یا از دست برود درین زمان یکی از عظام
 آفات این است که اگر سیدی خداترسی در دیوانی اند و او این عدالت این عصر

که در حقیقت ظلمت بظلمت و ضلالت بر ضلالت و جور بر جور است ابتر شده
 می رود و همنفسان آنجا که خوگیر حرام خواری و خبیث ستانی بوده از قیام او را
 در آن مکان و ثبات او را بر آن خدمت دشوار تر از هر دشواری میازند و
 هزار ریو و رنگ عزل و خروج او را از میان زمره خود بدل میخوانند و فرقه تر است
 که درین زمانه اگر یکی کمر بنصیحت آقا بندد و از ته خاطر جوایان و راتب غیر طلبی
 بود قطع نظر از رضا و خط هم پیشگان با بسابی که محیط احوال اهل مملکت است
 خودش نزد کسی که چاکر اوست تا شیوه عامه بکار بندد و رضای ظاهری را بر
 هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا از وی خوشنود گردد و اگر نصیحت بیافزاید
 گزیند مطر و دل و مردود و محفل شود و از همه نعم محروم افتد
 مرانصیب از خوان جناب عالی نیست | که زندگانی ماصرف آشنای نیست

الغرض مدار کار حصول دنیا و رسوخ در دلهای اهل آن بر زور و خنوع و
 خیانت آمد و امانت و دیانت و نصیحت نفس الامر موجب حرمان شد گو
 خانه آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن بر باد رود و سودش مبدل بزیان
 گردد و این چنین افتاده است در طبع امر او و روسا و روزگار و ایشان را حسابی
 از دوست و دشمن واقعی در میان نیست همین ظاهر نزد این قوم حکم حقیقت
 دارد و از هزار یکی و از بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامر می نمکخواران نمی برد
 قاضی محمد صادق خان اختر در سالک صبح صادق داستانی از ماجرا و یاران
 رفته مردم خویش و بیگانه بزبان خامه سپرده و داد و نصف و تجربه کامل
 داده و السمت به دوست و شخص حاضر می باشد را ناگزیر است که می آنرا

مطالعه کند و آنچه در آن مرقوم است بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
 کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بر بصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
 در بازی این قوم نیفتد بآنچه در هر زمان رنگ اهل عالم در کسب معیشت و گیر
 ست و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
 اینقدر کفایت باشد که اگر بنا چاری در مبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
 غایات را از دست نهد و بتواند نان اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو امتعه منفل
 و ملایان مساجد و پیران خاتگاه و قانغان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
 نفرماید و چشم بر مال این و آن بجمله خدا پرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه هما
 اکمن بکسب پردازد که افضل بکاسب کسب دست خودش هست و انبیاء
 علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
 قال رسول الله صلعم ما اكل احد طعاما قط خيرا من ان ياكل من عمل
 يديه و ان نبی الله داؤد علیه السلام كان ياكل من عمل يديه رواه
 البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلعم ان
 اطيب ما اكلتم من کسبکم و ان اولادکم من کسبکم رواه الترمذی
 و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب کسب
 الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البيهقی فی شعب الایمان
 و در حدیث رافع بن خدیج است قال قيل يا رسول الله ای الکسب
 اطيب قال عمل الرجل بيده و كل بيع مبرور رواه احمد و البخلم
 کسب دست اطیب بکاسب و اهم امور است و این کسب شان چیز است

که دست را در آن دخل است مثل زراعت و بیع و کتابت خواه قلیل باشد
یا کثیر و آنحضرت صلعم اخبار کرده که لیا تین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا
الدینار والدینار واه احمد عن المقدام بن معدیکرب و شک نیست
که دین زمان راهی بسوی حفظ آبروی دین و عزت اسلام جز وجود مال که
سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگر یکی هزار وجه کمال و الوف فضل
حاصل داشته باشد اما تمید است بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد و هر که
ماندارست نزد تمام عالم از وی عزیز تر نیست

فضاحة سبحان ونخط ابنمقله	وحکمة لقمان ونزهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلح	فلیس له قدر علی وزن درهم

اینقدر است که جمع مال و متاع نزد عارف مسلم سبب حفظ حرمت اوست و نزد
محب دنیا موجب کمیت و نخوت او تفاوت در نیت است و اصل در اعتبار
اعمال نیت باشد و افلاس اضطرابی مؤمن اثر تقدیر است و آسودگی کافر
موجب ویرانی آخرت او حلاوت ایمان آنست که در تمیدی تقدیر صبر تحمل
بکار برد و در فراغت حال بشکر و ثنای ایزدی گراید و چنانکه دولت مندی باعث
بر خرابی دین نگردد همچنان اطلاق حامل بر زوال اسلام نیاید

نه شادی داد سامانی نه غم آورد قضا	به پیش همت ما هر چه آمد بود همانی
-----------------------------------	-----------------------------------

جمعیت خاطر که حضرات صوفیه در تحصیل آن میکوشند نتیجه اش جز آن نیست که
دل با خدا باشد و از حول احوال عسر و سیر و فرح و ترح خاطر متغیر نگردد
و معدلک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواه غنای قلبی باشد یا غنای قلبی

و آنچه از مرضیات الهی از دست تو نگرمی آید هرگز از مفلسان متوقع و واقع
 نیست اگر چه تجارت غنا هم بسیارست چنانکه آفات فقر بشمار و سخن در ترجم
 یکی بردگیری بجای خود مسطور است و مناظره و جدال سعدی درین باب
 در گلستان مذکور فقری که فقیه را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع
 در محرمات سوال و جزآن شود و آبروی شرف و فضیلت علم یا عمل او را بریزد و
 سبب خواری و ذلتش در نظر همپشیمان گردد شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت
 است و غنائی که موجب طعنان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و
 غرور گردد و از اسلام و شعائر دین غافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منہک
 گرداند بدتر از فقری است که در آن مماشاة بر مرضیات الهی و ارشادات
 رسالت پناهی میسر و ممکن است و قناعت بر سدر متق بی مذلت و خواری
 حاصل میشود

خوشا جهان تمیدستی و غریبان	زوال نیست در اقبال بی نصیبانش
----------------------------	-------------------------------

باجمله لكل وجهة هو مولیها و لولا الاعتبار لبطلت الحکمة
 نزد ما آنست که اگر نانی بفراغت بمقدار کفاف خود و عیال و وابستگان
 خویش بی مذلت بدست آید و خانه خالی از اغیار در گوشه شهری میسر گردد
 و هیشکین کتاب با یکدو هم شرب از احباب صورت بندد و کسی در پی آزار
 این کس نبود و امر او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش خوانند نعمتی بزرگتر
 ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمیع نمیتوان
 بهم رسانند

آنکس که بخانه میسم نانی دارد	در گوشه شهر آشپانی دارد
نی خادم کس بود نه مخدوم سی	انصاف بده چه خوش جهانی دارد

و درین باب ابیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسپرده اند
و اگر در حصول این حال قصوری بوده است و فرفضه اهل و عیال برگردان افتاد
چار و ناچار هماکن دست و پایی باید زد و دستمایه بقدر ضرورت برشته می باید
آورد تا نذرت سوال و طموح نظر در اموال و تنگ دین بلجوق خواری در نظر
مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قبیل کافیست و ترک هوس
کثیر وافی مآقل و کفی خیر محاکثر و الهی و اگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
و لطف خداوندی کار سازی فرماید انکار از ان کفران نعمت باشد چه آنچه
مذموم است است شراف و قلع است نه اخذ بی طلب قصه عمر بن الخطاب رضی الله
عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان پسین که قیامت بر سر رسیده آفتابی
که از فقر در دین می آید وضع نمی در ایمان پیدای شود چاره آن غیر از وجود غنای
حلال نیست تا اسلام بجا ماند و پانفری در دین دست نهد لکن از مراقبت حلال و
حرام و جنباب از شبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت صلعم فرمود
الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبها لا یعلمهن کثیر من الناس
فمن اتقی الشبهات استبرأ الدینه و عرضیه و من وقع فی الشبهات
وقع فی الحرام کالرأعی برعی حول الحمی یوشک ان یرتم فیہ الحثیث
متفق علیه و این حدیث را لفظاً است و شرح آن در از می خواه در دلیل
الطالب علی ارجح المطالب که درین نزدیکی رنجته خامه گردیده تفسیر این حدیث

بر وجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و متون
گفت که حلال صرف درین روزگار پر آزار میسر نیست زیرا که وجوه حلت مال طیب
سعیت بسیار است که با وجودش حاجت بفقیر متوقع و زه خشک نمی افتد چنانکه در
کتاب اکیل الکرانه بیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد عابر داشته فغن
شاء زیادة الوقوف علیه فلایرجع الیه -

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون
و شرح و تالیفات چنانکه در مقاله قضیه و رساله دانشمندی مذکور است
و تجربه متحقق گشته که هر که بدان شیوه خراسان کند و آن شیهه را فرا گیرد امید
که از برکات علم محروم نیفتد و آن این است که نخست رسائل صرف و نحو درس کند
سه سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر زدن طالب تعلیم نماید و انفع این رسائل چند
رساله است در علم نحو و هایت النحو و ضریبی و کافیه با شرح جامی و مرآة الارواح
و شافیه با شرح رضی میخوانند و بعضی مفصل از مختصری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه
و غایة البیان و مسالک همه درس میدهند و این طریقه خوب و کافی است و اگر
منفی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و مسائل
نزدیک و دور طوع ید گردد و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگر مثل
الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جز آن و بالجملة دریافت این
هر دو علم در مبادی تحصیل از واجبات طلب علم است بعد از آن کتابی از تاریخ یا
حکمت عملی که بزبان عربی باشد یا موزند مثل تاریخ اخلفاء السیوطی و ابجد التاریخ
جیب اند قد لازمی و تاریخ ابوالفدا که بغایت مختصر و جامع است و بهمچو

لفظه العجلان محرر سطور و میبذی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع
 کتب لغت و بر آوردن شکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دو این لغات
 عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم است زیرا که علم لغت ام
 همه علمهاست و آله جمله فنها و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم و ینیه و جز آن
 آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعیه جمیله و وسیله مرضیه بدست می آید
 و چون لغت دین و لسان شرع بسین در عربی واقع شده ناگزیر آید از آنکه علوم
 عربیت را که افضل آن صرف و نحو است و اکمل و اجمل آن علوم لغت بر وجه اتفاق
 و حفظ بهم رسانیده آید ورنه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل فهم باقی
 مانند و احسن و اتقن کتب این علم صحیح جوهری است سپس تاج العروس شرح قاموس
 باز فر هر سیوطی بعده بلغه فی اصول اللغه و کفایه المتحفظ و اف القاط و بشکر در
 بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگر چه تالیف این زمان است اما در بابیت
 و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یابد موطای امام
 دار الهجرة مالک بن انس رضی الله عنه بروایت یحیی بن یحیی همودی در سننه و بر
 آنرا اسطبل نمی باید گذاشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بهدین نبویه
 علیه الصلوٰة والسلام است و کتابی است مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد
 و ما را سماع جمیع آن مسلسل است تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب متاله و ضییه ابر آن
 دو شروح است یکی فارسی مصطفی نام دیگر مستوی در عربی و شرح زر قافی حاشی
 است و درین نزدیکی تسبیلاً للرام و نفعاً للعوام ترجمه اش کشف الغطی دارد و سی رخیه
 طبع شده بعد از آن قرآن عظیم را درس گوید بآن جفت که صرف قرآن بخواند بغیر تفسیر

و ترجمه گوید و احسن تراجم از فتح الرحمن است و در آن صاحب ترجمه چیزها را عایت کرده
 که منتیان را نافع است تا بمبتدیان چه رسد و آن چیزها را در اول و یا بجه ترجمه ذکر
 کرده دیگر ترجمه فرزندار چنداوست و در آن دو زبان موضع القرآن نام و نفع آن
 تمام خلق را فر گرفته و برکت و قبول و شهرت عجیبی یافته و آن هم نظر باید کرد و قدرت
 ترجمه بزبان خود کما یغنی حاصل گرد و این ترجمه نزد بایکی از کرامات آن صاحب
 مقامات است و باجمله در حین ترجمه خواندن و گفتن بر آنچه مشکل باشد در نحو یا در
 شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
 مثل جلالین یا حاشیه صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضهاست و بعد
 از آنکه عبور بر مختصرات تفاسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و سببستی
 شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و معرا
 بود از خلط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و در مشور بخواند و اگر سیر نشود تفسیر فتح الله
 شوکانی را و اولاً و تفسیر فتح البیان را تا نیا درس گوید که این هر دو تفسیر درین زبان
 اخیر از اجل نعم آهی است و منفی است از جمله تفاسیر روی زمین و جامع مقاصد
 تنزیل است بر حسب مراد شارع ان شاء الله تعالی بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
 را میخواند باشد و مجمع علیهم این علم امهات است پس کتاب آسان را مقدم
 بردشوار مثلاً بعد از موطا انسانی خواند سپس ابن ماجه بعده ابوداؤد و باز ترمذی عقب
 آن مسلم و غب آن صحیح بخاری و درینجا تحصیل علم حدیث تمام شد و قسطی عظیم از علوم
 نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدر و قیمت آن جز بسبکه
 آشفته نجات آخرت و شیفته فیوض دین تویم است دیگری نمی داند و نمی شناسد

و بعد از حصول عبور برین کتب اگر توفیق ایزدی رہنمون شود دیگر دواوین
 حدیث را از سائید و معاجم و اجزاء و سنن و جزآن هر چه از آن میسر آید بطور خود
 مطالعه کند خصوصاً مشکوٰۃ المصابیح و تیسیر الوصول و سنن دارمی که درین زمان
 میسرست پس توجه خاطر بکتب فقه سنت برگمارد و درین باب کتاب منتقی
 و بلوغ المرام با شرح خود و بعد از روضه ندیه شرح در ربیه کافی است اما
 اگر پیش ازین رسائل فارسی این باب را مثل نهج مقبول و عرف الجادی بخواند
 ابله و نحو آن را که درین نزدیکی تالیف یافته در مطالعه کشد موجب سهولت
 فهم در متون و شرح مذکورست اول سبل اسلام را بنید پس سبک الختام را
 بعد از آن از نیل الاوطار استفاده ستانند و بعد از آن درین نزدیکی فقه الحدیث
 در حله ابواب شرایع اسلام بروحی انتقاء یافته و در پیرایه عربی و فارسی جدا جدا
 بدون گشته که بسبب رفاه عام آمده تا اگر بخت بخواندن و کار کردن بموجب آن
 توفیق بخشند و المهدی من هدا لا اله بعد از کتب عقائد حق را با کتب سلوک
 بخواند و مراد باین کتب نه مؤلفات اهل کلام است مثل مقاصد و موافق و عقائد
 نسفی و جزآن بلکه کتب اهل حدیث است مثل شرح سفارینی و رسائل شوکانی
 و مقرئندی و کتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم و تطف الثمر و انتقاد
 رجیح و نغیه الرائد و ما یقارب ذلک و در یقوت کتب دانشمندی را مثل قطبی و
 رساله شمسیه و غیر آن الا ماشاء الله مطالعه کند و بخواند و اگر میسر آید که مشکوٰۃ را
 یکوقت بخواند و روز دیگر شرح طبعی بقدر آنچه در روز اول خوانده است بخواند
 یا یکروز منتقی و بلوغ المرام بخواند و روز دوم همانقدر بر شرح همد و عجب خواند

خیلی نافع است و مراد بدانشمندی کتاب دانی است و آن بر سه مرتبه می باشد
یکی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بر وجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
اکثر احوال صواب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
سوم آنکه شرح یا حاشیه بر آن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
این اجمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
گویند بطریقی درایت و تحقیق لابد است او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابد است او را محافظت بر این امور اول ضبط
شکل یعنی اسامی و افعال که در عبارت واقع شده است اگر محل اشتباه باشد حرکت
و سکونات او را بیان نماید و همچنین اعیان و احوال حروف بیان کند تا از تصحیف
محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
نماید سوم کشف مغلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عولیس یا صیغه عولیس که بر زبان
شاگردان صحب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
تصویر مسئله یعنی اگر قاعده که در کتاب مذکور میشود بدین شاگردان درمی آید
بیان آن عبارت واضح بکند و بعضی مسئله آن بیان نماید تا آنکه بدین شاگردان
در آید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله اقامت کرده شده است
مقدمات مطلوبیه آنرا بوجهی سوق گرداند که بلزوم مقدمات مرعوضه بیاورد
در بعضی نتایج مدعا باشد و رجوع کند بمقدمات بدیهیه که شک را در آن مدخل نبود
بطریق بدیهی که شبهه در آن نیست ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

و بسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع غیر مستدرک از میان آنها جامع
 آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر را از داخل شدن
 اندران منع کند. به تقسیم تبیین قواعد کلیه است بیان قیود و بسط قسمت و مثال
 آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که غیر مستدرک و جامع و مانع
 باشد هشتم کشف وجه حصر در تقسیمات یعنی بحسب استقرار یا بدلیل عقلی بیان
 کند که مطلوب در اقسام مذکوره محصور است چنانکه در اول کافیه نحو وجه حصر کلمه
 در اسم و فعل و حرف بیان نموده و همچنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
 بیان نماید نهم تفریق و تبیین یعنی اگر دو قسم یا بهم در بادی نظر مشتبه میشود
 یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه میگردد بوجه روشن فرق را در میان آنها تقریر
 کند و هم تطبیق مختلفین اگر در عبارت مصنف در دو جا اختلاف وارد شود حل
 آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو بدالات مطابق باشد یا یکی مطابق و
 دیگر تضییعی یا التزامی یا از وجه دفع شبهات ظاهرا لورود مثلا آنچه در تعریفات
 ممنوع است مثل استدراک و تعریف الشی بالاضفی و عدم جمع و منع یا آنچه در
 دلائل منع است مانند جزئیت کبر یا مخالفت مصنف کلام امام این فن را ایمن
 و معارضه و مناقضه اجمالیه بر کلام اوله در بادی الرأی شاگردان را بنظر می آید
 یا مناظره او بر قاعده مناظره نمی نشیند عنایت نموده دفع آن نماید و از وجه
 بیان حواله جایی که حواله کرده است بر آن و بیان وجه نظر جایی که گفته است و فی
 نظر و بیان سوال مقدر جایی که آن اشاره نموده باشد سیزدهم ترجمه عبارت
 کتاب بلیغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چهاردهم

تنقیح توجیهات و تعیین اصوب آنها اگر درین امور رای مدرسین و شراح
 مختلف شود یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند و جمعی بوجهی دیگر و زاعی میان
 توجیهات بهم رسد تنقیح آن توجیهات و تعیین بهترین آنها نماید و بهم برین قیاس باید
 ضبط شکل و حل عوین و غیر آن پانزدهم سہولت تقریر یعنی این ضائع را ادا نماید
 بعبارت واضحہ موجزہ قریبہ بدین سہل التناول و از انجمله ست فرج یعنی عبارت
 مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد کہ مجموع متسق باشد چون این پانزده
 صنعت را احقاق نمود کامل شد در تدوین و در شرح کتب و استاد و شفق را باید کہ
 شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد و تا نیاید چون در شرح
 برین امور گذرد متنبہ سازد کہ آنجا عرض شارح فلان درست و اینجا فلان امر و ثانی
 بفرماید کہ در مطالعہ کتاب این امور را پیش نظر خود سازد و در همین میان نکات خود را بجا آید
 و را بجا مطالعہ شاگرد را بر مطالعہ خود عرض نماید و آنچه غلط است بر آن متنبہ سازد
 بوجهی کہ آن غلط دین او را روشن شود و بطریق احتیاط و از مثل این غلط نیز متنبہ
 گرداند و خاصا بتحریر شرح و حاشیہ کتابی فرماید و فضیلت او را امتحان نماید
 تا حق تربیت را بکمال رسانده باشد و این دانشمندی در کتب معقول و منقول
 و علوم بر بانیہ و خطابیہ ہم جاریست و در کتب منقول احتیاج بتحقیق عبارت
 بیشتر می افتد و در کتب معقول احتیاج بتحقیق مسئلہ و در علوم بر بانیہ احتیاج
 بار جلع یسوی مقدمات بدیسیہ بواسطہ یا بواسطہ کثیرہ بطریق بر بانیہ باید
 کرد و در علوم خطابیہ بطریق ظن می باید نمود اینست تقریر دانشمندی کہ از
 استاد خود کسب نموده ایم و این بنده این فن را از استاد خود مفتی محمد صدیق الدین

دهلوی کسب نمود و ایشان از حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی و ایشان از والد
 ماجد خود شیخ احمد ولی اسد و ایشان از والد خود شیخ عبدالرحیم دهلوی و ایشان
 از میر محمد زاهد بن قاضی اسلم هروی و ایشان از ملا محمد فاضل و ایشان از ملا
 یوسف کوچ سراج و ایشان از میرزا جان و ایشان از ملا محمود شیرازی و
 ایشان از ملا جمال دوانی و ایشان از والد خود ملا اسعد بن عبدالرحیم و از
 ملا منظر الدین گازر دنی و ایشان هر دو از ملا سعد الدین نقضازانی شافعی و
 از سید شریف جرجانی خفی و ایشان از قطب الدین رازی و ایشان نقضازانی
 مذکور هر دو از قاضی عضد و ایشان از ملا زین الدین و ایشان از قاضی بیضاوی
 و ایشان را سندی است تا شیخ ابوالحسن اشعری و در کتب تاریخ مشهور و معروف
 است با جمله محرر سطور باین سند مذکور اخذ کرد این فن دانشمندی و علم کلام
 و اصول را مخلوط با هم و رجال این سند همه مصنفین محققین مشغول به تصنیف
 و تدریس بودند بعد که عنایت ایزدی رفیق حال شد علم اصول فقه و علم کلام
 را بر طریق محمد بن از دیگر شیوخ مینسند کرد و شکل ثانی را بهتر از شکل اول یافت
 و ادنی را با علی بدل ساخت معذای این امور باینزدگانه که ذکر شد حاجت نسان
 بدان در همه حال و در تحصیل هر علم منقول باقی است و واحدی را استغنا از آن نیست
 و هر که مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین است و با جمله چون این طالب بعض
 مقدمات فن دانشمندی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان بدیع و نحو آن
 یاد گرفته باشد بعد از آن مطالعه کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب پیش نظر
 دارد و استاد مشفق او را برین قواعد کلیه آگاهی بخشد و بعد از آن در هر موضع

بر نکته کلام شارح مطلع سازد بسبب تمرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
 که احاطه بجزئیات و انشاء مثل آن بعد از احکام کلیات سهل تر می باشد مانند معرفت
 عروض نسبت بکسیکه مهارت در او این شعر را میکند و انشاء شعر میخواهد و غیر اینها
 تا مبرده که عمده در دانشمندی ایشانند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
 مخلوط با علم کلام در اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با معقول آلوده نموده
 لباس است که طالب تمیز فنون دانشمندی از این علوم نمیکند و آن همه هدایت
 اجماعیه و صورت کذا میسر را یک علم و یک فن می انگارند چنانکه حال اکثر خام طبعان
 اهل زمان است پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انشائاط فاش در نظر آنها
 و نه دانشمندی را نیک تر می درزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و متمیز
 از علم پس چون این قواعد را یاد گیرند و در ذهن از فنون دانشمندی امری
 جامع محدود و متمیز پیدا شود با دنی غایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
 علم جدا دراک کند و از هر جانب با آنها محیط شود و ما امرید الا الاصلاح
 ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
 تعلیم شاگرد و نحو آن مفیدست همچنین از برای تالیف ضوابط چندست که در
 ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
 فهم دخل تمامست و لهذا جمعی که نهاده اند و دهند مطالعه کنند علم مولفان کتب
 و استعداد و استحضارشان بیشتر باشد نسبت بعلمان و آموزندگان صرف و
 تالیف ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف منتیان از برای
 افاده بود و اعتبار در مولفات علماء تالیفیست که در حین کمال علم و عبور

صورت بند و سخن در آن بر طریق تحقیق و تنقیح رود و در نه بسیار است که
 در بدایت تحصیل چیز با محقق می نماید و بعد از آنکه عبور بر کتب کثیره آن فن
 دست بهم میدهد ساخته و پرداخته پیشین تقویم پاریسه می نماید بلکه تا مؤلف
 نشسته زندگی در سر و لباس عنصری در بردارد کتاب با انجام نمی تواند رسید
 و طره گفتگو سر از درازی نمی تواند چمید که بعد از نظر ثانی و ثالث و بهم حیرا
 نقصانها گل میکند و خوار بار در خاطر هوشمند میگذرد بی روزیکه مؤلف تمام شود
 تالیف هم رنگ مؤلف بگیرد و از یک لب بستنی کار سالها سال انجام می پذیرد
 آورده اند که رکن قلم و سخنانی میر عماد کاتب صفهانی وقتی علم مناقشه افرخت
 و اعتراض بر کلام استاد البلقا و قاضی عبدالرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواب
 درستی تحریر نمود و باده صافی بر مجلسیان عالم انصاف پیروز بدو جوشانید که
 قد و قمر لی شی و ما ادری او قمر لك املا و هو ان الانسان لا یكتب كتابا
 فی یومه الا یقول فی غدا لو غیر هذا کان احسن و لو ترك ذلك لكان
 اولی و هذه عبرة عظيمة و حجة مستقيمة علی استیلاء صفة النقصان
 علی طبیعة الانسان انتهى و هرگاه که حکام کتاب علام الغیوب جلت عظمت و
 عمت رحمت باقتضای صحتی رنگ میگرداند و خزان نسخ بر بار سخن پیشین بهم
 میرساند که ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخیر منها او مثلها آت بكتاب و
 احكام ساكنان ضعیف امكان و فروفتگان اسفل سافین چه رسد که بطریق
 اولی قابل تبدیل و نیازمند تقویم و تعدیل است هر چند نسخ اول شرف حکمت و
 نسخ ثانی تیجه غفلت باشد اکثر مردم از طلبه علم و جرگه علما چون باین نکته نمی رسند

اعتراض تناقض احکام و اختلاف سائل و تبیین تحقیقات در قنای و ای علی
 محققین و مؤلفات سابقین پیش می آرند و جمعی از اهل بدع و اصحاب فرغ
 چون شترابی مهار از بهر کتاب روایات و احکام بحسب هوای خود می برآرند
 و امتیازی در تالیف او اهل و واسطه و او اخر حال مؤلف نمی کنند و از اینجا شود
 و شعب بسیار در عامه خلق و خاصه ایشان واقع میشود و نمی دانند که مثلاً
 تالیف غنویان زمان تحصیل و بدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد و آنچه
 بعد از مهارست علوم و مقامات مراتب منطوق و مفهوم نوشته رنگ آخر
 دارد و ملا علی قاری گفته مات الغزالی و الجنازی علی صدره و امام الحرمین
 عمری در سر علم کلام بسرا آورده و در آخر گفته اموت علی دین الحجاز و کدنگ
 جمعی از اهل علم و دین در سائل بسیار رجوع کرده اند و بر آن آگاه ساخته چنانکه
 علامه شوکانی در سلسله خلع اولاً قائل بود بآنکه خلع طلاق است سپس او را از نظر
 در ادله ظاهر شد که طلاق نیست بلکه فسخ است و همچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
 میگفت سپس در تحقیق ظاهر شد که مدرک رکعت نیست و علی هذا القیاس را
 در چند سلسله اتفاق افتاد و لهذا دقتی از تالیف او اهل زمان تکمیل از دایره تالیف
 و اعتماد بر انداخته شد و آنچه محقق قرار یافت نشاندی آن نموده آمد معذرا در
 بغض سائل و در سائل سخن برد و قبول فرود آمد پس آنچه در آخر تالیف است الاخر
 فالاً اخر همان را قول صحیح معتمداً باینکه کاشت و آنچه در اول او اهل است حسابی از آن
 نمی توان برداشت زیرا که در بدو زمان طلب بلکه او اسطرغ جمع و تالیف بر
 وضع دیگر بود و فراهم آوردن هر گونه سخن و کثرت قیل و قال و بزرگ گردانیدن

مؤلفات کجج روایات و درایات کتب فروع و جزآن از هر علم که در آن خائ
 نگارش جامه جولانی میگرد و خاطر موع بود و بعد از آنکه عبور بر جوامع تحقیقین معین
 جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علماء از سمیه و فضلاء
 کتابیه و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال امتیاز حاصل شد معلوم گردید که
 جمع مطلق و بهرسانی اقوال کثیره در سلسله از مسائل و حکمی از احکام از دفاتر خیمه
 و اطالت رسائل بفرامی روایت گشتی از طوایر غمیمه خبری نیست و هر حرف
 شناس از جمله این کاری توانست کرد و چنانکه امروز از صنایع علماء روزگار
 شایسته است آنچه شکل است تنقیح حکم و تحقیق سلسله جمیع اوله صحیح و نظر در آن و
 تا ویه آن عبارت موجز جامع مانع است پس بس ورنه این سلسله غیر متناهی
 است پس طالب راغب و خواهان نجات را فرض وقت است که میان اهل علم و
 مؤلفات ایشان امتیاز کند و بهر خس و خاریا و نیر و این امتیاز حاصل میشود
 از صحبت تحقیقین علماء اولاً و از مطالعه منبع قدام در تالیفات شان ثانیاً و از
 موازنه میان تصنیفات شهرت طلبان و مخالف خدا پرستان ثالثاً و از تعرض
 بنفحات الهی در هر عصر را بعباد و از ترک عصبیت و حیت جاهلیت در تحصیل آراء
 اسلام خاساً و از عدم مجبور بر تقلید آباء و شایخ و اساتذہ سادساً و از سازج
 گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابقاً و از قنوع بر کتب مفتحة فن حدیث
 و بذل فهم اندران بر اوضاع سلف صاکمین ثالثاً و از اشیاء طریقه صدر اول
 بر شیوه تاخرین تاسماً و از تقدیم کتاب و سنت بر جمله طلل و نخل و جمیع اقوال
 و احوال اهل علم عاشره و لکن مراقبت این امور عشره بر وجهی که تفصیل بسیار

میخواهد اندازد فکر و ذکر هر مدعی علم و صاحب مکاره نیست در حد کس اگر کسی
بدان موفق گردد غنیمت کبری است و صبر بر جفای گندم نمایان جو فروزش
و فضیلت مدعیان مفاخرت جو و تعقب سفاهت هم عصر و مطاعن مہنسان
آنچه که دوست کمتر از داشتن خسر در دست نیست

انی بلیت باهل الجہل فی مہن | فاقوا و مر جال العلم قد قعدوا
وصیت دیگر در مقاله وضیہ گفتہ میان ما و اہل زمان اختلاف است
صلو فی نشان گویند کہ اصل مطلوب قناعت و بقا و استہلاک و انسلخ است و
مراعات معاش و اقامت طاعات بدنیہ کہ شرع بدان وارد شدہ از برای آنست
کہ ہمہ کس آن اصل نمی تواند بجا آورد و ملا یدہ را کلاہ لا یترک کلاہ و شارع
بیان اصل فرمودہ است برای خاصہ و مشکلان گویند کہ غیر از آنچه شرع بدان
وارد شدہ چیزی مطلوب نیست و ما میگویم مطلوب باعتبار صورت نوعیہ
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکہ نوع انسان بوجہی مخلوق شدہ
کہ جامع ست میان قوت ہمیمیہ و ملکیمیہ و سعادت وی در تقویت قوت ملکیمیہ
و شقاوت در تقویت قوت ہمیمیہ و بوجہی مخلوق شدہ کہ نفس وی رنگہای اعمال
و اخلاق قبول فرماید و در صدر خود در آرد و بعد موت آنرا مستحب سازد
مثال آنکہ بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستحب میسازد و لذت
بتخم و جمتی و غیر آن بلا میگیرد و بوجہی مخلوق است کہ می تواند حقوق بحظیرۃ
القدس و تلقی الہام از آنجا کند و آنچه در حکم الہام است از تلقی سرور و محبت
اگر نسبت آن ملائکہ ملایمتی دہشتہ باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر نسبت

ایشان منافرتی کسب ندهد و بالجمله چون نوع انسان بوجهی واقع شده است که اگر
ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی محض
فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان بدین
فرستاد تا نعمت تمام شود و روبرویتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود و دیگر بارت
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شرع را از بسبب فیاض درین
کرده و حکم آن لازمست جمیع افراد نوع را بحکم سریان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخل نیست و فنا و بقا و استهلاك و غیر اینها مطلوب
انداختن اعتبار خصوصیت افراد زیر که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوعی نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشاره آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر گذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار گویند بالجمله افراد در مقدمات السلاخ و استهلاك و
مشغول شدن هر کس و ناکس بآن و اعضا است در ملت مصطفویه خدا رسم
کناد کسی را که سعی در احوال آنها کند گویند بعض استعدادات صلی داشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیه زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده اند
بر حسب آن میگوئیم ما را بازید و عمر و کار نیست انشی گوئیم چون اصل فشار این چنان
در یافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از اینجا شناخته باشی که

جملة آن سائل و احوال که کلام شارع بر آن محمول نیست و ادله اسلام از کتاب
و سنت بر آن دلالت ندارند همه فضول و بی حاصل و محصول است و تکلیف هر
فرد بدان یا انهاک هر کس اندران خلاف مرضی خدا و رسول و مضاد مطلوب
شرع شریف باشد جمعی از اهل علم که سحایت انیقوم باده عقل و نقل پرخته
کوہ کندن و کاه بر آوردن بیش نیست زیرا که در صراح ادله تکلیف شرعی بدان
وارد نشده و رسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرموده و حق جل و علا
بالا تر از آن است که بر غیر تکلیف باز پرس فرماید و از هر فرد انچه نمی آید بخوابد و
گرفتیم که بعض افراد فطره آشنا باین خلق آمده اند اما این خلق خاص آنها مقتضی
السلخ و ستملاک جمیع افرادی تواند شد بلکه خود بر آنها اعتراض شرع و درست
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقیه عارف قضای
شمار اسد پانی پتی رحمه الله تعالی را درین وصیت سخن است چنانکه در شرح مقالہ
وضیہ با یضاحش پر دخته و معرفت را مقصود آئی از هر فرد بشر بیان ساخته و
نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن ببدعای صاحب وصیت است زیرا که هر دو
سخن را محمل دیگر است پس هر یکی از هر دو کلام در محل خود وارد شده و موجب
نظر در آن موجود نیست

طربنا بتعريض العذول بذکرکما	فمن بواذ والعذول بواذ
-----------------------------	-----------------------

و باجملة فکر نجات ازین ابتلا اگر باز پرسى از آن بیان آید و عفو آئى روى
نمائى باید کرد چه لطائف و ضامنه و تطورا احوال قلب و مواجید و از وی
خاطر را در ظاهر شرع هیچ حکم نیست و نه حجت و اضحه است بلکه اشتغال در آن

از وادی کنا نخوض مع الخائنین میاید چیرگی که مطلوب خالق از خلق نباشد ضرورست که ایمان بدان مرضی حق نبود و لا اقل از سوء فهم و خطا در کشف و وقوع در خلاف با ظاهر شرع خود امن حاصل نیست و نقد جدید را گذاشته دلس نسیه نشوش شاقن یعنی چه و این همه تعققات شدید و تکلفات عمیق و توجیهات بارده و تدقیقات فاسفه و تمقیرات دقیقه که احضار تصوفه و از اصحاب فروع در سائل باطن و ظاهر بر روی کار آمده چیر است هیچ نعمتی بالاتر از آن نیست که بنده در هر کار و بار خویش پابند حکم بنده نواز خود باشد و تا ممکن است هرگز از دایره رضا و تسلیم و بند او امر و نواهی او پابرون نهند و اکتفا بر تحصیل مراتب سلام و مناقب ایمان و مدارج ظاهر احسان فرماید تفصیل این اجمال را از رساله خطبه القدس که درین نزدیکی نوشته شد می باید جست و ما توفیقی الا بالله علیه توکل و الیه انیب -

وصیت دیگر در تقاضای وضیة گفته ما مردم غریبیم که در دیار بنده و ستان آبابی ما بغربت افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله الصلوات و التسلیات نزدیک میگردد و اندشگر این نعمت عظمی آنست که بقدر ارکان عادات و رسوم عرب اول که نشان را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دست ندهیم و رسوم عجم و هند را در میان خود نگذاریم اخر جبر البغوی عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه ونحن باذریبجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاترروا و اترتدا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم لباس
ايكم اسمعيل واياكم والتنعروني العجم وعليكم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعدوا واخشوشنوا واخولقوا واعطوا
الركب وانزوا وارمو الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل
يعني چون عرب از برای جهاد با طراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه
ترسیدند که مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
بدیشان نامه نوشتند که از اربندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگزارید
موزه مارا و بگذارید سراویل مارا و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعيل عليه السلام
را و خود را دوردارید از تنعم و بهیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آنکه
آفتاب حمام عرب است و بر رسم قوم معد باشد و درشت لباس باشد و سخت
گزراں باشد و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگیری و رام سازید
آنها را و جفت کرده سوار شوید بر سپان و تیر اندازید بنشانهایکی از عادات شیعیه
هنود آنست که چون شوهر زن بسیر و نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این
عادت اصلا در عرب نبود نه قبل از آنحضرت صلعم و نه در زمان آنحضرت صلعم و
نه بعد آن حضرت صلعم خدا رحمت کند بر آن کس که این عادت شیعیه را سلامتی
سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دشت و بدل
دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نبی منکر همین است دیگر از عادات شیعیه
مردم آنست که مهرباری معین کنند آنحضرت صلعم که شرف مادر دین و دنیا

بانحضرت منتی میشود مهربان بیت خود که بهترین مردم اند و از ده اوقیه
 ونشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درهم است دیگر از عادات ما مردم اسه ان
 ست در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلعم و شاد و یا
 مقرر فرموده اند و شادی ست ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر از
 باید گذشت یا اهتمام و التزام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسه
 ست در اقامت ما و رسوم و چلم و شش ما بهی و فاتحه سالین و این همه را در عرب اصل
 وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت و ارثان میت تا سه روز و اطعام آن
 یک شبانه روز رسمی دیگر نباشد بعد سه روز نساء قبیلہ جمع شوند و طیب در
 ثیاب نساء میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد از قبضه عدت قطع احداث
 نمایند سعید از کسی است که لبان عرب و صرف و نحو و کتب ادب مناسبت
 پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم
 شعر و معقول و هر چه ضروری پیدا کرده اند و ملاحظه تاربخها و ماجریات ملوک
 و مشاجرات اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم ما به تقضی شغال
 بآن کرد این قدر خود ضرور است که این را علم دنیا دانند و ازین بافتقر باشند
 و استغفار و ندامت کنند و ما را لا بدست که بحرین محترمین رویم و روی خود
 را بر آن آستانها مالیم سعادت ما این است و شقاوت ما در اعراض از این انتهی
 و این وصیت با وجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بیشمار است که از اتمال در آن
 ظاهراً میشود و نظائر و اشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد و بزرگی
 و صنایع عرب عبار و صدراول در هر آمد و شد قصر باید فرمود و از مراسم

و مواسم قرون ثلثه مشهود لما بانخیر تجاوز نباید کرد که بعد از مضی آن زمان
 فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و آن
 از میان برخاست الا ماشاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
 اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی ساجد برو جمعیت
 بعض سلف دین عبادت القدر اهتمام میکردند که پیش از بامداد بچراغ می فتنه
 علی الصبح چو مردم بکار و بار روند | بلاکشان محبت بکوی یار روند

بدعت دیگر مذہب رخص و خروج و اغترال و جبر و قدرت که این همه
 مذہب سرایانچاست اندر بدعت دیگر گفتگو و تقریر سلسله وحدت و جو
 حضرت واجب تعالی ست قدس شانه

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد | نه فکر بغور صفاتش رسد

از برای روان عقیده فاسده حکایت بایزید بسطامی که در فوائد القواد
 ست بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شأنی گفته بعد
 از آن تا آخر عمر از آن استغفر شد و گفت این سخن من نیکو نگفتم چه بودی دوم
 این ساعت ز نار میگرم و مسلمان میشوم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایه او بود چون بایزید نقل کرد جهود
 گفتند تو چرا مسلمان نمیشوی گفت چه مسلمان شوم اگر اسلام آنست که خواجہ
 بایزید داشت آن از من نیاید و اگر این است که شما دارید مرا از همچو اسلام
 عاری آید

چیز و سرکار غلط سلطان در علم و عمل ایضا نه زدن | ز غرور لال پیچیده تیر خطا بنشان زدن

قال را در حال و حال را در قال دخل نیست

این مدعیان در طلبش بی خبر اند

آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد

بدعت و دیگر تعظیم مفراطی و مرشد نمودن و شغل بر رخ صورت شیخ
فرمودن است و این کار منجر بکفر میگردد و العیاذ بالله تعالی

غیر حق بر وجه دلت را بر بود

سدر راه تو همان خواهد بود

بدعت و دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن آنرا

تقریبه نام کردن است و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاه پوشی و

سینه کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر و قهقهه کربلا بجا آوردن و این همه بطرود

و مردود است بحضرت مبدء جل جلاله بدعت و دیگر عقد مجلس و واژه

ربیع الاول است بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت

در آن نمودن و طعام نخچین و ثواب آن بروج مقدس نبوت رسانیدن و

نزد ذکر ولادت بر پا برخاستن و نحو آن و یازدهم ربیع الثانی محفل کرامات

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره آرستن که این افعال را در شرع مطهر نیست

منور جواز نیست حکیم است نبی کریم شیخ احمد ولی السید محدث دهلوی در قول

جمیل فی بیان سواد السبیل فرموده و اما الآفات التي تعذري الوحاط في

زمانها فمنها عدم تمییز هم بین الموضوعات و غیرها بل غالب

کلامهم الموضوعات والمحرمات و ذکر هم الصلوات والدعوات

التي عدها المحدثون من الموضوعات ومنها ما لغتهم في الشيء

من الترغيب والترهيب ومنها قصصهم قصة كربلاء والوفات و غیر

ذلک من المواسم وخطبهم فیها والله اعلم انتهی مراد بوفات و مواسم
 محفل سیلاد و یازدهم شیخ جیلانی و اعراس پیران و امثال آنست بدعت
 و دیگر رسوم و دهم و بستم و ششم و ششم ماهی و سالانه اموات است و بر سر
 هر سال طعام بختن از برای آنها و این همه از رسوم شوم هینو دست که بنا بر
 اختلاط اهل اسلام با اینها در ایشان پیدا آمد بدعت و دیگر عرس بزرگان
 است که مانا حج میشود و آنرا در زبان هند سیله و سیدنی گویند دیگر ساختن قبور
 سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبر پوش و راندن گس از بالای آن و مالیدن
 صندل و شستن آن است و مقرر نمودن سده و چوبدار و وفراش بر مزارات
 امراء بدعت شعار و این همه اسراف در انفاق محرم و افراط در امور منوعه
 شرع است و قوالان بد آواز و مطربان فرامیرنواز بلکه زنان فاحشه و فحشا
 که انجامی بر آیند و میرقصند حرام و مردود و جریه عظیمه است دیگر تعیین کینوع
 طعام است از برای هر یکی از اولیاء اموات رضی الله عنهم که از برای ثواب رسانانی
 بروح فلان و بهمان فلان قسم طعام می باید بخت و نحو آن دیگر طریقه پنج آیت
 است که پاره از طعام عرس را بترک میسازند و این همه ناشروع است طریقه
 ایصال ثواب بیت که در سنت ثابت شده کافی است بدون این قیود و رسوم
 سعد بن عباد از برای مادر خود چاه کند و گفت هذه کلام سعد رواه ابو داؤد
 والنسائی و عائشه انظر برادر خود عبد الرحمن بر دما آزاد کرد و در هر نماز پنجگانه
 در قعده آخره دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخواند درین باب جمیع طریقه
 ابلغ و اصوب است دیگر زقنن است بقبور پرنور اولیاء الله بنا بر تمهید در انجیح

حاجات و حصول مرادات که این را در طریقه انیقه شریعت حقّه جواز نیست حکیم
 امت محمدیه مولانا ولی الله دهلوی در تفصیلات نوشته کل من ذهب الی بلدة
 اجمیر اوالی قبر سلاطین مسعود او ما ضاهاها لاجل حاجة یطلبها فان
 اثر انما کبیرا من القتل والزنا لیس مثله الا مثل من کان یعبد المصنوعات
 او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لانصوح بالتکفیر لعدم النص
 من الشارع فی هذا الامر المخصوص انتهى بعده در وصایا سفر زیارت فرار
 سطر معطر منور نبوی صلعم را جانز گفته و بعض احادیث وارده را درین باب
 روایت نموده ما نیز تحقیق در صحت آن احادیث و در دخول و بودن آنها از
 برای احتجاج برین حکم سخن است اما رسم قدیم اهل علم بر آن جاری و ساری است
 که هر که از ایشان کج می رود بیدینه منوره علی صاحبها الصلوة میرسد در وصایا
 گفته وقت فیض پرداز و ساعت دلنواز که حضرت ولی کرامت طراز و صوفی صفا
 دمساز و زاهد نفس گداز و عارف بلند پرواز و مجاهد کفر انداز و قیاس جت بر انداز
 امیر المؤمنین و امام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسما
 بعبادت حج عظمت حج از مکه معظمه و بکه مکرمه قاصد سفر قدس اثر مدینه طیبیه بلده
 مطبیه شد چنان مشاهد گشت که گوایید المسلمین و خاتم النبیین صلعم استاده اند و
 بضعه رسول فاطمه تبول درین ایشانت شریف میدارند و هر دو دست و
 درباره فرزندار جنبند سید احمد نخت بلبلند دراز کرده اند

نعره بلبل خوش خوان بسجودانی حیثیت	شه خوشاسوی چین رو که ترا میخواند
چون نزول وی قدس سره در مدینه شد و قریب حرم مقدس در قصری رخت آفتاب	

از دیدن خورشید خبردار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیام صبار زنده جاوید سازد	این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بجوم شد بصیر ظاهر و بصیرت باطن مشاهده انوار ختم رسل
صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر و بر و نهاده دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
سید احمد میدانی که این چیت سنت مطهره و شریعت حق من است بگیر سید
بفرط شوق آنرا بدو دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت نزد حمل بیک دست
مبارک خویش بر سرش گذاشت

اقبال و دولت امشب ز وصلش	ما را غلام ست الحمد لله
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد لله

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و
محدثات شاید آنست که زیارت نبوی شمر بر کات صوری و معنوی است و
شک نیست که نفس زیارت مرقد مغیر و تربت مطهر جناب رسالت صلعم اشرف
و اگر مزیارات است درین سئله و در سئله انتفاع او بیا از ارواح اولیاء و بپایا
بقدر مناسبت حال بدون تقیید بر رسوم و بدعات رجال و اهل ضلال خود چندین
خلاف بیان اهل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبور
بغرضهای مذکور است که شرع شریف بدان دستوری نداده و هر که نیت سجد
بنوت میکند بی شبهه مذکور زیارت میگردد هم خراما و هم ثواب بدست او میرسد
اللبا و ابن طاب و از مزالت اقدام و مضائق افهام علماء بیرون می رود

و این طریق حاصل میشود جمع میان روایات و تعصب و محبت جاهلیت از میان برینگزیرد و الله اعلم بعد گفته سید احمد رح میفرمود ما هر چه حاصل شدست همه از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شده

هر که سر بر خط فرمان و دلیل نهد | کلی میسر شودش روی براه آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان است بر قبر بعد از تدفین که در بعض بلاد مبتدعین آنرا میکنند و این اذان از سنت مسووعیت در عالمگیری گرفته بیکه عند القبر ما لم یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارة والدعاء عندة قائما و در راجع گرفته من البدع التي شاعت فی بلاد الهند الاذان علی القبر بعد الدفن ابن حجر مکی از شافیه و خیر الدین ربلی از حنفیه در حاشیه بحر الرائق بر این بدعت پرداخته اند بدعت دیگر گفتن کلمه الصلوة الصلوة است میان دو اذان جمعه و زود نماز تراویح و تورپشتی در شرح مصابیح نوشته اما النداء بالصلوة الصلوة الذی یقتاده الناس بعد الاذان علی ابواب المسجد فانه بدعة تدخل فی القسم المنهی عنه بدعت دیگر گفتن الصلوة والسلام علیک یا رسول الله یا علی رسول الله است بعد از اذان نماز که حدوث آن در نوشته شده و بعضی بحسنه بودن آن رفته و قول این بعض مردودست از کلیات شرع و لهذا در قیامی ذخیره السالکین و جز آن بدعت سیئه اش بودن نوشته بدعت دیگر نهادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنهاست نزد ائمه و ان محمد رسول الله چه احادیث مرویه در سند این عمل همه موضوع و

بی اصل است سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دینار در تمیز الطب عن الخبیث
 و زرقانی و محمد طاهر فتنی و علی قاری و غیر هم رحمهم الله تعالی نص کرده اند
 بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع
 آن نموده و صاحب خیر جاری از عبارت عمده القاری للعینی با حنفی منع
 آن فهمیده بدعت و دیگر دست برداشتن بدعت میان هر دو خطبه جمعه
 و این فعل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی است در لمعات گفته
 لم یصح فی هذا الموضع الدعاء من النبی صلعم و سنناتی در حاشیه هدایه
 گفته رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع خطب
 آنرا حرام نوشته و شله فی قنای جامع الروایات و ذخیره السالکین بدعت
 و دیگر مصانقه است بعد از نماز عید که مردم بیجا با با هم می چسبند و همچنین مصافحه
 بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام عظم و امام محمد مکروه است و در دُرُخت آنکه
 بتقلید نوی این مصافحه را لایاس به گفته شامی در حاشیه تعقیبش نموده و در
 مرقاة گفته و اما عند الخفیة فمکروهة بدعت و دیگر اسراف است
 در مواقع سرور و مواضع جور همچو نکاح و حتان و ولادت با آنکه در حدیث ابن
 عباس مرفوعاً همین قدر آمده الحتان سنة للرجال و مکرمه للنساء
 رواه احمد و الطبرانی بدعت و دیگر رسوم ماتم و احداث از گریه
 زاری و آه و ناله و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الهی و بعضی از آن قائل
 را بحد کفر می رساند

شرط است که در امر قضا دم نزن	زینگونه که گفتی تونه مردی نه زنی
------------------------------	----------------------------------

گل را چه مجال است که پرسد ز کمال | گز بهر چه سازی و چرا میشکنی

در حدیث شریف آمده که لایحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان
تحد علی میت فوق ثلث لیل الا علی نزع امر اربعة اشهر وعشرا
رواه الشیخان عن ام حبیبة وزینب بنت جحش ودر حدیث ابن مسعود
ست مرفوعا لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی
الجاهلیة بدعت و دیگر عارست از نکاح ثانی ارا ملة و ایامی با آنکه در قرآن
کریم آمده و انکحوا الایامی منکم و در حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی
مکاتر بکم الامم و لا تکلوا اگر هبانیة النصاری روایة البیهقی و عار
از سنت ثابتة اسلام قرینة کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن شبرکه مرفوعا
بلفظ ایما امرأة فقدت علی بیت اولادها فهي معی فی الجنة آمده منافی
این حکم نیست زیرا که در ان منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که شتبا
نیست و فرزندان را می پرورد و می را این اجر باشد سخن در زنان جوان است که
بی شوی بسیر نتوانند کرد بدعت و دیگر افزونی مهر نکاح ست که بمات
والوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقه سنت و مخالف سیرت سلف است
ست هر قدر کابین کمتر برکت بیشتر و دیگر فتنه رقص و سرود و فرامیر لویان
و تقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از
عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین خیر یا آستین استخوان بدین
پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در تیغ کتابی از کتب ای
وفقه جواز آن مرقوم نیست تا با حدیث شریف چه رسد و دیگر شغل است لبش

مجازی و امر و بازی که عین مفسده طرازی و ستم سازی است و گویا ازین
 خدایی نیازی است در پرده پاکبازی نمی نی بلکه بر کشور ایمان و اسلام ترگتازی
 و ظلم پرداززی است خواه این آشفنگی باعجمی باشد یا مجازی

ای دید که نا دیده زمین گوش کن این بند | دیدن سودی فرزند کسی خوب نباشد

و این طریق مضیق را بیل حصول حب حقیقی گردانیدن و سوسه شیطانی
 بیش نیست از شلخ کبار شل سید عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین بهر در
 و خواجه معین الدین چشتی و خواجه بهاء الدین نقشبند و امثال و اتباع ایشان
 رحمهم الله تعالی و ایا ما مشغولی باین کار منقول نیست و نه از مولفات و مفوظات
 این بزرگان ثبوت این معنی آمده و نه احدی از مجتهدین مذاهب و فقهار بآن
 رفته بلکه اصلش از قوم لوط علیه السلام است که در قرآن شریف بر آن نفرین ها
 آمده و محبت مومنان منحصرست در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد
 حبا لله بدعت و دیگر از کار و اشغال محدثه مثل یاعلی یا حسین یا خواجه
 یا سیر یا قطب یا غوث و نحو آن بجای نام پاک الله گفتن و خواندن و یا شیخ جیلانی
 شمس الدین بر زبان آوردن و دو گانه وی روح گزاردن و پشت بجانب بغداد نکر و
 و اولیاد را حاضر و ناظر و متصرف در امور خلق اعتقاد کردن و نحو آن داین کار از
 بدعت گذشته بسر حد کفر میرساند فضل ذکر لا اله الا الله است ابو الشیخ در عظمه
 از ابی هریره مر فوجا آورده فکر ساعه خیر من عبادة ستین سنة
 بدعت و دیگر اسامی مکر و به و القاب و خطاب ستم شده است مثل عبد الرسول
 و عبد النبی و عبد الولی و رسول نجش و نبی نجش و حسن نجش و امام نجش و خواجه نجش

و شیخ داد و امیر داد و پیر داد و نحو آن که صفار و امان این نامها
 آلوده چرک شرک است و خطاب اولی الامر همچو سلیمان جاه و آصف جاه و
 ثریا جاه سراسر کذب و زور آحادیست صحیح و آورده در باب اسما و این
 همه محدثات میکنند دلالت یا اشاره بخاری از ابی هریره مرفوعاً آورده اخنی
 الاسماء و هو القیامة عند الله هر جل یسمی صلاک الاملاک و راه البخاری
 بدعت و دیگر مدح کردن شعرا و نشیان ست امرا و مسلمین را بعدل و سخا و جز
 آن مثل مولی ملوک العرب و العجم و سلطان الخافقین و شهنشاه نشاتین آنحضرت
 فرموده در دهان مدح سربان خاک اینپاشید این ست خلاصه آنچه رئیس محرم
 وزیر الدوله وزیر محمد خان والی ٹونک در کتاب مذکور نوشته غفر الله لنا و له
 و جزاه عنا خیر او این کتاب و صایای او کتابی خوب است جز آنکه طول مفراط
 دارد در عبارت و مقتصرست بر حکایات و آنچه در و این بدعات بطور
 انموزج بعضی از روایات فقهیه ذکر نموده حجتست بر تعلدین مذاهب و زنه
 اهل حق محتاج همچو نقول نیستند چه ایشان را روایت مغنیست از رای و
 اقوال جمهور و باجمله اصل کار در دین اتباع سنت مطهره سید المرسلین است
 صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین بازید و عمر و کار نیست پس بمت آنست که
 تابع دلیل باید بود و از همه قال و قیل باید در گذشت و در قدوه حق و اسوه
 صواب مبالات بخلاف احدی هر که باشد و هر کجا که باشد نباید کرد که دنیا
 روزی چند است و آخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و بهمان
 نپرسند بلکه از بهین اتباع حدیث و قرآن حساب بگیرند بیشتر مردم اندیشه

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح انبار عصرو رد و بدل اهل بهر
 مانع میشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در
 کتاب رب العالمین آنست که لایخافون فی الله لومة لائم و در حدیث
 شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس بر
 جرح و قدح همنفسان و هم عصیان و جفا و مخالفان و ایذا و معاندان از حق
 بحت و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید در گذشت که در حدیث آمده
 اشدد الناس بلاء الا نبیاء ثم الا مثل فلا مثل شیاطین الجن و الانس در
 هر عصر بسیار و بیشمار اند و اسباب ترزل و مواد ضلال و صنایع و بدائع شرک
 و بدیع و محدثات در هر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلاداران
 دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اهل قرابت و احباب هم نواله و هم پیالای از
 اقوی بواعث و اکمل حوامل برگزیناری در آنها در هر جا حاضر پس شاهبازی
 باید که درین رتخیز مصائب و طوفان ضلالت خود را بهت عالی و عسند
 تسلای ازین ورطه هلاک بساحل نجات انگند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم
 عالم تقدیم دهد و در برابر رضا الهی و اتباع رسالت پناهی از جمله خویش و
 بیگانه بگسلد و از گنجان کنار گرفته شده همنشین مجالس علوم کتاب و سنت گردد

و شد در القایل سه	بیای عشق رسوائی جهانم کن که بچیزی
عاشقان را ندیده ملت خداست	ملت عشق از همه ملت جداست
وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادراک منک و عیسی بن مریم	

فلیقرء منی السلام این بنده آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام را
 دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من آنرا ندانم یا فتم هر کسیکه از اولاد یا
 اتباع من زمانه بجهت نشان آنحضرت دریابد عرض تمام کند در تبلیغ سلام تا کی تبیه
 آخره از کتاب مجیدیه باب ششم بکذا فی المقالة الوضیة و درین عبارت اشارت است بقرن
 زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بر زمین و اول کسی که این وصیت کرد چنانکه در
 شرح وصایاست شیخ محمد بن یحیی بن محمد بن یوسف بن علی ست لکن لفظ وی صحیح
 اینست ولا یقبلوا کلاماً من ذوق احد الا من ادراک منهم الامام محمد
 المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انقی اما درین سلام حواله بحدیث شریف
 نیست و چه قسم می تواند شد که در خبر ذکر اعلان سلام بعیسی علیه السلام است نه بمهدی
 و شیخ خوب الله رحمة الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فائز را که ابدی
 محدث گمی است رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که از اینجا بنماظر رسید
 که صاحب وصیت را با الهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود نبوعی
 قریب است که کسی از مریدان و شاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
 نه آنست زیرا که تاحال این امر وقوع نیافته و زیاده بر پانصد سال گذشته پس
 مراد آنست که چون زمان مذکور مهتمست و تعیین آن با استدلال یا کشف بهنجی
 که بطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری است که در عدم جواز آن
 اریاب نیست پس قریب و بعد آن زمان هر دو امکان دارد در صورت قریب
 هر کس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب رساند
 چنانکه امم سالفه از کتب آسمانی و اخبار انبیاء علیهم السلام فرود قدم برکات

از و حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ایقته در دینیه سکینه و حوالی آن مصر
 سعادت قرنیه توطن بردند و سلف بخلیف وصیت رسانیدن سلام بدان عالمیقا
 می کردند لی قولی بدین امیدین هم وصیت سکینه هر کس که برین نوشته من مطلع شود
 و آن زمان مبارک را تعیین کنند که آن تا حال سالک مسلک خطا بوده است و باید
 سلام مرا معرض درگاه و رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گنامان من از وی
 رضی الله عنه دعا خواهد استی گویم چون آمدن مهدی موعود دست و وی آخر نامه
 ست از نامه سلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگر چه ذکرش
 در حدیثی یافته نشده و آنچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام است
 پس پس و لهذا در دوسه موضع از توفیقات خودم از وی رسانیدن سلام نبوت
 بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز بهجت این بزرگواران بشمول مهدی
 علیه السلام بزبان خنامه می سپارم و اگر چه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
 السلام نمیدانم و نه تعیین آن میرسانا قرآن حالیه و ایارات شرعیه مشیرت
 بقرب آن زمان بکثرت نشان و ما اقرب ما هوات و ما ابعد ما هوفات
 و کیف که مقدمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب است و وقوف
 علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود در روز افزون و این مائت
 سیزدهم از هجرت در انقراض و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
 ظهور وی علیه السلام در اول مائت تا ثور پس اگر در اس همین مائت آتیه این نعمت
 بوجود آید استبعا نیست و اگر تا سه حد مائت دیگر و بیستم که کشد نیز ارکان دارد و
 علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخد مت جناب

مهدی علیه السلام ازین هر دو هر چه پیشتر شود از آن عظم سعادت و اگر هم مغایرت
و مباهات است امیدواریم که اگر زمانه ایشان را دریا بهیم خود باین سعادت قیام کنیم
و رنه هر که از اختلاف تا آن زمان سعادت اقتران را دریا بد جرح تمام کند بر
رسانیدن سلام رسالت و سلام احقر این است و هم بعض سلام خود بر آن پیغمبر
و امام ملت و بر استیصال شرف خدمت تا چند آخر از جنود محمدیه و عسکر پسین از
عساکر احمدیه ما باشیم

عمر بگذشت بجزومی اگر روز پسین | ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست

وصیت دیگر آنکه منجمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست که در
مناحت دیداری را منظور دارند چون دین زمانه مذہب انض و تشیع در اکثر
خانها شیوع یافته و در قصبات بسبب سبقت برادری با یکدیگر قرابت میکنند
و شرفدار را بیشتر نظر بر جلوسب یا رفاه معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
و امرا کجایت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را سجا که نکاح سپر افضی یا شتم
برفض اگر چه از ذوی القربی و از اهل جلد خود باشد هرگز نباید در آورد و گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نه دختر که ام شیعه را علی اختلاف انواع هم از برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت و همچنین درین زمانه کثرت بدعات و محدثات بتها
درجه و نهایت عموم رسیده و کم خانه از اهل علم و نسب باشد که از آن خانی مانده الا ماشاء
الله تعالی پس تا تواند باین شرکان و بدعتیان قرابت و قرابت نکند بلکه دین را
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دهد آنحضرت فرمود صلعم تنکم المرأة لاربع
لما لها و حسبها و جمالها و دینها فاظفر بذات الدین تربت یدک و راه

البخاري ومسلم متفقاً عليه من حديث أبي هريرة رَفَعَ الباري كَفَتْ
 الكفأة في الدين متفق عليه فلا تحل المسلمة لكافر أصلاً ودرجاً
 وغيره مني حديث مذكور كَفَتْ وفي حديث جابر فعليك بذات الدين والمعن
 ان اللائق بذى الدين والمروة ان يكون الدين مطهر نظره في كل شئ
 لا سيما فيما تطول صحبتة فأمرة النبي صلى الله عليه وسلم بتحصيل حاجة الدين
 الذي هو غاية البغية وقد وقع في حديث عبد الله بن عمرو وعندهما جنة
 رفعة لا تزوجوا النساء الحسنهن نفسي حسنهن ان يريدن اي يهلكن
 ولا تزوجوهن لا موالهن نفسي موالهن اي يطغيهن ولكن تزوجوهن
 على الدين ولا ممة سوداء ذات دين افضل وقوله تربت يدك امر لصقة
 بالتراب وهي كناية عن الفقر وهو خبر بمعنى الدعاء لكن لا يراد بحقيقته
 وبهذا اجزم صاحب العدة وزاد غيره ان صدور ذلك من النبي صلى الله عليه وسلم في
 حق مسلم لا يستجاب لشروطه ذلك على ربه وحكي ابن العربي ان معناه
 استغنت ورؤ بان المعروف اترب اذا استغنى وترب اذا افتقر ووجه
 بان الغنا الناش عن المال تراب لان جميع ما في الدنيا تراب ولا يخفى بعده
 قال القرطبي معنى الحديث ان هذه الخصال الاربع هي التي يرغب في نكاح
 المرأة لاجلها فهو خير عما في الوجود من ذلك لانه وقع الامر
 بذلك بل ظاهراً اباحة النكاح لقصد كل من ذلك لكن قصد
 الدين اولى قال ولا يظن من هذا الحديث ان هذه الاربع يوجب منها
 الكفأة اي تنكح فيها فان ذلك لم يقبل به احد فيما علمت وان

كانوا اختلفوا في الكفاءة ما هي انتهى ما في الفقه وبالجملة ازین عبارت
 که در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد که دین مقدم است بر بهیضه
 و اعتبار نسب در کفارت چیزی نیست و معذرت میگویم که نکاح با زن مسلمة بنا
 مال و حسب و جمال ناجائز است زیرا که در حدیث مذکور آمده که تنکح المرأة لا یرحم
 لمالها و حسبها و جمالها و دینها و لکن اینقدر است که شارع دین را برین بهتر
 چیز ترجیح داده پس اگر با دین یکی ازین اشیاء آتش هم جمع گردد و فیهما نعمت بلکه
 نور علی نور باشد و نه دین را بر همه مقدم باید داشت زیرا که روز قیامت سوای
 دین و تقوی چیزی دیگر بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 که دین را راه فلان ابن فلان چیزی نیست ۛ حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند
 الله اتقاکم و دولت دنیا اعتبار ندارد که شتق از تداول است الممال غناه
 وراثته و درستان المحدثین نوشته که پدر عبد الله بن المبارک غلام ترک
 بود مالک وی روزی از وی درباره که خدائی دختر خود که بچه جوانی رسیده شوره
 خواست مبارک گفت عرابان جاهلیت دختر خود برای حسب و نسب میدادند
 و یهودیان برای مال و نصاری برای جمالی و در اسلام دین را اعتبار است ازین
 هر چهار همه پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک و عقل و بیسیا
 خوش آمد بخانه رفته بمادر دختر این شوره بیان کرد و گفت میخواهم که دختر خود
 را بمبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری سرآمد زمانه است گو غلام باش
 مادرش نیز راضی شد و دختر را با و دادند از وی عبد الله بن المبارک بوجود آمد
 انتی در تبه عبد الله در جماعه اهل علم معلوم است شعراء عصر در مدحش قصاید

پرداخته اند و قطعات انشا کرده از انجمله این قطعه است ۵

اذا سار عبد الله من صر وليلة	فقد سار عنها نورها وجمالها
اذا ذكر الاخيار في كل بلدة	فهو انجم فيها وانت هلالها

اما حسن مافی النجم المقبول من شرائع الرسول که معتبر در کفایات دین و خلق
ست نه نسب و اگر اعتبار نسب و صناعت کنند پس اشرف انساب نسب بنی هاشم
ست و فضل صنائع صنعت علم و تزوج با غیر کفو در نسب و مال از اصحاب نوازل
ست بر کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت نیاورده انتهی گویم این عبارت خلاصه
در تفسیر طویل و زبده اکثر قال و قیل و حاصل سیاحت جلیل بعد از جمیل و عصاره مدلول
احادیث رسول جلیل است صلعم زیرا که در حدیث شریف بروایت ابی هریره رضی
الله عنه آمده که آنحضرت فرمود اذا خطب اليکم من ترضون دینه و خلقه
فزوجوه ان لا تغفلوا تکن فتنه فی الارض و فساد عریض بر و اة الترمذی
و در معنی این حدیث حدیثهاست و منطوق همه ما تقدیم امر دین بر امور دنیا
در باب تزویج و موید است حدیث عبد الله بن عمر و مرفوعا الدینا کلها متاع
و خیر متاع الدنیا المرأة الصالحة و ما مسلم چه صلاح عبارت از دینداری خدا پرستی
ست و هرگز در هیچ حدیثی از اعتبار نسب را نمی توان یافت و لفظ حسب که در
حدیث متقدم گذشته مراد بدان فضایل حمیده است شرعاً و عرفاً که در مرد و آباء
او یافته شود لا غیر و لنعم ما قیل ۵

اعتبار شرف آدمیان از حسب است	بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافیه است
------------------------------	-----------------------------------

و علامه دوران عبد الله بن احمد بن ابی سودان رح را درین باب رساله مبسوط

ست که آنرا کتاب تعریف التیقظ والانتباه لما یقع فی مسائل الکفاة من الشبهة
نام کرده و در تحقیق کفارت نسب و عدم اعتبارش در آنکه داد تحقیق داده فان
شئت زیادة الاطلاع فرأجعه و آنکه در احادیث ترغیب و نساء قریش
تزوج با بکر و سناحت با وود و وود و حرأر آمده مقصود بدان نه نسب است بلکه
صالح دیگرست که خود در ان احادیث ذکر یافته چنانکه در حدیث ابی هریره است
قال قال رسول الله صلعم خیر نساء رکن الابل صالح نساء قریش
احناه علی ولد فی صغرة و ارعاه علی نرجه فی ذات یدة متفق علیه
پس خیریت ایشان را بنابر حسن و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمده مرفوعاً
فهاذا بکر اتلا عبها و تلا عبك متفق علیه و در حدیث عتب بن عویم بن
ساعده انصاری است قال قال رسول الله صلعم علیکم بالاجار فانهم
احذب افواها و اتفق امرها ما و ارضی بالیسیر رواه ابن ماجه مرسل
و در حدیث معقل بن سیرا آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاتر بکم الامور و اة ابود اود و النساء و در حدیث انس
ست که قال قال رسول الله صلعم من اراد ان یلقی الله طاهراً مطهراً
فلیتزوج الحواثر رواه ابن ماجه و درین حدیث فضیلت تزوج با حواثر
ست و منع از نکاح با امار شرعی نیست اما درین زمان وجود چنین امار معدوم
بوده و آنچه ازین جنس نزد اکثر مردمست خلاف صورت شرعی است و باجماع
تازن آزاد میسر آید کسی چه بکنیز گزاید و این تزجیح نه بنابر آنست که نسبت
است در کفارت بلکه بسبب آنست که زن آزاد صالح و شائسته می باشد

غالباً یعنی نسبت بامت و صلاح زن مطلوب است و آن عبارت از حسن اسلام
 اوست و لهذا در حدیث ابی امامه آمده عن النبی صلی الله علیه و آله یقول ما استفاد
 المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من نزو جة صالحة ان امرها اطاعته
 وان نظر الیها سترتة وان اقسم علیها ابرته وان غاب عنها انصت
 فی نفسها و ما له سراة ابن ماجة و تفسیر صاحب که درین حدیث از کلام جناب
 نبوت ذکر یافت معنی است از جمله قیل و قال و راجع است بسوی او صاف
 اسلامیة و اخلاق ایمانیة نه بسوی نسب و کیف که در قرآن مجید نص است بر عدم
 نفع نسب روز قیامت کما قال تعالی فلا انساب بینهم یومئذ و لا
 يتساءلون حافظ در فتح الباری زیر کریمه و هو الذی خلق من الماء
 بشرا فجعله نسبا و صهرا الآیه گفته قال الفراء النسب من لا یجل نکاحه
 و الصهر من یجل نکاحه فكان المصنف یعنی البخاری لما رأى الحصر
 و قهر بالقسمین صلح التمسک بالعروة لوجود الصلاحیة الا فادل الدلیل
 علی اعتبار ایه و هو استثناء الکافر اتقی و این عبارت ناظر است در آنکه
 اصل در کفارت اسلام و صلاح است پس پس بعده گفته و قد جزم با اعتبار
 الکفاءة یتخص بالذین مالک و نقل عن عمرو بن مسعود و من التابعین
 عن محمد بن سیرین و عمر بن عبد العزیز و اعتبر الکفاءة فی
 النسب الجمهور و قال ابو حنیفة قریش کفاء بعضهم بعضا و العرب
 كذلك و لیس احد من العرب کفو القریش کما لیس احد من غیر العرب کفو
 العرب هو وجه الشافعیة و الصحیح تقدیر بنی هاشم و المطلب علی غیرهم

ومن عدا هؤلاء أكفاء بعضهم لبعض وقال الثوري إذا نكح المولى العرسية
 بنفسه النكاح وبه قال أحمد في رواية وتوسط الشافعي فقال ليس نكاح
 سكر ولا أكفاء حراما فأرد به النكاح وإنما هو تقصير بالمرأة والأولياء فإذا
 هو صريح في كونها لهم تركوة فلو رضوا إلا واحدا فله فسخه وذكر أن المعنى
 في اشتراط الولاية في النكاح لثلاث تضييع المرأة نفسها في غير كفوا انتهى
 ولم يثبت في اعتبار الكفاءة بالنسب حديث وما ما أخرجه البزار
 من حديث معاذ رفعه العرب بعضهم أكفاء بعض والمولى بعضهم
 أكفاء بعض فأسنادة ضعيف واحتج البيهقي بحديث وثلاثة مرفوعا
 أن الله اصطفي بني كنانة من بني اسمعيل الحديث وهو صحيح أخرجه
 مسلم لكن في الاحتجاج به لذلك نظر لكن ضم بعضهم إليه قد موافق شيئا
 ولا تقدموا ونقل ابن السكيت عن البويطي أن الشافعي قال الكفاءة في
 الدين وهو كذلك في مختصر البويطي قال الرافعي وهو خلاف المشهور
 ونقل الأثر عن الربيع أن رجلا سأل الشافعي عنه فقال أنا عربي لا
 تسألني عن هذا انتهى كلام الفقيه كونه حديث قد موافق شيئا اگر ثابت
 شود نص نیست در باب کفایت نسب بلکه درباره امارت و خلافت است
 و نیز مذہب شافعی اگر چه مشهور نباشد موافق مذہب مالک است گو یا
 شاگرد درین مسئله هم زبان استاد آمد و هو الصواب و از اینجا شناخته باشی
 که اقوی مذاهب درباره کفایت نکاح مذہب امام دارالایممة مالک بن انس است
 رضی الله عنه و عصبه اهل حدیث قدیم و حدیثا بهین جانب رفته اند و خفیه

و غیره که اعتبار دیگر چیزها از اتحاد نسب و حرفه و مال و نحو بایکسند تا مرتبی از
علم بران نیست و هرگز دلیلی از ادله شرعییه مساعدت مختار ایشان نمیکند چنانچه
کثیر از خلفاء بنی عباس و بنی امیه را والدات همین امهات اولاد بوده اند چنانکه
از تاریخ خلفاء و جز آن ظاهرست و عصبای اهل بیت خصوصاً امه شاعشه
را غالباً همچنین اتفاق افتاده چنانکه از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
النبی المختار ثابتست و گذرگاه گروه صحابه بسیاری را از اماما شرعییه درجه اوله
عقد خود در آورده اند چنانکه از کتب سیر روشنست و تمامه شرفا که معظمه
الی الآن و جمیع عمرت مین و جز آن تا الحال بر همین طریق ساکنست و ازینها
چه میتوان گفت که خود شایع علیه السلام را در ازواج مطهرات ازین قسم جمع
نساء اتفاق افتاده و جز چهار پنج زن همه با غیر قریشیه اند پس اعتبار نسب
کجا ماند خاصه از طرف امهات و این همه تعصب و نصف و محبت جاهلیت که
اهل قصبات داشتند از نسب والدات رعایت مینمایند همه بی اصلست
ظلمات بعضیها فوق بعضی آنچه در شرع مظهر آمده اعتبار نسب از
طرف پدرست گو مادر از غیر قبیل و لطن و فخذ وی باشد آری نکاح صحیح شرعی
با عدم سفاح و وجود دین و حسن خلق و صلاح ضرورت این عصبیت جهانی
عظیم را از پیران و دختران شمیم بشرافت و شیخوخت از سنت نکاح محروم
داشته و بسبب فتنه عظمی و فساد عریض گردیده چنانکه خبر صادق مصدوق در
حدیث تقدم بدان اشعار کرده بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوتست
و باجمله هر که راجی تھا و رب و راضی برضا رسول مقرب باشد او را ضرورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضر صحت نسب و شرافت نیست همچنین شسته دای
 باید عیان شرافت اگر روافض یا خوارج یا قبیله اندهر چند نسب ظاهری ایشان
 مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در دارین نمی بخشد و راجع به پیچ فائده
 و عائد بکدام عائد نمی گردد والله الموفق وهو المستعان پس سعادت مند
 از ماکسی است که این رسم و اسم بد را از میان خود بردارد و ازین قیود خود
 را و اهل خود را را سازد و بر بخت شرع قصر نماید و اهل دین را برابر اهل دنیا
 برگزیند و مال و جمال را هنر حال و قال و مال او نگردد بسیار دیده ایم
 و تو هم شنیده باشی که هر که بطمع دولت بنحانه دولت مندانش رشته رست کرد
 دست از دین شویید و هر که بمحرم جمال افتاد مال او بد شد و دنیا در حق
 او دوزخ حاضر گشت و نعمت باقیل به

جان ستمم خذر از دوزخ جاوید کرد	خانه در کوچه آسوده و انعم دادند
--------------------------------	---------------------------------

و الحمد لله تعالی که ما را اگر چه این ابتلار و داد اما از تبعاتش بتوفیق ایرزدی
 قدری نجات حاصل و از آنچه بر کران تو نستیم شد در آن مجبوری تمام و
 مغذوری تمام است الا من اکره و قلبه مطمئن بالا ایمان

پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو شکستند و گمانم دادند
--------------------------------	---------------------------------

واللهدی من هداة الله -

وصیت دیگر از نضاح سودمند که برای دین و دنیا سفیدست و در وصایای
 حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و
 فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف
 مالا یطاق و رعایتنا بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گزاف
 باشند آن معتبر نیست و قبیحان خود را از ادب و فرمان برداری و خدمتگذاری
 راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لا طاعة لمخلوق
 فی معصیة الخالق رواة فی شرح السنة عن النّو اس بن سمعان و درین
 معنی است حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لا طاعة
 فی معصیة انما الطاعة فی المعروف متفق علیه و عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و
 کره ما لم یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة متفق
 علیه و باقران خود را از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان همسایگان
 با خلاصی و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل است برای
 معاملات و دینوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر باد شده مگر وقتی که با هم
 منازعت و مخالفت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسان
 و نکوئی شمشیر و سرنگون باید کرد

آتش دو گیتی تفسیر این دو حرف است	با دوستان مروت با دشمنان دلا
----------------------------------	------------------------------

قال الله تعالى ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة
 كأنه ولي حميم وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا اذ وحط
 عظيم وما ينز عنك من الشيطان ان ترغبوا مستعين بالله انه هو
 السميع العليم یعنی دفع بدی کن بخصمتیکه نیکوتر است یعنی بدی دشمنان

بنیکوئی کردن بآنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو او دشمنی
 ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی گنجد این چنین مگر کسانی که صبر میکنند و مگر
 کسانی که صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترادین کار مانع شود
 اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدستی که خدا سمیع و علیم است این حکم در حق
 کسی است که با وی برائی دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصانه با وی دشمنی
 باشد مثل روافض و خوارج و کور پرستان و پیر پرستان و بدعت پسندان
 و مشرکان و مانند آن بآنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده تو به نیکند
 اگر چه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی
 وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة
 یفضل بدینکم در خاندان ما همیشه علماء و مشایخ بوده آمدند که در هر عصر متنا
 بودند و بعضی بامارت رسیده و همه مذموب هستند و جماعت داشته اند الا اخیر
 سطور و بعضی دیگر پدر مرحوم که خاکش سبز باد از بگمنان بریده طریق سنت و تقوا
 سپرد و سرآمد اتقیا در روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق و
 گوشه گزینی و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاهت و نفاست جامه و طعام
 سکن بسر برد قدس الله روحه و احاد علیهنا فتوحه

از فرزندان فقیر ابو انخیر و ابو نصر سید نور محمد بن طیب و سید علی حسن طاهر
 در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه و سحت رزق محفوظ امیدوارم
 که اقبال دینار حق ایشان بسبب حجاب از آخرت نگردد و تا تو اند در بهر زمان
 مراتب علیه و ینیه شش و کوشش و رزند و امور دینار چندان اعتبار ندارند

که خوابی و سرابی پیش نیست

دولت دنیا که تمن است با که وفا کرد که با ما کند

و بعد از آنکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزی فرماید و در علم و عمل و مال و کمال و نیت و طویت و سیرت و سریرت ایشان برکت بخشد سعی کنند که این دولت لازوال را کسب و احاطه نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات بسیار و فتح سعادت بشمارست و شیوه و سرشته خاندان را که اتسام بعلم و عمل و تقوی است هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی در آن باقی که جالب رزق و سعادت و موجب ترقی دین و دولت باشد موجود نیست عالم را اگر رزق مقدر بهم رسیده نباشد و نعمت و رزق در نفس خود از غیر مستغنی است و پیش هیچکس شرمنده نیست و جاهل را نه دین است و نه خوبی دنیا و علم عبارت است از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه سنت مشکف است و این علوم بدون دریاقتن ادله از قرآن و حدیث و تفاسیر معتبره و شروح حدیث و اصول فقه و اصول لغت و دریاقتن اقوال صحابه و تابعین و علم صرف و نحو و بیان و معانی صورت نمی بندد و قاضی صاحب فرموده در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند در یافت حال صحیح و سقیم سائل بدون این همه علوم میسر نمیشود پس درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه الاشی محض است کمال دران مثل کمال سطر بان است در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است انتهی یعنی بقدر

ضرورت و گذشته که علم عبارت از سه چیز است آیه محکمه و سنت قائمه و فرضیه
عاده و آنچه سوا می اوست فضول است و لغت و صرف و نحو و دیگر علوم آیه چون
از جنس معذرات علوم کتاب و سنت بوده است داخل است در جواز زیرا که وسائل
را در بعضی محال حکم مقاصد باشد و هر چه داخل در عقل و فهم آن نیست خارج است
از ما نحن فیه و ایداعلم بالصواب -

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل بهیئت نفسانیه است که نزد صوفیه
مسمی باشد نسبت زیرا که این نسبت یکسان است و ارتباط است با و تعالی و یکینه
و نور و حقیقتش کیفیتی حاله در نفس ناطقه است از باب تشبیه بلکه یا تطلع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بطاعات و طهارات و اذکار مداومت
کرد و او را صفاتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد و ملکه را بنده از برای این توجه
دست بهم میدهد پس این دو جنبه است از برای نسبت و زیر هر جنبه انواع بسیار
از انجمله نسبت محبت و عشق است و اثرش رسوخ این صفت است در دل
دیگر نسبت کسر نفس و تیری از خطوط و لذات اوست و بعضی کار بر این
نسبت اهل بیت نامیده اند و از انجمله نسبت مشاهده است و این ملکه توجه
نمودن بسوی مجرد بیست است الحاصل حضور مع ابدرا الوان است بسبب
اقتران معنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت و ازین لونها
چون ملکه در بنده نفس قائم گشت نامش نسبت باشد و نسبتها بسیار است و صاحب
سر نسبت را ازین نسب جدا گانه می دریا بد و غرض از اشتغال جمله خانواده با
تفصیل همین نسبت و مواظبت بر آن و استغراق در آن است تا آنکه نفس ملکه

را سینه از ان اکتساب فرماید و لکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین اشغال
 حاصل نمی گردد بلکه این طرق ست از برای تحصیل آن بغیر حرصش اندر ان
 غالب رای نرود آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکینه بطریق دیگر میکردند از انجمله
 یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات و خلوت ست همراه محافظت بر شرطیه مشغوع
 و حضور و از انجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین ذکر عذاب
 عاصین ست و باین ذکر با انفکاک از لذات حسیه و انقلاع از خطوط نفسیه
 حاصل میکرد و از انجمله مواظبت ست بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر در ان
 و شنیدن سخن مواعظ و رفاق که در سنت مطهره آمده غرض که این جماعه مبارکه
 تا مدتی در از برین اشیاء مواظبت میکرد تا آنکه ملکه بر سخنه و میاه نفسانیه دست
 بهم میداد و بقیه عمر بران محافظت میکردند در قول جمیل گفته و هذا المعنی
 هو المتعارف عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شک فی ذلک
 و ان اختلف الالوان و اختلفت طرق تحصیلها انھ و شیخ عبدالغفریز
 گفته مؤلف قول جمیل را شنیدیم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت
 صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیبش از نسبت طهارت و نسبت سکینه بود
 با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماعت و همین ست محل صلی و مطمح اولی
 کلام خاص و عام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شایان
 معنی ست پس حمل احوال و اقوال آنها بر همین معنی می باید کرد و انتهی گوئیم و همین
 نسبت احسانیه که از قرون ثلثه فاضله ما ثورست نسبت جمله ائمه حدیث و نقله
 اخبارست و لهذا ازین عصایه اشغال باشغال مختصره صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده و الصباح یعنی عن الصباح و درین عصر که شیخ کامل و کامل می
 نیست اگر کی تحصیل نسبت منظور باشد چاره نیست از آنکه همین شیوه سلف
 را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد مجتهدین انکار و در اجتهاد صاحب
 دو ابرست و در خطایک ابر صاحب قول جمیل گفته در واقع طویل که در آن امام
 حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدیم از جناب مرتضوی از نسبت خود پرسیدیم
 که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر مرا حکم باستغراق کرد خلی
 تامل فرمود پس ارشاد کرد که هی بی بلا فرق و نیز گفته که ارواح الهی اهل بیت را
 دیدیم کی دست بدان دیگر زده است و سلسله ایشان در عالم ارواح بمطیقه القدر
 بنج غریب و رسوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن الباطن عالم ارواح
 افزون تر نسبت خارج بوده است و الله اعلم و صاحب ماومت را بر سینه
 احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که مره بعد مره حاصل میگردد و سالک
 را باید که آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
 سوید ادر دل داند و منجمه این احوال و شیون یکی اشیاء طاعت او سبحانه و تعالی
 است بر جمیع ماسوای او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصه حضرت سلیمان علیه السلام
 که در قرآن مجید مذکور است فطفق مسیما بالسوق و الاعناق و حکایت ابولک
 انصاری در موطای مالک که در نماز نظر بسوی دُوبی کرد که در حالتش مخرج
 خود میجست و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله بصدقه شد معروف
 و مشهور است شایان احوال است و از آنجمله غلبه خوف خداست بر وجهی که
 اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در حصول و نهیم البخاری

از آنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلمهم الله فی ظله یوم لا ینفع الا ظلمه
 روایت کرده اند و فیہ ورجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه ودر
 حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری استاد و چندان گریست
 که ریشش شریفش تر گردید و آنحضرت صلعم را چون نماز شب میکرد از زیر پایی همچو
 از زیر مجل می بود و این همه تاثیر غلبه خوف الهی است و در کتاب غزین این خوف
 را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انها یخشی الله من عبادة العلماء
 و در باره جنت ارشاد نموده ذلک لمن خشی ربه و کفته و اما من خاف
 مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و این نسبت
 در علماء سلف از ائمه اربعه و هم وضعان ایشان بر وجه اتم یافته شده چنانکه
 از تراجم این اکابر بخوبی واضح است و از آنجمله روایاتی حسن و منام صالح از فر
 نیکو کار است آنحضرت صلعم فرمود الرؤیا الحسنه من الرجل الصالح جزء
 من ستة و اربعین جزء من النبوة و نیز فرمود من یبقی بعدی من النبوة
 الا المبشرات فقالوا و ما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة
 یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة
 و به فسر قوله تعالی لهم البشری فی الحیاة الدنیا و قول جمیل گفته مراد
 بر روایاتی صالحه روایت آنحضرت صلعم است در منام یا رویت جنت و نار یا رویت
 صاحبین و انبیاء یا رویت شاهد متبرکه که همچو بیت الله و سجد رسول الله صلعم و
 بیت المقدس و رویت و قائل آیت مستقبلیه که مطابق رویت واقع شود یا قائل
 ماضیه چنانکه بوده است و رویت انوار و طلیات همچو شرب لبن یا غسل و من چنانکه

در کتاب الرؤیا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
 رجال کان یقرء القرآن ذات لیلة فظهرت ظلمة فیها امثال المصابیح
 الی آخر القصة و رویت نبوی افضل منامات است زیرا که در حدیث آمده که هر که
 مراد خواب دید وی فی الواقع مراد دید زیرا که شیطان در صورت من نبی تواند برآمده
 و دیدن جامه سفید بپوشد و دیدن شیر و شمس احمد و ترمذی از حدیث عائشه
 صدیقه در قصه ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بحواب خدیجه که از
 حالش پرسید گفت که تصدیق نبوت شما کرد و پیش از بعثت شما در فرمود من
 او را در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر دزدی می بود جامه بیض میداد
 و آنرا بجمله فرستاد و صادق و صادق مطابق واقع است در خبرست از سید البشر صلعم
 اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله مراد بفرست راست حدس
 صاحب است و بجمله آن اجابت دعا و ظهور مظلومش از جانب او تعالی است بنابر
 جدمهت و صدق طوبی او و باین جانب اشارت است در حدیث رب اغفر
 اشعث ذی طمرین لایوب به به لوقسم علی الله لا یسه

خاکساران جهان را بحقارت منکر	تو چه دانی که درین گرد سوار می باشد
------------------------------	-------------------------------------

مراد باین جنس غر بار اهل اسلام اند که طوبی للغرباء در شان ایشان وارد شده
 نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و با بجمله این وقایع و امثال آن دال اند بر
 ایمان آدمی و قبول طاعات و سرایت نور در تیر دل او پس این را نعمت می باید
 شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم جان بلکه جمله جوارح و لسان او باید کرد
 بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فانی اسد و بقا یا بدو خوانند و کلام

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزدیک آنست که این فنا
و بقا از آنحضرت صلعم بواسطه مشایخ بسند متصل با ثور نیست بلکه موتهی است
از و اہب تعالی شانہ ہر کرا از بندگان خود کہ میخواہد میخشد بدون توارث و
شاہدانی معنی است آنچه از خواجہ نقشبند رحمہ اللہ تعالی مروی است کہ کسی او را
از سلسلہ مشائخش پرسید فرمود هیچ کی تا خدا بسلسلہ رسیدہ بلکہ مراجعہ بدو
و تا او تعالی برسانید و این قضیہ ماناست با نچہ وارد شدہ کہ جذبہ از جذبات او
تعالی موازی عمل ثقلین است با آنکہ سلسلہ شیوخش روح معلوم و معروف است ہر کہ
خواہان این عروج باشند وی را باید کہ بجانب ساگر کتب صاحب قول جمیل رجوع
کند و تفصیلش از کتاب حجۃ اللہ البالغہ بجوید۔

وصیت دیگر عالم ربانی کہ وارث انبیاء و مرسلین باشد عبارت از کسی است
کہ محافظت بر خد کار یکی آنکہ درس علم گوید از تفسیر و حدیث و فقہ و سنت
و سلوک و عقائد و نحو و صرف و اواخر شغلی بعلم کلام و اصول و منطق نبود و
عقائد عبارتست از علم با تدوین صفات و افعال او تعالی با خلوص از دلائل
عقلیہ و علم کلام و اصول عبارتست از مباحث منطق و امور عامہ و جواہر
اعراض و ہویات و نفس و بنا بر آن بر مقدمات عقلیہ و دلائل بدعیہ باشد
حق تعالی فرمودہ ہو الذی بعث فی الامم رسولاً منهم یتلو علیہم
آیاتہ و یرکبہم و یعلمہم الکتاب و الحکمۃ مراد کتاب قرآن کریم است
و مراد حکمت حدیث رسول رحیم و علم دین عبارت از ہمین دو چیز است پس
و فقہ و سلوک و عقائد چون مستخرج و مستنبط ازین ہر دو اصل است پس گویا

این دو اصل بجای متن است و این هر سه علم بجای شرح و نحو و صرف آلا ت فم
 این هر دو اند پس بسا دی را در اینجا حکم مقاصد داده اند و با جمله در تدیس مراعات
 چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عوین معلق از
 نحو سوم توجیه مسائل که باشد خبریه تصویرش بشود و حاصلش را بیان سازد چهارم
 تقریب دلائل تا نتیجه اش بزرگ و بعضی مقدمات بعضی و اندراج بعضی در بعضی
 حاصل آید پنجم بیان نواد قیود و تعریفات و قواعد کلیات ششم بیان وجوه
 حصر و تقسیمات هفتم رفع شبهات ظاهره چنانکه در مذمب یاد و توجیه یاد و عبات
 مختلف مشبه نمایند یاد و مشبه مختلف در نظر آیند یاد و سوال و جواب که در حقیقت
 مخالف و مختلف اند در ظاهر مشبه معلوم شوند پس تبیین فرق را میان این هر دو تقریب
 متبیین خوانند چنانکه حل در مشبه مختلف تا را تطبیق مختلفین نماند خواه این اختلاف
 میان هر دو بدالات مطابق باشد یا یکی مطابق و دیگر تفضی یا التزامی و همچو لزوم
 چیزی که در تعریفات متنع است مثل استدراک و ذکر انفی و عدم جمع و منع و نحو آن
 و همچو لزوم چیزی که در بر این ممنوع است مثل خبری بودن کبری و سالبه بودن صغری
 و همچو دفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قاضی لزوم و در قیاس قسری قاضی اند
 باشد یاد و در نمودن خلاف واقع درین کتاب بعبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
 از آنکه این فن است و با جمله عالم نمی تواند که ملائذ خود را فائده تام نبخشد تا آنکه تبیین
 این امور از برای وی پیرازد و در آثاء درس او را ن آگاه سازد درین مقام
 این اجمال مفصل سابق شده فراجع و بمجموعه امور مخافظ علیها یکی تعلیق شغال
 است و ذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم و این وقتی است آید که معلوم حساب

استدراک
 عبارت است
 از لغت را که
 در کلام آمده
 و در توفیق
 انفی چنان
 باشد که مثلاً
 در توفیق از
 گویند هو
 اسطفا
 فوت
 لا اسطفا

این نسبت و شان و حال باشد ورنه هدایت بسوی نسبت سلفیه کافی و
 وافی و شافیست و کلام بر آن گذشت پس اگر ذواکمال ست می باید که
 او را هنگامی باشد که در آن بامردم بنشیند و بسوی ایشان متوجه گردد و بر
 ایشان القاء سکینه فرماید چه حجت الهی جز با استطاعت ممکنه و استطاعت میسر
 تمام نمیکرد و دوم صحبت است و حث بر اشغال قولاً و فعلاً و تصرفاً بالقلب و
 الیه الاشارة فی قوله تعالی ویزکیهم والله اعلم و این تزکیه نسبت بعباد
 امت فرموده و در حق اهل بیت رسالت لفظ تطهیر ارشاد شده و این تخصیص
 است بعد از تعمیم و در آن مزید شرف و کرامت ایشانست نسبت باجادات تزکیه
 تزکیه است بصحبت رسول کریم باشد و تطهیر عترت از خدایند کریم واقع شده و این
 ارفع است از اول اگر چه هر دو خوب است و علم بتطهیر هم بواسطه آنحضرت صلعم معلوم
 شده و الله یختص بر حقه من یشاء دیگر از امور شارالیهات خول بموعظه حسنه
 است او تعالی آنحضرت را فرمود فذكر ان نعت الذکری لکن درین تذکیر از
 قصص و اہمیه و حکایات مفصله پیروین و دخول بموعظت از آنحضرت صلعم و بعد
 جناب رسالت از اصحاب عالیجنابش در کتب اصول مرویست و در سنن ابن ماجه
 و غیره آمده که ان القصص لم تکن فی زمان رسول الله صلعم و لافی زمان
 ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه مرویست که صحابه قصاص را از مساجد بد
 میکردند و از نیجاندسته شد که قصص غیر موعظت است و این مذمومست چنانکه آن
 دیگر محمودست و برین محمولست قول حافظ ع مجلس غلط و از دست زبانش ابد بود
 و قول خواجه میردرد رحمه الله تعالی

صدای شهره و اعط که بس بلند شد	رہین گوش گرانی که داشتیم داریم
-------------------------------	--------------------------------

و قول ناطق و اشغال اواز دیگر شعراست

خون هزار وعظ بگیر دن گرفت هست	صد آفرین بجزات گوش گران سن
-------------------------------	----------------------------

و بالجملة قصص عبارت است از ذکر حکایات عجیبه نادره و مبالغه کردن در فضائل اعمال و جز آن که حق و صواب نیست و مقصود بدان نه تدریج تلقین سنت و تهرین مردم بحدیث شریف است بلکه مراد تشدق و اعجاب و تمیز از مردم در فصاحت و حسن ایراد حکایات و اشغال است و شک نیست که فرق در میان این هر دو امر مهم است و در قول جمیل از برای آن فصلی جدا گانه بسته چنانکه باید و آرز جمله امور موسمی الیها یکی امر بعرف و نهی عن المنکر است در وضو و نماز چنانکه یکی را بنید که استیجاب غسل نمیکند پس او را آواز بلند بگوید ویل للعراقیب من الناس یا اینکه که تمام طهارت نمی نماید فریاد بر آرد که صل فانك لم تصل و همچنین درباره لباس و کلام و غیره ذکر میکند قال تعالی و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر اولئك هم المفلحون و آداب درین کار و بار رفیق و لیس است و لطف و عطا و قوت قال تعالی و جاد لهم بالتي هي احسن و عفف و شدت کار امر او و ملوک باشد و انکار از دل کار عوام است و شرح این سخن در از است و در محل خود مذکور خارج الیه و سجد امور شار الیهاموا سات فقرار و طلب علم است بقدر امکان پس اگر خودش قدرت ندارد و او را یاران و برادران موافق اند ایشان را تحریض وحث بر مواسات و خبر گیری این کسان نماید و چون این صفات در یکی فراهم آید شک نکند در آنکه وی وارث انبیاء و مرسلین است و در ملکوت او را عظیم میخوانند و از برای می

خلاق خدا و ما گوشت تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
 این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وی کبریت احمر
 و بال بها و اکسیر اعظم و عنقا و مغرب ست و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
 معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علماء را بر عبادت فضیلت نهاد و فضیلت
 عالم را بر عابد همچو فضیلت خویش بر اجاد است نشان داد و ستر درین باب آنست
 که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان مظهر رب العالمین
 میگردد و همین است نکته در خلافت که بسبب آن قوت علیه و قوت علیه را تکمیل میشود
 و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی ازین امور
 اخلال نمود در وی رخنه است تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
 مطلق کسی است که جامع باشد در میان علم ظاهر و علم باطن چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
 نسبت باطن است بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطن محتاج تکمیل ظاهر
 است تحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین و معدن
 الظهورین گردد و یادگار سلف صلحا و اولیاء عرفا و وارث رسل انبیاء
 و جانشین علماء کلا باشد ورنه بقدر اخلال نقصان پذیر است -

وصیت دیگر طالب حق را ناگزیر است از چند چیز چنانچه صاحب قون جیل
 بیان نموده و گفته یکی آنکه همیشه غنیاء نگردد و با مراد و آسوده حالان صحبت
 ندارد مگر از برای دفع مظلمه از مردم یا برانگیختن عامه ایشان بر خیر دین و توفیق
 است میان احادیث داله بر ذم صحبت ملوک و میان مصاحب بودن بسیاری از
 علماء برره و کبراء خیره با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه نشینند و نه با جهال متعبدین

پنشین شود و نه صاحب فقها را تشنه کرده و نه با ظاهریه از محدثین و نه با خلاه
اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا و اتم التوجه
او تعالی منصف باحوال علیه راغب در سنت تبع از برای حدیث رسول صلعم و
آثار صحابه طالب شرح و بیانش از کلام فقها و محققین ماکین بجانب حدیث نظر
و اصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سبک
جامعین میان علم و تصوف غیر متشددین بر نفس و مدققین زیادت بر سنت باشد
و پنشینی نگزید مگر با سبکی تصف با این صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار
دور از کارست زیرا که اهل ظاهر خلص است اند و طریقۀ اتباع و در ایشان آمده گشته
شکل و او و ظاهریه و ابن خرم اندلسی اللهم که مراد ایشان کسی باشد که عمل بر
بلا قسم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نضاح که در اینجا ذکر
یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت است بحق طالب حق حافظ و یار

نخست موعظت پیرانش این سخن است که از مصاحب نا جنس احترام کنید

صوفی جاہل زہر بلاہل است و عابد بی علم دلیل اکھا و بدعت سعدی گفته

خیالات نادان خلوت نشین | بهم بر کند عاقبت کفر و دین

و فقیہ بی سنت زاهد خشک است که نور باطن و برکات قلبیہ را نمیداند و خلاه

محققان در اکثر عقائد اسلامیہ تردد دارند یا انکارش مینمایند و از برکات

ایمانیہ و نور عبودیت بیگانه محض اند و از انجمله این است که در ترجیح بعضی مذہب

فقہاء بر بعضی تکلم نکنند بلکه همه را بالا جمال بر منصف قبول دهند و گوید که مذہب من

مثلاً صواب است و مذہب غیر من خطا زیرا که صواب و خطا در ہر مذہب است تا

آنکه هیچ ملتی از هفتاد و دو ملت ازان خالی نیست تا بندهب هر چهار آنکه فقها
چهار سد و معند حکم بملک جمله فرق غیر فرق تاجیه بنا بر آنست که یکد و حرف
صواب در برابر هزار خطا نافع نیست چنانکه یکد و خطا در برابر الف صواب
مضر نیست چه اکثر احکم کل است و شک نیست که ترجیح مذہبی در اکثر ازمان باشت
بر تنقیص و تذلیل سایر مذاهب میگردد و چنانکه شایسته است و لهذا آنحضرت صلعم
فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل ننمید و با جمله آنچه درباره مذاهب می باید آنست
که هر چه ازان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کند و اگر هر دو
قول مخرب و مروی است اتباع قوی نماید که اکثر بر آن بوده اند و اگر هر دو مذہب
برابر است پس بنیار دارد و همه مذاهب را همچو یک مذہب گرداند بغیر تعصب بگویم
و همین است شیوه مرضیه اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکه از وضع شگونی
در مؤلفات شریفش و از رنگ تلازمه اش در مجامیع شان پیدا و هویداست که
اتباع حدیث را بدون تقلید مذہبی از مذاهب اربعه و بدون تقلید مشرب از
مشارب الیمه فقهاء اختیار کرده اند و هیچ جای ایشان را خروج از دایره این هر چهار
مذہب معروف اتفاق نیفتاده الا ماشاء الله تعالی و النادر کالمعدوم و این دلیل
صریح است بر آنکه احکام ثابتیه از سنت مطهره همچو فرد منتشست درین مذاهب
و مذہب واحد ازین مذہبها جامع اتباع حدیث علی الوجه الاتم نیست پس مقلد
جامد بر یک مذہب هر چه باشد هرگز دعوی اتباع نمی توانست کرد و محیط احکام
صحیحیه ثابتیه نیست نمی تواند شد تا آنکه تفریعات را تابع تحریجات نکند و فقیهات
را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض ننماید و هر که این چنین نیست وی

محرّم است از برکات اتباع واسوه سید الانبیاء علیه الصلوٰۃ والسلام فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت تقدّمه سنتی است که مرادش از انما
ماهرین لغت عرب تبادر گردد و مراد بمرعوش حدیثی است که در صحیحین متفق علیه
باشد یا احد چهار و ایتیش کرده باز آنچه در چهار سنن است بر ترتیبی که در علم اصول
حدیث آمده این فن ذکر کرده و اختیار فرموده اند و طاعن در آن ترتیب بی بهره
و بی نصیب از معرفت تحقیق الامر و نا آگاه از اجماعات سلف برین امر است
و مهون شان و شوکت صحیحین بتدعی متبع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بیک یا خنتر
هر چهار مذهب آنست که اختلاف شافعیه را با حنفیه مثلاً همچو اختلاف حنفیه با هم
شناسد که درین صورت او را اختیار است و طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
حدیث صریح و جمع بین الادله و جز آن و از انجمله این است که در ترجیح بعض طرق
صوفیه بر بعض دیگر سرشته سخن باز نکند و بر مغلوبین آنها و بر مؤولین در سماع
و غنا و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را که درست صحیح ثابت
ست و اصحاب علم از محققین را چنین بر آن رفته اند این طریقه بسلاست بسیزیک
ست والله الموفق والمعین وایاه نعبد و به نستعین -

وصیت دیگر آگاهیه آمد که سلوکی که درین جزو زمان مرضی الهی است آنست
که سالک نخست ایفا طهارت کند باین طریق که خلوت اختیار نماید و
خوردن و نوشیدن تعلیل کند و غسل مکرر بر آرد و طهارت بر طهارت نماید و
ذکر یا نور و ملاحظه نور منبسط در جو لازم گیرد در چند روز علی اختلاف احوال
نور طهارت روشن شود و اکثر حدیث نفس و اخلاط ردیه و مویه و سوداویه

واستلزام و عیة تناسل از منی و صحبت حیوانات ملعونه مانع است از ظهور این نور
 طهارت پس از آن اجتناب نماید و علامت ظهور این نور واقعات راحت بخش
 و اطمینان خاطر و انس نفس است بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد و فرو نشستن
 حدیث نفس است و بعد از آن با کتاب مناسب ملا را اعلیٰ پردازد و آن بسبب
 چیز حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند و نماز بسیار خواند و بر سوره فاتحه و
 آیتی شل بر بنا لا تنزع قلوبنا الخ اکتفا نماید و در رکوع و سجود هیچ ذکر
 نگوید بلکه بجای ذکر نظر اندازد بر نور و چون خواهد که در نماز شروع کند پیش
 از آن وضو کرده متوجه قبله بنشیند و در دل خود رشته نورانی فرض کند که
 یکجانب او در سویدای دل است و یک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش
 است چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند و در أثناء نماز نظر دل را
 از آن رشته باز نگیرد و باین قسم نمازها مکرر قریب بد و صد رکعت هر روز بگذراند
 البته با ملا را اعلیٰ مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلر طیب را بر زبان خود تلفظ کند و
 ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دهان و فروغی از زبان او برمی آید چون
 قریب سی صد هزار بار با تمام رساند او را مناسبتی بحقیقت اسم جلالت که در عالم
 ملکوت مستقرست پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات با خدای تعالیٰ بیا
 گوید و حاجات دینی و دنیوی بخرد و بزرگ خود را همه مذکور نماید و استعاذه
 از هر گناه کند و حول و قوت خود را فانی بنماید و حق سبحانه و تعالیٰ را بحضور
 خود تصور نماید علامت حصول نور صلوٰه راحت یافتن است در نماز و بمجرد
 حضور در صلوٰه نظر دل بجانب ملا را اعلیٰ کشادن و محبتی بآن فرقی در خود

یافتن و انجذاب و انشی نسبت ایشان در خویش دیدن و علامت حصول
 نور اسم مبارک و لبستگی است باین نام بزرگ و شفقتی نسبت این اسم شریف
 و انشی و لذتی در خوشیستن در یافتن و علامت حصول نور مناجات رقت قلب
 و نیایش و لذت در مناجات است چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات
 بر طاعات که فصلی مشهور در بیان صوفیه است ما مور باید ساخت شک نیست
 که بعد از تمهید این اصول صلوات و ادعیه ماثوره تمذیب نفس ساک خواهد
 سپس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر و یقین و وجدان و مانند آنست
 و کدام یک از آن ظاهر شده و کدام یک ظاهر نشده پس آنچه ظاهر
 نشده آنرا با اعتقاد استحسانش و بوقوع و رمضان آن ایقاظ نماید بعد
 نسبت اولیسیه را پرورش دهد سپس نسبت یادداشت را بعد نسبت توحید را
 و زنده نشاند درین جزو زمان مرضی الهی جمع جمیع نسبت و الله اعلم -

وصیت دیگر یکی از شعب امر بمعروف و نهی عن المنکر تذکیر است حق تعالی
 آنحضرت صلعم را فرمودند که انما انت مذکر و موسی کلیم را ارشاد کرد و
 ذکر همه بایام الله و این دلیل است بر آنکه تذکیر که در عرف و غطش خوانند
 رکنی عظیم از اسلام و قاعده از قواعد دین است لکن مردم در کیفیت و غایت
 آن و دریافت ماخذ و ارکانش قاصر افتادند تا آنکه افتاد و عاقل زمانه و خلها
 در آداب استماعش راه یافته پس هر که عالم ربانی باشد و مقصدی و غط و
 تذکیر مردم گردد و او را ناگزیر است از آنکه مراعات چیزها کند که درین باب
 معتقد و مقبر است مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاه شرط کرده اند پس طفل و دیوانه و کافر و فاسق و مبتدع خواه شیعه باشد
 یا ناصبی یا جز آن از بهمنقاد و دولت در خوردند گیر نیست و لهذا گفته اند
 او خوشتر است که دست کرار بهتری کند | و دیگر آنکه مفسر و محدث و عالم باشد
 بجای که فیه از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بمفسر کسی است که مشتغل است
 بشرح غریب کتاب اسد و توجیه شکل آن و آنچه از سلف در تفسیرش مروی
 شده و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصا است و آنچه از آن مشهور است تفسیر
 بیضاوی و تفسیر کشاف است و اول از ثانی گرفته و یکی شافعی فلسفی است و دیگر
 معتزلی حنفی و بهر دو در موضعی از مراد تزییل دور افتاده اند و از فن حدیث
 ناواقف بوده پس در تفاسیر امام تفسیری باید کرد که جامع باشد بیان و آیت
 و درایت مثل تفسیر فتح القدیر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح
 الرحمن شیخ احمد و موضع القرآن شاه عبدالقادر و در مختصرات تفسیر حلالین
 خیلی خوب واقع شده و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و
 واحدی و اشال اینها نافع تر است و حقیقت تفسیرات بر وجه بسط از کتاب
 اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بمحدث کسی است که اشتغال دارد و کتب
 حدیث باین طریق که لفظش خوانده و معنیش فهمیده و صحت و سقمش دریافته
 اگر چه باخبار حافظ یا استنباط فقیه غیر متعصب باشد و کتب حدیث هم در
 دنیا بسیار است و جامع رطب و یابس لکن منجمله آنها مقبره ترا از صحاح است
 نیست و آنچه از این هشتش نامها چیده و برگزیده اند مثل تجرید صریح و
 مشارق الانوار و مشکوة و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینهاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد کتاب منتقى الاخبار و بلوغ المرام است و از برای حل محوین
 و شرح غریب و درک درایت این کتب شروح این کتب و مجمع البحار کافی است
 بهیچونیل الاوطار و سبل السلام و مسک التمام و درین نزدیکی احکام سنت صحیح
 بجمعه تعالی بروحی منتق و ملخص و منتقى شده که بعد از ان احدی را حاجت
 مقاسات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضه ندیه و نهج
 مقبول و عرف الحادی و بدو راهله واضح است و کذا لک در ابواب دیگر از علوم
 سنت رسائل و مسائل بسیار بکمال تحقیق فراهم آمده و حق البلج از باطل بلج مبتلا
 گشته مثل کتاب انتقاد رجیح و قطف الثمر و بغیة الرائد و عقائد و کتاب ادراک
 و تطهیر الاعتقاد و در تقید و عقائد جموییه و واسطیه و فتح المجید در رد اشراک باعما
 و کتاب اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علماء و صوفیه
 و تراجم صحاح ستمه و موطا در فن حدیث و امر و زبسیاری ازین کتب و رسائل
 میسرست و همچنین رساله اکیلی الکرامه در مسئله اباست و رساله ظفر اللامنی
 و ذخیر المحتوی در مسائل قضا و افتا و رساله اذاعه و حجج الکرامه در احوال حشر و نشر
 و رساله شمار التئیکت در اجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصه الخلاصه
 و زبدة الزبدة و نخبه النخبه علوم حدیث شریف است و در مسائل شاذه و فاضله
 کتاب هدایة السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول
 حصول المامول و اقلید و طریقیه مثل خیلی مفید طالبان حق است و بعد ازین
 مجامیع احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب واضح در هیچ بابی از ابواب
 دین باقی نمی ماند اینقدر است که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراهم آرد و بنظر انصاف در آن بنگرد و نصیب خود از آنها بر باید و با جمله
عمده در باب هدایت دین و سلوک راه یقین اختیار اعلی و کمال واضح و ارجح
علوم و اعمال است و انبیا و مؤلفات اعظم علماء و فضل فضلا و احق الناس بخدا
و رسول و اجمع آنها از برای احکام صحیح و مسائل ثابت و عقائد سلفیه همچو
تصانیف ائمه حدیث و اتباع ایشان با حسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه و
حافظ ابن القیم و حافظ ابن حجر و حافظ ابن کثیر و سید محمد بن اسماعیل ابن زبیر و علماء
ربانی بركة الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی و سندا الوقت شاه ولی الله
محدث دهلوی و اولاد و احفاد ایشان و تلامذه و مریدان این بزرگواران
الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اهل المعرفة بالحق والدین
و باجماع چون معلوم شد که مراد بفسر و محدث کیست پس الحال می توان
در یافت که مذکور مستحب است که باین همه فصیح اللسان بلیغ البیان
هم باشد تا سخن با مردم بر قدر فهم آنها بکند و مرد لطیف الطبع رحیم الفوائد صاحب
و جاهت و مروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولهم
و اعتبار و وجه و مروت بنا بر آنست که هر که در خلق و جاهت ندارد در نظر
مردم حقیر می نماید و چون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد و اگر بی مروت است
مثل کسانی باشد که قول و فعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمره نبخشد
پس در وعظ و قائل تقدیر و حقائق توحید و جو و شود و مسائل عوالمه
علم معانی و بیان ذکر نباید کرد که دورتر از فهم عامه خلق است و اما کیفیت
تذکیر پس جز بعد از یکد و روز و وعظ و اندرز نفر باید و تکلم به نیت نصیحت نماید

در حال طال بلکه چون در مردم رغبت بیند و عظم کند و پیش از آنکه رغبت
ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کماتیل ع از ان پیش بس کن گونید بس
و تذکر در جای پاک همچو مسجد بنشیند و ابتداء کلام بحد خدا و صلوة بر رسول
مصطفی صلعم نماید و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً
و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص تر غیب و ترهیب بنسازد بلکه سخن
را باین و آن هر دو بیاورد چنانکه سنت اسد جاری است از ارداف و عهد
بوعید و بشارت باندازد چنانکه ترغیب موجب بیاباکی باشد چنانکه تنهاتر ترهیب
سبب ناسیدی است

در شتی و زرمی بسم در بسم | چو رگزن که جراح و مرهم نه ست
و باید که صاحب تذکیر معیر باشد نه معسر یا تعیم خطاب کند و تخصیص طائفه
و دون طائفه ننماید و بدم قوم یا انکار بر شخص واحد نشانه نکند بلکه کار بر بعض
گزارد مثل آنکه گوید ما بال اقوام یفعلون کذا او کذا ازیر که در مواجهه بدم
و انکار حمل بر عداوت و اعظم می رود و این موجب انقباض خاطر سامعین میگردد
و اعتقاد دایمت و صدقش از دل ایشان می برخیزد و همچنین تکلم بسقط و نهزل
نمکند که کلام نحیف و قول رکیک و حرف خوش طبعی رعب و هیبت از دل می برد
بلکه تحسین حسن و تقبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شی منکر نماید و اسعه نباشد مراد
با مع کسی است که همراه هر شکلم می رود و هر جایی است هر شخص که او را خواند با وی
هر جابفت و وعظ موافق هوای نفس هر مجلس گفت و غایت تذکیر که لمج آن
می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود تزییر و تصویر کند در اعمال

و حفظ لسان و اخلاق و احوال قلبیه و مداومت او بر اذکار و بازاین صفت
 را بکمالا بتدریج بر حسب فهم مردم در ساعین ثابت و متحقق گرداند و نخستین
 امر بفضائل حسنات و مساوی سیئات در لباس و زری و نماز و جزآن نماید
 و چون باین چیزها استاد گردند و کار بند شوند امر باز کار فرماید و چون افکار
 در ایشان اثر کرد اکنون تحریر ایشان بر ضبط لسان و قلب کند و در تأثیر این
 چیزها استقامت بذكر ایاام الله و قائل الی بنابر افعال و ظواهر احوال او بجا
 و تصریف و تغذیه وی تعالی اعم خالیه را در دنیا جوید باز از احوال موت
 و عذاب قبر و شدت یوم الحساب و عذاب نار تبرسانند و همچنین این ترتیب را
 در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید و درین مواعظ و نصائح استمداد
 کند از کتاب عزیز مطابق تاویل ظاهر و از سنت معروفه نزد محدثین و اقوال
 صحابه و تابعین و جز ایشان از صلحاء مؤمنین و علماء متقیین و سیرت سید المرسلین
 صلعم در امور معاش و معاد و مراد تاویل ظاهر چیزی است که از لفظ قرآن
 نزد اطلاق مفهوم و تبادر گردد و اعتبارات صوفیه و اشارات باطنیه و نکات
 فاضلانه و لطائف شاعرانه در میان نیارد و قصص مجازفه و افسانههای مختلفه
 و حکایات مفصله ماضیه و حال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار میکردند
 و این چنین داعطان را از مساجد بدر می نمودند و میزدند و این ماجرا بیشتر در
 اسرائیلات روئیده که صحت آن معلوم نیست و هم در بیان سیر و شان
 نزول قرآن این بلا پیش می آمد و اما ارکان تذکیر پس همین ترغیب و ترغیب
 و تمیل با مثال واضح و قصص صحیح مرققه و نکات نافعه است این است طریق

تذکیر و شرح و مسئله که واعظ فکر آن میکند یا از حلال است یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقاید اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میدانند و طریق آموختن آن شناسند و متعین
را باید که رو به ذکر کنند و لعب ننمایند و شور و غلغله ننمایند و در حال غظ
یا بیکدگر سخن نکنند و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر که امشب شبهه بخاطر گذرد
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود یا بود مگر مسئله دقیق است که فهم عوام آن را
بر نمی تابد از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسار
نماید و اگر باین مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خوانستن و شکل لغت
در یافتن پس انتظار برد تا سخن واعظ با انجام رسد آندم از و دریافت نماید
و مذکر را باید که سخن خود را سه بار اعاده بیکرده باشد تا در خاطر گوش کندگان
بخوبی بنشیند اش گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت آنرا اعاد
 میکرد تا چنانکه باید و شاید بفهم در آید و این حدیث در بخاری است و لکن شرح
حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهم بالشان است نه علی العموم در هر سخن و
اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون و زبانهای بوقلمون موجود اند و
مذکر را قدرت تکلم بر السنه آنها حاصل است باید که بهر لغت و زبان حرف زند
و از وقت و اجمال سخن اجتناب گزیند چه ازین جنس کلام عموماً فائده دست
بهم نمیدهد و آفاتی که وعظ زمان و مذکران جهان را در تنگی حال و قال شود
بسیارست بضبط نمی تواند در آمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز است میان
موضوعات و جز آن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

محرفات و اقوال ساقطه و احوال غیر ثابتة بطرق صحیح و ذکر صلوات و دعوات مختصره علماء و مشایخ است که نزد اهل حدیث معدود در وضع و زیادت بر دین باشد و از آنجمله مبالغه است در ترغیب و ترهیب و از آنجمله است ذکر قصه کربلا و وفات و ولادت و دیگر داستانهای مواسم و مراسم و اعیاد معینه زیرا که در قرون گذشته فاضله این قصص رواج نداشت و کسی آنرا نمی شناخت و خلو این قسم افسانهای گذشته از روایات موضوعه یا ضعیفه کمتر باشد بلکه هیچ قصه از این آفات خالی نیست بلکه درین عصر نویش تا آنجا رسیده که در هر سال قصه های مذکوره بنویز و مرصع در نظم و شعر بافیده میشود و از قالب طبع برآمده مطبوع خاطر و مقبول قلب هر عامی جاہل میگردد و در هر وزن در خانه بخواندن و شنیدن آن لذت می بردارند

ببریده از اصل کار و پیوسته بفرع	کم معتقد خدا و بسیار بشرح
---------------------------------	---------------------------

وصیت دیگر آنکه علم آداب را بروحی که در سنت مطهره مدون گشته بنهار خود باید ساخت که بعد از تحلی با این حلیه تهذیبی دیگر نیست و منجمه شعبان علم است سلام کردن بر ائمه و بیگانه نزد ملاقات چنانکه در حدیث متفق علیه بر او ابن عمر آمده مرفوعاً و تقری السلام علی من عرف و من لم یعرف و فرمود افشوا السلام بدینکه رواه مسلم عن ابی هریره مرفوعاً و احکام این سلام بر وجه بسط در احادیث مذکور است و منجمه حقوق شش گانه مسلم بر مسلم است و آنچه در بدلتش از بندگی و کورنش و مجرا و آداب دیگر الفاظ تراشیده اند همه خلاف سنت و ضد طریقه اسلام و مانا بشیوه کفر و کافری است از ان اجتماع

می باید کرد دیگر اجابت دعا و تسمیت عاقل و عیادت مریض و اتباع
 جنازه است و دوستن از برای مسلم آنچه از برای خود میخواهد و این در حدیث
 علی نزد ترمذی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرح
 مستقر بوده آمده و زیادت و رحمة الله و برکاته و مغفرتة اندران ثابت گشته
 و از انجمله بتیذان است که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود دیگر کرد و این
 سنت از عمر دراز مهجور گشته گویا شریعت منسوخه است و این دستور بسلام
 کردن بر کسان خانه باشد و از انجمله مصافحه است و ظاهرش بیک دست است
 و هر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر مصافحه است با قادم از سفر
 و جز آن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نمی ارشد
 اما قیام محبت جائز است قوموالی سید که و استادان از برای فاطمه علیها السلام
 و استادانش از برای خیر الانام دلالت دارد بر آن و امر بتفصیح و توسع در مجلس
 در حدیث متفق علیه از این عمر مرفوعاً و آورده شده دیگر آداب جلوس و نوم و
 ششی و عطاس و تشاوب و ضحک و تسمیه اولاد و اشیاء با حسن اسماء و بیان
 و شعر و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء و عهد و خلف در وعید و مزاج و
 مفاخرت و عصبیت و بر و صله و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله
 و من الله و تاجرو و تقاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا
 و حسن خلق و غضب و کبر و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر است و احادیث هر
 یکی از این امور در ابواب مستقلة از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام
 تالیف مفردة در آن کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن است

پس مسلمان را ناگزیر است که خود را درین میزان بسنجد آنچه سره برآید و مطابق
 سنت سنیه بود آنرا عادت و خوبی خود سازد و آنچه در ذات او موجود نباشد
 با کتساب آن بر وجه ماثور پردازد و بحسب و قدر خود را باین سمات اسلامی و صفات
 ایمانیه متصف گرداند و بعد از تحصیل این مرتبه و قیام در مقام آن نظر بر کتاب
 رفاق برگمارد و این بدایت را بنهایت رساند و در مقدار عیش نبوی صلعم و
 فضل نعم و بابت طمع اهل و حرص و استجاب مال و عمر از برای طاعت و توکل و صبر
 نفی و ریا و سمعه و بکا و خوف و تغیر مردم و انداز و تحذیر امعان نظر بکار
 برد و از هر یک امر ازین امور حسنه حصه مقدار خود بر باید و عادت اندازی
 است که فراول علم حدیث را برکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگردد
 و عمر او دراز میشود و مقتدی خصال مذکوره و متصف بشماکل مسطوره نوعی
 از صحابیت بهم میرساند و این خاصیت در علم دیگر نیست و جز اهل حدیث این
 تاثیر نزد دیگری نمیتوان یافت و اگر چه بعد از کسب این اخلاق که از معدن
 نبوت و مخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که در آن تالیفها
 ساخته اند نیست اما مطالعه کتب سلوک که علماء جامعین میان ظاهر باطن
 بجمع آن پرداخته اند و خصال حمیده را از خصال ذمیه اندران جدا ساخته و
 مطالعه و صایای اکابر اهل علم و مشایخ که با ولاد و مریدان خود کرده اند و
 سلسله وار از انما تا بارسیده نیز شمر برکات و مؤثر حسنات و جمیع بهم اعم و
 کاشف غم است آنرا مصل نباید گذشت که درین طریق فیضهاست
 بصیحت گوش کن جانان که از جان دوست اند | جوانان سعادت مند پند سپردان را

خواجه عبدالحق غمدانی نقشبندی رح پسر خود خواجه اولیاء کبیر را وصیتها
 کرده اند در اینجا نقل آن وصایایمی رود زیرا که با وجود ایجاز عبارت جامع
 مطالب بسیارست فرمود ای پسرک من وصیت میکنم ترا که تقوی را شعار
 خود سازی و وظائف عبادات را ملازمت کنی و مراقب احوال خود باشی
 باینکه گرد آن برایی و هر چه از آن موجب رضای اینزد می باشد پیاس آن
 نمائی و آنچه نه از آن مقوله بود در توبه و استغفار و طلب آمرزش از آن بیرو
 خود کشائی و دالم از حق تعالی ترسان باشی و حقوق خداوند و حق رسول را
 نگاه داری و حق مادر و پدر بجا آری و حق جمیع مشایخ را نگاه داری تا باین
 خصلتها بر رضای حق تعالی مشرف شوی و فرمان خدا را نگاه دار تا حق حفظ
 تو شود و بر تو باد که خواندن قرآن را ترک نکنی خواه بظاهر خوان خواه پنهان
 یاد در صحف نظر کن و خواه از یاد و قرآن را با تفکر و خوف و گریه خوان
 و در جمیع امور بقرآن پناه گیر که حجت خدای تعالی بر خلق قرآنست و یقیناً
 از طلب علم دور باش و علم حدیث و فقه بیاموز و از صوفیان مقلد دور
 باش که در دین راه دین اند و را هنر نان مسلمانان اند و بر تو باد که ملازمت
 سنت و جماعت کنی و بر مذهب سلف باشی که هر چه محدث است مکروه است
 و با جوانان ناپر بهیمن گار و زنان اهل بدعت و تو انگران صحبت مدار که دین
 ترا برند و از دنیا بد و گمراه راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی
 شعار و همیشه با فقر صحبت دار و حلالی بخور که منقح خیراتست و از حرام
 اجتناب کن که از حق تعالی دور نیفتی و برین باشی تا فردا در آتش دوزخ

در نانی و حلال خوری تا حلاوت یا بی و دائم از جلالت حق ترسان
 باش و نماز در شب و روز بسیار کن و جماعت را ترک مکن بی آنکه تو
 امام باشی یا مؤذن اجرت و در قباله نام خود منویس و در محله قاضیان
 حاضر مشو و با سلاطین و دراز طریق نشین و در وصیت های مردمان
 در میا و از مردمان گریز چنانکه از شیر سبک نری و بر تو باد که گنام باشی تا نیکو
 تمام گردی و بر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردی و دلهای شاخ نگاه دار
 و خانقاه بنا مکن و در خانقاه نشین و بدح کسی مغرور شو و بخدمت کسی نعلین بپوش
 باید که مدح و ذم خلق پیش تو کیان باشد و با خلق بحسن خلق معامله کن و بر تو باد
 که با ادب باشی در جمیع احوال و افعال با هر نیک و بد و جمیع خلق رحمت کن و
 باید که نخندی و از عقوبت حق بجمانه و تعالی ایمن مباش و از رحمت او نا امید
 مشو و میان خوف و رجا زندگانی کن ای فرزندی شیخ مر مریدان را بمنزله پدرست
 و از پدر هم شفق تر که او را بمقام قرب میرساند و تا توانی زن نخواه که طالب
 دنیا شوی و در طلب دنیا دین از تو برود و اگر نفس تو شتاق شهوت بود
 روزه داری و دائم در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست
 نباشی و بر تو باد که در فقر پاکیزه باشی و از مردم جاهل حذر کن و مشایخ را هم
 بتن و هم بال و هم بجان خدمت کنی و دل ایشان را نگاه دار و متدبای ایشان کن
 و سیر و سلوک ایشان را انکار کن مگر آنچه خلاف شرع بود و اگر مشایخ را انکار
 کنی هرگز رستگاری نیابی و فرار از خیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
 و در مقام تو کل قدم نه و جوان مرد باش و هر چه ترا حق تعالی داده است با خلق

خدا بندگان و از بخل و حسد دور باش و ظاهر خود را بسیار می و اعتماد و بوعده
 حق تعالی دار و از جمیع خلق نوسید باش و با ایشان انس بگیر و از حق گوئی مترس
 و با هیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار که از حق دور افتی و بر تو باد که ملائمت
 ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید و از آنچه ترا گزیرست زبان در گشتی دهم
 خلق را نصیحت کنی و بر تو باد که طعام و آب کم خوری و کم خیزی و کم گوئی و زینما
 نخسبی مگر آنکه خواب بر تو غلبه کند پس ساعتی خسی بعد از آن بر خیزی و در سماع
 بسیار نشین و سماع را انکار کن که اصحاب سماع بسیار اند و باید که خایه تو مسجد بود
 و اوقات تو با مجاهده و حمله تو کنه و رفیقان تو درویش و مال تو کتب فقه باشد
 و آرائش تو زهد و مونس تو خدای تعالی و هیچکس را برادری قبول مکن ای
 پسر کمن بر تو باد که در خلوت پنهان باشی و شکسته دل باشی ای فرزند نگاه
 دار و صیتهای مرا بپنهان کن من یاد گیرم از شیخ خود قدس الله روحه و عمل
 کردم اکنون تو نیز یادگیری و عمل کنی حق تعالی حافظ و نگاهدار تو باشد
 در دنیا و آخرت اگر اینها که ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمد مرثیه بخونی
 او را سلم باشد و هر که با او افتد کند او را بمقصود رساند این مرثیه هر کس را
 سلم نشود انشی گویم این همه وصایا جوهری بهاست جز دوسه جمله که بنابر آن
 بر اختلاف احوال مشایخ و بر مقتضای هر زمان است مثل آنکه سفر بسیار کنی وزن
 مخواه و نحو آن که امر و زعم برین ضرورت نیست و این وصایا را شرح است که شیخ
 خوب الله رحمه الله تعالی در آن کشف هر جمله کرده و گفته که مضمون این وصایا
 مبارک بسیار نزدیک است با سطلب و صایای شیخ الشیوخ قدس سره که باین

عبارت دیده شد انتی بجز عبارت عربی شیخ الشیوخ را ذکر کرد و بجز فطری
چند کم و بیشی در آن نیست بجز گفته که خواجۀ بختی وانی روح خلیفۀ خواجۀ یوسف
همدانی است که با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ الشیوخ از آنجناب
ستفیدست ولادت شیخ شهاب الدین سهروردی در ۵۳۹ هجری بوده است و وفات
در ۶۳۲ هجری و وفات صاحب و صایای فارسیه در ۶۱۵ هجری پس اتحاد هر دو وصیت
شاید از آن راه باشد که هر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکه از او آخر هر دو
وصیت ظاهرست و یکی بزبان عربی و دیگری بزبان فارسی بیان کرده و احد
اعلم بالصواب انتی و از آنجا که مشائخ نقشبندیہ در اتباع سنت و اقتدار ظاهر
شرعیست پیشقدم حمله طوائف تصوف و سلوک اند و سلسلہ بیعت و ودان با
بحضرات نقشبندیہ منتفی میشود لهذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنه وصیتها
مشائخ و وصایای اکابر اہل علم از سلف و خلف کہ مصداق اخلاصنا هم
بنحالیست ذکر سی الدار بوده اند بسیار و بشمارست و ہر کہ از اہل علم است
و معرفت بعلم حدیث دارد و مزاوہ قرآن و سنت و باذل اوقات در دریافت
مدارک این ہر دو اصل اصول اسلام بوده است و می ستغنیست از جملہ وصایا
خلق زیرا کہ پیچ وصیت اگر چه از علم علماء و افضل فضلا بسیارید ہرگز بوصایا
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرسد و ہمچنین ہر کہ
خود را متعلی بآداب شریعت مطہرہ کرد و اخلاق ظاہر و باطن خود را بمنزلان
سنت سنجید ہمہ کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جملہ مراحل سلوک و
منازل تصوف سنی را کہ بلسان شرع موسوم باحسانست طی کرد و امر و نہی

وجود مشایخ و علماء و نیندار حکم غقا و گیمیا گرفته و طالبان مخلص از حصول صحبت بهجو صاحب و صایا مایوس گشته چاره نیست از آنکه طالب آخرت و باغی خیر و سالک سبیل نجات انماک در تحصیل علم کتاب و سنت کند و خودش شیخ و استاد نفس خود گشته خویش را منضیع بصنع آداب و احکام حدیث شریف گرداند و کثرت در روزگارم گیرد و تلاوت قرآن بتدریس نماید و ربانیت و ریاضات شاقه را که عمارت فقر او متصفوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقّه و معاملات صادقّه که سلف صلحا از صحابه و تابعین و تبع ایشان بر آن مقتصر بوده اند اقتضا نماید و هر که چنین کند امید است که برکات و سعادات آن زمان در تنگی ظاهر شدن گیرد و آن حالت صالحه در صورت استمرار و دوام بر آن لازم حاصل این کس گردد و حاجت بارشاد شیخی در میان نماند و کیف که علماء و مشایخ دین زمانه هم بسیار اند و زمی صلحا دارند اما اگر از حقیقت الامر حساب گرفته آید و پرده از روی کار برداشته شود و بواطن ایشان را نیکتر بشکافند دریابند که در خانه کسی نیست.

خویش ابر لوک ترگان ستم کیشان ندیم	آنقدر زخمی که دل میخوات در خنجر خود
-----------------------------------	-------------------------------------

وصیت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا هیچ نیست مگر بعض عمارت که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نهادیم و اسرافتی که در آن بنیاد خدا آگاه است که بقدر قاصر بوده ورنه میدانیم که مال مبذول در عمارت برابست چنانکه جناب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة الا اجر فيها الا نفقته في هذا الزمان رواه الترمذی و ابن ماجه

وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النفقة كلها في سبيل الله
 الا البناء فلا خير فيه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ودر
 حديث دیگر از وی رضی الله عنه است مرفوعا اما ان کل بناء و بال علی
 صاحبہ الا مالا امالا یعنی الا مالا بد منه رواه ابو داود و عن علی قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا المرء سارک للعبد فی ماله جعله فی الماء والطین
 و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان فانه اساس
 الخراب رواههما البیهقی فی شعب الایمان دیگره قد روی مال است که بدو
 استشراف حاصل شد و تحقیقش آنست که و سیکه اقطاع از ریاست دادند
 که تقسیم بنابر آنکه اول از زیاده بر حاجت بود و دوم آنکه بعضی رقوم محاصل بر زمینداران
 از ان جنس است که شرع رخصت اخذش نمیدهد و گذشتن آن برخلاف قاعده
 ریاست در حد اختیار مایست ناچار بقضای من ابتلی ببلیتین فلیضد
 اھونھما آنظم و نسق او را چنانکه بود بدست کار پردازان دولت گذشته آمد
 و دخل خود برداشتیم و باندازه جمع جاگیرستاندن زر نقد در سال تمام از خزانه
 بآستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و تاملی تو انیم دین
 آمدنی آنچه از حقوق شرعیہ و صلوات ارحام بر ذمہ ماست مؤدبی میسازیم و در
 اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید ان هذا المال
 خیرة حلوة فمن اخذها بحقه و وضعه فی حقہ فغمر بالمعونة
 هو و من اخذها بغير حقہ کان کالذی یأکل ولا یشبع و یکن شھیدا
 علیہ یوم القیامة متفق علیہ من حدیث ابی سعید الخدری

والحمد لله تعالی که ما را در نفس خود حرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفایت صابر و پر غنای نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب بن عیاض است مرفوعاً ان لكل امة فتنة و فتنة امتی المال رواه الترمذی و در حدیث ابی هریره آمده قال قال رسول الله صلعم من طلب الدنيا حلالا استعفا فاعن المسئلة وسعيا على اهله و تعطفاً على جاره لقي الله تعالى يوم القيامة و وجهه مثل القمر ليلة البدر و من طلب الدنيا حلالا مكاثرا مفاخر امرا ئيا لقي الله وهو عليه غضبان رواه البيهقي في شعب الايمان و ابو نعیم في الحلیة و شک نیست که اگر استعفاف از سسله و سعی بر اهل نمی بود این همه در کارند استیم اخلاف ما را نیز زیبا آنست که طلب فرید دنیا نکنند و کفاف را اگر بی گرا هست و حرمت میسر آید غنیمت بارده انکارند و قلت مال را سبب حسن مال شناسند زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در هزار و اندکی از بسیار باشد که بغیر و مال از جا زبسته

باده نوشیدن و هشیار نشستن سهل است	اگر بدولت رسی و مست نگردی مری
-----------------------------------	-------------------------------

آفتابی که در دولت و حکومت ست عشر عشیر آن در فقر نیست از آنجمله یکی حب و مح و بغض ذمست مردم در مواجبه چیزی میگویند و در غیبت چیزی دیگر غایت ابلهی باشد که مح اینان با وزن نهاده آید یا از ذم غائبانه ایشان رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرج و طرح زاید مارا گوش برین بزه سرانی مردم نیست اما گاهی مصلحت تقضی سکوت بر سمع خراشی میشود چه می باید

کرد باری احمد که هیچگاه فربهی نفس باین ستایش حاصل نشد و شنیدن
 ذم مردم نسبت خود خلشی در خاطر و فکر از آلت آن از خویش و این دل گرفت
 و با بجمله این شستی از مال که فراهم آمده آنچه از آن بعد از بذل تا مرگ ما بماند
 در آن حصص هر سه فرزندان بموجب فریضه عاده مقرر داشته ایم با سهام هر دو
 زوج باین تفصیل مسئله ۸۰ ابن ابن بنت زوج زوج اول
 منطوق کریمه لذلک مثل حظ الانثیین است و آخر منطوق این آیه عظیمه
 فان کان لکم ولد فلهن النعم مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر مارا و
 اولاد او را با وجود اخلاف ما خود حق درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلك
 ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو يرثها ان لم يكن لها ولد
 و فرضا اگر یکی از هر دو زوج بخش خود نستاند و بگیرد بلکه با و لا خود در شکل فریضه
 این چنین باشد مسئله ۱۴ زوجه ابن ابن بنت و همچنین اگر از هر دو
 از وراج یکی سهم خود بدیگری بخشد پس قیمت فریضه چنین می تواند شد مسئله ۲۰
 زوجه ابن ابن بنت لکن آنچه زودتر بنحاط میرسد صورت نخستین
 والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضار
 این فریضه عاده بتقصیری از خود رضی نگردند و باین ر بگذرد و در ورطه هلاک
 دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در اد کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
 این همه اوج و موج طفیل همت و محبت اوست و منت های بسیار از وی
 برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نمیتوان کرد و می باید دانست که آنچه نزد
 ماست همه بخشیده اوست و این همه بخشش بابی سابقه که ام استحقاق

از جانب اول بوده چه

تو دادی همه چیز من چیز تست	نیاوردم از خانه چیزی نخست
----------------------------	---------------------------

والحمد لله تعالی که مهر ستمی ادا کردیم و نفقه در هر ماه میدهم آنچه باقی است
 همین سهم فرضیه است و معذک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان
 نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فرضیه ستانند باید که انقباضی از آن بجا
 شما راه نیابد و متوکل علی الله شما از همه دست بشوید که مظلوم بودن بهتر
 از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال تقضی این معامله نیست و بر شما باد که
 کسب معیشت بپا مردی دست خودش بکنید و تا توانید بر جا گیر و تا نکار حاضر
 مطمئن نبوده نوکرمی را بر چنین گدازان تقدم دهید تا در نظر خلق خوار و زرد
 خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه داشتند نه بسپرد و باید که شما را
 با هیچکس کینه در خاطر نبود و از طرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مؤمن
 همین است و اطاعت امر را واجب است در هر عمر و سیر و نشط و مکروه و مدام که
 ناز سبک دارند و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگر است و راه و رسم
 ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر یکی دیگر یکی را با آخرناستی
 نیست و جنس امارت مغایر جنس جمع بنی آدم است چنانکه سعدی گفته بسلاهی
 بر نخند و بدشنامی خلعت دهند رخ در خاطر ایشان جز بمحبت در رضای ایشان
 و تقدیم مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی نهد
 و با بجملة شارع علیه السلام فرضیه عاده را قسیم آیه محکم و سنت قائم گردانید
 چنانکه در حدیث ابن عمر و نزد ابوداؤد و ابن ماجه وارد است و گذشته و تعلیم

آن تحریر فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی هریره آمده تعلوا القرآن و علموا
الناس رواه الترمذی و لکن درین امت تعالی آن از عمر دراز چنان برافزوده که گویا شیخ فسوح
ست و دانشگاهانش قلیل علماش اقل قلیل و این نیست مگر یکی از اشراط ساعت و امارات
قیامت پس بر شما باد که تعالی این فرضیه در خانه خود همیشه دستور دارید و هرگز تعلم
آن فرو نگذارید که موجب رخنه در دین و فساد در دنیا است و سبب اضاعت حقوق
بسیاری از عباد و حرمان اهل استحقاق از سهام فرضیه است و مواخذة آن سخت
و تجاوز ازین عقبه کوه جزر کیسه ایمان بخدا و روز آخرت دارد نمی تواند آمد و درین
علم که عبارت از فرضیه عادله است رسائل و سائل بسیار فراهم کرده اند اما آنچه درخور دستک باشد
جز آنچه در کتب فقه سنت است و در کتاب و حدیث آمده دیگر نیست و فرض ثابت از
کتاب و سنت در روضه ندیه و نیل الاوطار مذکور است و در ماوراء آن اجتهاد فیزی
اجتهاد است که کجیل نظیر بر نظیر و بنظر در منصوصات متفق علیها نزد ترسید امی تواند
آورد قدری استفرغ جمدان دران در کار است پس بس سوم از اسباب ظاهری
کتابخانه بسبب نفیس است که بعد جانکاهی و زرافشانی بدست آورده ایم و قدر
و قیمت آن نمیداند مگر بهر که علم علما و اکمل اتقیا و افضل محققین و اتقن مؤسین باشد
و اغراین کتب مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی است
شعرا مثل فالاضل و این کتابها را از بلاد و در دست عرب و عجم بهم رسانیده ایم
و در دستی جلوه و وقایه آن مصارف گرانمایه را متحمل شده و بعضی کتب را بقیه می باری
کرده ایم که همت احدی بدان نمی گراید و بعضی نوشته دست پدر عالی قدر رحمه الله
بوده و بر بعضی دستخط اصحاب تالیف و دیگر شیوخ مسلم الثبوت است و اکثر مطبوع

و اما ولد صلاح پس از شمایان و خواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل سسمی در
 آخر ناز پنجگانه فراموش نکنید و پیوسته چنانکه ما از برای والدین خود و شما دعای
 مغفرت میکنیم شما از برای ما میکرده باشید و اگر زیاده توانید بوالله اعفرب و
 لوالدی و لمن توالدا و ارحمهم کما ربی فی صغیر الخ اقتصار نمودن بسندست و همیشه
 از خدا ترسان و امیدوار بوده در اصلاح خود و اولاد خود بکوشید و یک لحظه از دعا و
 سؤال از حضرت خداوندی بحالت عظمت و عمت رحمت غفلت نورزید که ما را
 آنچه میرشده و نصیب آمده همه از آثار اجابت دعاست و محرومی از دعای خدا در
 خلوت و جلوت یکی حرمان عظیم از جمله سعادات دایرین و برکات نشأتین است و بر تائید
 اجابت یاس بهر ساندن نشان کفران است ممکن نیست که دعا پذیرا نشود الا لا بد است
 در آن از حضور خاطر و اخلاص توادد و الحاح در مسئله و درین باب کتاباست که در آن
 جمله آداب و واجبات ادعیه ذکر کرده اند و معلوم شما باد که قسمت اکثرت و اموال
 و کتب تا ممکن است در حیات خود نموده بشما تفویض مینمائیم ان شاء الله تعالی تا بعد
 از اوقتی مر شما را روی ندهد و زاعی با خواهر و برادر در میان نیاید و همچنین ما نیز از این
 تسویه و ریهات و عطا یا ملحوظ نظر است و در هر چه قصوری براه بشریت رود و
 باقی ماند و نش بجز آن شرع بلا روی و رعایت احدی و بلا خصوصیت با هم شما
 است تا دمه ما به وجه از انواع مظالم خویش و بیگانه بری باشد و الحمد لله تعالی
 که نزد ما از امانات و ودائع و قرض و وام و دیگر حقوق انام چیزی موجود و
 واجب الا و بر ذمه ما نیست که درباره آن وصیتی کنیم آنچه هست همین چیز است
 که کشف حقیقت آن کردیم و آنچه درین چنین نگارش بیاد آمد نوشتم و از او تعالی

درازی عمر شما هر سه در مضیقات و سببانه بابرکت در ذات و مال و علم و دولت و کمال
و حسن عاقبت و خیریت مآل بدل میجواییم و هر دم دعای این خیر بار زبان داریم و ما
را معلوم نیست که دعای از وی تعالی کرده باشیم که قبول نشده پس امید قوی است
که این ادعیه که از برای شما میکنیم هم با جابت رسد ان شاء الله تعالی ع
این دعا از من و از جمله جهان آمین باد —

وصیت دیگر که تعلق بولادت و مرگ ما دارد آنست که دیروز که از صد نیزه
به جرت چهل و هشت سال گزشته بود روح علویم با کالبد خاکی پیوند گرفت و در تن
ساگی سایه پدراز سر برخواست در کنار مهر مادر و مهربان پرورش یافتیم و قریب زاده شو
در طلب علم برآمده جاده سیاحت چند بلده سپردیم و بعربست ساگی در تلاش معاش برآیدیم
و از سی و پویه ماهوار بشا بره هشت هزار و سه صد و سی و سه و پویه ماهوار بلکه قدری
زائد ترقی گرفتیم و آنچه هرگز استحقاق آن نظر بحالات دنیا و ابناء دنیا نداشتیم محض
بفضل خدای تعالی بدست آوردیم اینست حال بدایت و نهایت ما و در انامی این
هر دو حالت آنچه از آفات فاقه کشی و خوف هلاک در زمانه گذر بهند و امیدستی و عجز از
هر کار و عدم قدرت بر روزگار و عدم نصرت از ابناء جنس دیدیم و بدشتیم دهستانی
بس دور و درازست و هرگز منت کش احدی از هیچشان نشدیم و با هر کس از مردم
زمانه خواه دوست باشند یا دشمن مهاکمن سلوک مسلک خلق و احسان نمودیم معذرا
از یگمان الاما شایسته تعالی اخلاص در مودت و طمانینتی در مصاحبت نمی یابیم که
هست در بندگانش و خود غرضی خویش هست و در ظاهر شاکر و در باطن شاکلی و در
برآمد کار خود خلاف نص الامر و درون شاد و در بیرون باکی درین زمانه که از صد

سیزدهم سال باقی است و حیات فانی مرا مر حله چهل و هشت سال گزشته معلوم نیست
 که از انعام استعار چند نفس در گزرت و با فردای رحیل چند منزل در پیش و انچه بر
 عمر میگذرد خواب در پی بیداری است و خجالت گناهان و نداشت بزه کاری عباد
 در پی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم که دنیا را از برای ما حجاب آخرت نگرداند
 بلکه فرزعه مغفرت سازد و قید این جامی را سبب آزادی آنجا کند و دیگه وعده مؤخر
 بر سر وقت گزرنماید زبان و دل را بکلمه طیبیه شهادت گویان و تحفه آخریوم از ایام
 دنیا فرماید و بر رفیق اعلی رساند در حدیث عباد بن صامت رضی الله تعالی عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله حرم الله عليه النار رواه مسلم وعن عثمان رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
 الله عليه واله وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم ايضا
 وعن جابر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثنتان
 موجبتان قال رجل يا رسول الله ما الموجبتان قال من مات يشرك بالله شيئا دخل
 النار ومن مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة اخرجه مسلم والترمذي و
 خود در تمام عمر خویش شرکی و بدعتی نکرده ایم و از دیگری بر آن راضی نشده و اگر
 در علم آتی قصوری در علم و فتوری در عمل رفته باشد بزر دل و زبان از ان توبه میکنیم
 و او تعالی ثواب و رحیم است این است مرحومه را بر خطا و نسیان و اگر اوهام و خنده غیر ما
 و محبتی که در جان از اسلام و ایمان و احسان و خلاوتی که از ان در مذاق باطن می یابیم
 خدا آگاه است که چون و چندان است گو ظاهر حال مجبوری و معذوری بنابر موانع خارجی
 مساعدت و تصدیق آن کند و در چشم ظاهر بنیان جلوه دروغ و لاف زنی دهد

هر کسی در وطن خود شد یار من | از درون من نجست اسرار من

ولنعم ما قیل

مردم اندر حسرت نسیم دست | اینکه می گویم بخت در فهم تست

و از جمله نعم الهی برین پیچیده تر کس می پرسد کی آنست که آنچه در شرع حرام یا کبیره یا مکروه یا ناجائزست در ارتکاب آن میلی در خود و جبلت نمی یابد و هر چه حلال طیب و مستحب و مندوب است همه با طبع فطره مرغوب دل ماست اگر چه ابتلاء و استحسان با اول نزدیک و از ثانی دور باشیم آنست که گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلاث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لا یحبه الله و من یکره ان یعوذ فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه باجماع مسلمانان اضرأ ست که این هر سه صفت در خود و همسران و تالذتی از ایمان ر بوده باشد اثر صفت اول آنست که در برابر حکم خدا و رسول حکم احدی را ترجیح و تقدیم ننهد اگر چه اگر کبر و علم علما و امامان و شیخ مشایخ و ابوالآبار بود و این حاصل نمی شود مگر با تباع کتاب و سنت و ترک تقلید احاد است و اثر صفت دوم آنست که آدمی روز قیامت بمراد و ست خود باشد و در سایه عرش بود حدیث المرء مع من احب و آنچه درین معنی دلالت دارد بر آن و محبتی که مسلم مؤمن را با اصحاب و عترت و دیگر ائمه و صلحا و اولیا و علمای شایسته مدح و ثنوی از همین جنس است پس کیسه بدلی آشفته محبت خداست و بجان شیفته مودت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی چه می توان گفت و الذین امنوا اشد حبا لله و اتبعونی یحببکم الله و اثر صفت سوم آنست که اگر

تمام دنیا در امن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان شود و بگیتی دیگر گراید پس
 از فی سبیل از وی بسوی آن بوجو زرسد بلکه اگر نکره شود تا بهم دل برگ نهد و از تحریف
 بزرگتر دوا اینجا استخوان قوت و ضعف ایمان بر وجه خوب دست بهم میدهد در حدیث عمار
 بن عبدالمطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذاق طعم الايمان
 من رضى بالله ربا وبالاسلام ديناً وبمحمد رسولا و آية مسلم وابوذر رضی الله تعالی عنه
 گفته ایت النبى صلی الله علیه و آله و سلم و علیه ثوب ابيض و هو ناکم ثم اتيته و
 قد استيقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة
 قلت وان زني وان سرق قال وان زني وان سرق قلت وان زني وان سرق
 قال وان زني وان سرق قلت وان زني وان سرق قال وان زني وان سرق
 علي رغم انف ابی ذر و کان ابو ذر اذا حدث بهذا قال وان رغم انف ابی ذر متفق
 علیه و در حدیث عبا و بن صامت آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله وان عيسى
 عبد الله الى قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة على ما كان من العمل
 متفق علیه ای حسنا كان او سيئا قليلا كان او كثيرا و معا و بن جبل رضی الله تعالی عنه
 گفته قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مفاتيح الجنة شهادة ان لا اله
 الا الله رواه احمد و بخاری و ترجمه باب زیاده کرده قال و هب بن منبه ليس مفتاح
 الاوله انسان فان جئت بمفتاح له انسان فتم لك والا لم يفتح لك و نیز در حدیث
 معاذ است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را میفرمود من لقي الله
 لا يشرك به شيئا ويصلي الخمس ويصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشرهم يا

رسول الله قال دعهم يعملوا رواه احمد و بالجمله اصل نجات در قول باین مقاله
 طیبست و عمل صالح معداوست و کمال اسلام بعمل باشد و مرگ بر آن سبب مغفرت
 ذنوب و موجب دخول در جنت است اما تنالله تعالی و اخلافا علی ذلك و چون
 امر ناگزیر پیش آید باید که مراتب تجنیز و تکفین و غسل و دفن را بر وجه سنت صحیح
 مستفیضه ادا کنند و نماز جنازه بجماعت کشیه و امام صلح بجا آرند و بعد از تکبیر
 اولی سوره فاتحه بخوانند و بعد از مردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند
 و کردن ندهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده از سه روز ماتم کردن
 جایز نداشته بلکه حرام ساخته است و از گریه و زاری خود را باز دارند و زنان خانه را
 از ان منع بلیغ نمایند این بنده در حالت حیات خود باین چیزها رضاداده و با اختیار خود
 احدی را کردن نداده و خود بحمد تعالی در خاندان ماسمی از رسوم جاهلیت که شرع
 بمنع از ان وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهل و نوحان همه بدعت و ظلمت و
 ضلالت و مصیبت بحت است را نه از ان کتاب و سنت استشمام نمی توان کرد و گاهی
 در خاندان مانده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه از مال حلال
 با خفا مضائقه ندارد و در بعض اخبار آمده است در قبر همچو غریق متغوص است انتظار بیکشد
 دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بوی ملحق گیرد و در کتاب تار التکلیف شرح
 ابیات التبتیت مسئله چنین مانیکه از زنده بمرده میرسد و از سنت صحیح و اوده شرعی
 تعلیه ثابت است نوشته ایم و هم وصیتی مختصر در آنجا تحریر ساخته آنرا در نظر آورده اند
 ممکن باشد بجا آرند و آنچه نتوانند ترک دهند و بنا کنند بر گور و گنج کردن آن
 انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده بر

یک شبر موجب لغت خدا و رسول است هرگز چیزی ازین بنا باید کرد این سوم
 را جمله صوفیه و سفاه اهل دول برآورده اند در شرع شریف اثری و عینی
 از آن نیست و بعد از آنکه شمار اطلاع بر مولفات مادر حیات ما حاصل گردد خود
 حاجت و صحت باین چیز نیست زیرا که در جمله ابواب عبادت و معاملات که متعلق
 بحیات و ممات است احکام سنت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحسین
 نموده ایم و آنچه هر فرد بشر را از زمره اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
 بوده است کشف و تبیین آن بر طریق لائق و بسط فائق پرداخته ایم و لکن در اینجا
 مقصود تنبییه است بر بعضی آن امور باحواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
 از ما برابر و خواهر چنان باشد که روح ما را الکی نرسد و در حال سیر و عسر نشاط
 و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگرست و در حفظ
 آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد بهر گره باشید

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	وگر عضو ما را نماند ترا

و چون این معامله با عامه مؤمنین ما مورد باست با عذر که از یک مادر و پدر
 باشند چه رسد و مراد مادر مردن آنست که مرگ در یکی از دو حرم محترم پیش آید
 و اجل محتوم و قضاء مبرم همانجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سرزمین
 باشد در جایی تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید کرد
 که تنها بودن سائر ترست از برای ذنوب یا در همسایگی کسی باید گزاشت که
 صلاح حال و مال او متفق علیه جمعی از مسلمانان بی خل و غش باشد زیرا که چو

صلحاء و حیات و ممات هر دو خوب است و گویا خام بی رونقی که کسی آنرا نشناسد
 و از قبور عامه مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد و گاه گاه برقی از برای
 زیارت آمدن و لقا تحفه و دعایا و نمودن موقوف بر توفیق و بهمت و تعهد شهادت
 و یکی از انوار صله رحمت است که بعد از فوت و موت موجب انس و رفیع دشت باشد
 از خاطر که با شما الفتی بسیار دارد و آینده آنچه مقدر است پیش آید چون مرگ
 وقتی معین نیست و فرقی در جهان و پیرنی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
 پس یادداشتن آن با ذم لذات باشد و معلوم نیست که پیغام اجل در کدام وقت از
 عمر شب یا روز میرسد و بکدام پنج روان از تن روان می شود و هر دمی که از ما
 میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را با اوقات مرگ نزدیکی می سازد پس ناگزیر است
 که این وصایا نوشته پیش ما و شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
 تا هر که بر امضای آن قدرت یا بد بذاته یا بغیره کوتاهی را در آن روان دارد و بیاید
 شما و باید کسانیکه ایشان را درین کار دخل باشد بدو ذمه ما و شما و ذمه
 خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه است بنده را با بخت و اتفاق و قدر
 و قضایه نیست و تکلیف شرع از بیچاره مرده و سگین میت مرتفع و وبال
 تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصبیت خود را
 جلوه اظهار نمیشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما
 اثمه علی الذین یبدلونه و بالله التوفیق

تنبیه

اینست بیان فصاحت و وصایا و خلاصه قول این مزایا آنست که وصیت گاه

واجب است و گاه مندوب و گاه مکروه و گاه حرام و ثبوت مال جائز و کم از
 ثلث اولی تر و نخستین وصیت مباحی و لا دمازیستین بر اسلام و مردن بر اوست
 و نگزیدن دین دیگر بر ملت محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة و جنگل و ن بکتاب غریز
 و سنت مطهره و اعتقاد و عمل و اثبات حق بر خلق و بیعت نکردن با شایخ این زمان
 و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر بر مقدار امکان که منجر بفساد و زیان
 مال و جان نشود و لعنف در ترک فرائض و از کتاب کبائر و اکفای نمودن و مسائل
 مختلف فیها قیاد یا حدیثا بر رسانیدن آیت و حدیث و ارد در آن باب و اعتقاد
 نیک داشتن در حق صحابه و معترت و التزام نمودن مذاهب اهل سنت و جماعت و
 اصحاب اثر و حقارت دنیا و قرب موت در نظر آوردن و مرگ را بسیار یاد
 کردن و اعتماد نمودن بر مال و جاه و دل در آن نه بستن و بر مقدار کفاف قناعت
 فرمودن و کسب معیشت و نفقه از برای خود و اهل و عیال خویش کردن و اموال
 نگرفتن و از کسی چیزی نخواستن و در انفاق و عسر و سیر جاده اقتضا و پیمودن
 و بر اقبال دنیا خوشدل نشدن و بر اذبارش رنج نبردن و در همه حال راضی
 بودن بخدا و در طلب علم از تیر دل کوشیدن و بموجب آن تا امکان و دسترس
 کار بند شدن و تحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب و رساله دانشمندی
 و اسجد العلوم مرقوم است نمودن و در حصص بعض فقر که قناعت و بقا و انسلخ را اهل
 مطلوب نشان میدهند نیفتادن و ظاهرو باطن و صورت و معنی و اندرون
 و برون و نهان و آشکار خود را بر زیور واضح سنت مطهره و کتاب غریز و
 ظاهر نظم این هر دو اصل تحصیل آراستن و پیراستن و از مسئله وحدت وجود و

و شهود و دقائق این اه و نحو آن جدا ماندن و سکوت نمودن و عربیت نسب و
 عربیت لسان و اتصال تخمه را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فتح خود داشتن
 و در حفظ آن کوشیدن و تا ارکان آنرا از دست ندادن و صحت نسب را در پدران
 مقصود شناختن و در کفایت اسلام و حسن عادات و سیر را مقدم نمودن و در مهر و
 صدق و کاین پسران و دختران و زنان خاندان خود مها اکمن قلمت و کمی کردن
 و در سرور و شویون و ماتم و شادی اسراف مال و متاع ننمودن و کجای ثانی بیوگان
 را رواج دادن و با هیچ کس از اهل علم و عمل و انبای دنیا و امری از امور دین
 و دنیا بحث علم و عمل ننمودن و طرف نشدن و دشمنی نکردن و از تبس احوال
 فرزندان عصر شکم پوشیدن و با کسی کاری نداشتن و از مواقع جنگ و جدل و رتر
 گریختن و از شرکت و رفتن و آفات حکام و جمله انام از خاص و عام خود در جدا
 داشتن و آنچه ناگهان بدون دخل و احتمال خود برسد و ابتلا بدان خدا نخواسته و
 دهر بر آن صابر و شکیدبا ماندن و از او سبحانه و تعالی و غلا و ملا در هر لحظه و لحظه دعای
 حفظ و حصول از شر و آفات زمان و اعدا نمودن و سلام جناب نبوت صلی الله علیه
 و آله و سلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر دریافت زمان نجات
 رسانیدن و مصلحت دین را در هر مقام و در هر حال بر مصلحت دنیا و می تقسیم
 بخشیدن و با وابستگان خود از خشم و خمد و فرزندوزن و کنیز و غلام و اجاب
 و اصحاب شیوه حسن معاشرت گزیدن و با دوستان تبیطف و با دشمنان بهدارا
 پیش آمدن و علم آداب و اخلاق را از دو این صفت اسلام حاصل نمودن و بعد
 از مرگ با تقسیم حصص در جاهل و موجوده از کتب و مکان و جز آن بموجب الفطر

الله سبحانه ودر آن اهل انوعی وضرر وضرار واطلاف حقوقی یکدیگر روا داشتند
 وایراد وخواهر خود را مورد این مطابق شرع شریف معاونا و موافق بودند
 و تراعی بر سر دنیا و تسلع آن با هم برانگیختند و تا توانستن جان پاک را بکلمه طبع
 ختم نمودن و لا اله الا الله گویان از دنیا بسوی آخرت سفر کردند و لا تموتن
 الا و انتم مسلمون را هر دم نصب العین داشتند و بعد از امرانگزیرا بدها و صدقه
 یا آوردن و در کفن و دفن با بموجب سنت مطهره در هر نقیره و قطعه کار بستن و
 کفنه و منصفه بران بنیاد ساختن و سازنده را بر شمع ما زین امور آگاهانیدن از
 رسوم جا بهیست که او ایلا و فریاد بر آوردن و مانند آن باشد هیچ رسمی بجا نیارود
 و مقدار یک ذره خلاف کتاب و سنت در موات و حیات ما و خود را روا داشتند
 و تفصیل این مجملات پیش از حادثه مرگ و ذائقه موت ما زین وصایا جستند آنرا
 در خاطر داشتند تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بمان نیاید و مها امكن
 و حتی الوسع و را مثال مطالب این رساله بجان و دل کوشیدن تا دانه ما و شما هر دو
 در هر دو سرای پاک گردد و باز پرسی و خلاف و صیتی ما زین وصایا دانگیه حال مال نشود
 و بالله التوفیق و هو المستعان و علیه التکلیل

خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

ترجمه خودم که محتوی بر حال ولادت و یتیم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
 ممالک هند و عرب و جز آن از دیگر ماجریات است اولاد در خطه و آسایا در تخاف النبلأ
 و ثامنا در شمع نجمن و را بجا در اسجد العلوم و خامسا در حفیظة القدس و سادسا

در ریاض المراتب و سابعاً در معجم بارد و ثانیاً در تلج کلل و ثالثاً در قصاص و حاشراً
و غیر آن باجمالی تفصیل نوشته ایم و ثلاثاً عشره کامله و تیزید الله فی الخلق ما یشاء
و ذکر نموده ایم که سال ولادت مادر دوازده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم
ماه جمادی الاولی است و در حین کتابت این عبارت سال پنجاهم شروع شده است

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنجاه روز در یابی
----------------------------	---------------------------

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان است و هر چه باشد امید از لطف
عام خالق انعام آنست که چنانکه از جمله حوادث و آفات زمانم تا امروز نگاه داشته
ست و این هیچگاه راه را در سایه عاطفت و ربوبیت خویش پرورده همچنان در
سائر عمر در صون و عون خود نگاه دارد و از مکاره اعداء و حساد دنیا و دین
عفو و عافیت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزندانید در اتحاف و جز آن
به چو فرغ نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه است و یکم ربیع سده دوازده
صد و هفتاد و هشت هجری است وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلده
بهوپال و این روزی است که در آن یونس بن متی علیه السلام متولد شده و فتح
غزوه اخزاب بر دست صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و این ماه
ماهی است که سراج نبوی صلعم در آن بوده و شداد کج و برادرشان نیم شب روز پنجشنبه
چهارم ربیع الآخر سده دوازده صد و هشتاد و سه در بلده حمیمه بهوپال علیه
لباس هستی پوشید و این تاریخ نیز موافق است با تواریخ مؤالیه بسیاری از کسب
مشایخ و امار چنانکه از نظر در کتب سیر و اضمح می شود و ولادت خواهر شما است در
هفتم ربیع الاول روز دوشنبه نیم شب در دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق افتاده

و خداوندش بر وفق سنت معظمه روز دوشنبه چهارم بیج الثانی در ۱۲۹۹ هجری مسجد
 حاجی صاحب زریه موتی محل بحضور اعیان و اکابر ریاست از اخوان و ارکان دولت
 بولایت جدا در جمعی شهاب جناب مدار الممام صاحب بهادر نائب ریاست محمد جمال الدین خان
 دهلوی صدیقی عاقلان هم اندر تعالی بشهادت برادران اخیا فی شهاب محمد سحر و محمد
 بعد از نماز و گریه بین العصر و المغرب بوقوع آمده و مولوی عبدالقیوم فرزند مولوی
 عبدالحی مرحوم خطبه خواندند و دستها بدعا بلند شد و رسمی از رسوم بدعت بیان
 نیامد و تسبیح و این تاریخها در کتاب اتحاف و رساله فرخ نامی و جز آن بکرات و مرتا
 نوشته شده و درینو لاکه دهم جادوی الاولی ۱۲۹۹ هجری ست عقود مست آموذها
 هر دو برابر در قصبه بسوه ضلع فتحپور که میان آله آباد و کانپور واقع است بنجانب
 حیدر علی صاحب که از پنجابی سادات قریه یعنی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان اعیان
 ریاست بحضور اهل علم و قرابت از اهل صهر میان عصر و مغرب بخطبه خواندن سید پاک
 و عالم و ذک عبدالسلام نقشبندی صاحب هم اندر تعالی دست بهم داد و دوش از بار ادا
 این مفروض یکسار گردید و سد الحمد باریک الله لکما و علیکما و فیکما و اخرج
 منکما اکثر الطیب و از برای هر یکی از شما و خواهر شما اقطاع جدا گانه از ریاست
 و تیول مستقل از و الیه دولت حفظها الله تعالی مقررست خواهر شما سالانه جایگز
 شش هزار روپیه می یابد و شما هر دو سالانه دوازده دوازده هزار روپیه میستانید
 و بید الله فی الخلق ما یتشاء و نظر مرحمت مادر مهربان و لینیغت شما و اب و پسران
 حفظها الله و سلم و تر از ترقیات شماست و این همه که از دست مکرمت و احسانش
 شما بگمان رسیده و برسد بدون استحقاق و قبل از سابقه کدام خدمت است پس

بر شما باو که شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته و سپاس احسان این نعم مجازی دات
دولته در بیج حال از دل فراموش نکنید که هر که شکر مردم نکرد و می شکر خدا نکرد
و ادای شکر محسن صید فرید و قید عبیدست و کفران نعمت ولی نعمت مستجب عذاب
شدید پس آیه کریمه اعلموا ان داؤد شکرا و قلیل من عبادی الشکور را نصب
خود داشته قیام یوم یوظا کف خدمت محسن بجان دل در حضور و غیبت فرض عین بشاید
و همواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید

سنت منته که خدمت سلطان همی کنم	سنت شناس ازو که بخدمت بداشت است
--------------------------------	---------------------------------

محبت طبعی و شرعی که بوجه اتحاد کرم دوم ما را با شماست مقتضی آنست که چنانکه دین
پسینجی سر در بند حیات ستار جدائی خود از شما و جدائی شما از خود نمی پسندیم و در
یک شهر و یک محله و یک خانه روز را شب می آریم همچنان در در آخرت که حسن را
آنجا از برای اهل تقوی جاگزین یک منزل و نزیل یک محل باشیم آن منزل
که اوست منطوق کریمیان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس و من نزلت کنز نول درین منزل و قفول باین محل نه با اختیار راست و نه
دست قدرت شما اینقدر است که هر که شرک کرده و آلوده چرک بدعت نشانه
دل بکلمه طبعیه گردیده و تادسگاه خویش در اعمال صامحه کشیده و خلوص صواب
و دثار خود ساخته و زبان را با ستغفار و درود و تلاوت کتاب محبوب دار بسته و جان
و اعضا را از کبائر و مملکات و موبقات برکبران داشته و جان و تن را وقف مرضیات
الهی و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تحصیل ملکات بنحیات ساخته
و از زای و تقلیدات رجال و قیل و قال اجیال و اقوال که جهانی از عمر در آن

اگر قرار است دور داشته و با حق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمه عمر و کلام
 او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده است امید است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم باذن رب لغت جل مجدله لب شفاعت وی کشاید
 و او تعالی که ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است بر رحمت و مغفرت گراید و عفو و
 آمرزش فرماید و ما ذلک علی الله بعزيز و اولاد صالح را با آبار آنا یکجا فرماید کند
 در آخر کتاب شیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام فصلی مرقوم است که در آن ذکر
 مستحقین شجارت بخت بوده و آنچه ملائم این حال و مناسب این مآل است در اینجا
 بسین گشته پس بر شما باد که در آن نگاه غائر کنید و حتی الوسع خود را بآن اوصاف
 متصف سازید تا الحاق ذریت بآبار بنا بر اتحاد در وصف ایمان و تقوی و عمل
 جمیل و نیت صالح صورت بر بندد این حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امید آ
 ریای بآبار کرام و سلف عظام خوشیم اگر چه در عمل قاصریم و قصور واضح داریم
 و عاقل خود که ام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاه بی مقابل
 این نمی نیارد اما او سبحانه و تعالی در کتاب غفر فرموده الذین امنوا و اتبعوا
 منکم اهل البیت و ما التناهم من عملهم من شیء و احب
 و یعولون و تر از خالق نیست و من اصدق من الله قیلا و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ارشاد کرده المؤمن مع من احب و انت مع من احببت و وی علیه السلام
 صادق مصدق است و درین باب حدیثهاست که دلالت میکند بر معیت و رفاقت
 محب با محبوب اگر چه در عمل بر تبه او نرسیده باشد و محبت مسلم مؤمن با خدا و
 رسول خدا و یاران و عترت و ذریت و اهل بیت و از واج رسالت و جمله حدیث و

نقله روایت و اتباع اوز اهل علم و صلاح و احسان و جمیع سلف است و این ملت
 و مجتهدین دین و محدثین این چنینی است که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
 غنا و تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی از ازل از ازل
 محروم و اعحی ساخته باشد و نفوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زاده دیگر
 باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
 خصال موجب ظلال عرش ذوالجلال است و این خصال را بر وجه بسط در آخر
 کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر چه را در مغفرت ذنوب متقدمه متاخره
 دخل است آنرا بدان نظم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال و تکمیل
 این قال و حال چیست و چا لاک باشید و چندان کشش و کوشش کنید که فردا
 همراه آبار کرام و اهل بیت عظام و اولیاء عالی مقام و محدثین فحام در یک
 منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع او
 بالاحسان شرمند و خجل نگرید و بدید حیف باشد که از نسل شریف نبوی شمرده شوید
 و فردی از افراد عترت طاهره و ذریه مطهره نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طریقه
 رسالت ماشی و سائر گردیم و غیر سنت مطهره نبوت را که عصای محمد شین و جبا عنده
 آثار بین حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار سخت و خفایا کجا فراهم کرده اند
 و بار منت لاتعد و لا تحصى بر قباب احم اسلام نناده اند و راه هدایت تمام و ارشاد عام
 بتمام انام از خاص عام و انوده دیانت خود سازیم و برگشته زید و عمر و از صراط مستقیم
 مصطفوی و اتباع هدی و یوم نبوی تفریح نایم خوشی و ناخوشی انبار جنس با چیزی
 نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق و قهی ندارد و آنچه هست مستحظر و رضا

خدا و رسول اوست صلعم اهل دنیا را گاه اقبال دولت و گاه رسوم متعارف
 پگاه و بیگاه و گاه اندیشه زوال عزت و شمت و گاه خوف فقر و قلت و ذلت و گاه
 هوس نام آوری و شهرت و گاه قبول در نظر عام و خاص گاه تقرب بدرگاه امر
 و رؤسای ذی جاه و گاه مزید امتیاز و اعزاز در پیشمان و گاه موافقت با اهل شهر
 و محله و گاه مراقت با اهل قرابت و ائمال این خصوصیات و سباب حجاب راه نسبت
 و عائق طریق معرفت و حقیقت می شود و دین پرستان خدا شناس و اخلاص موزان
 سنت اقتباس ادر برابر آثار حق بر خلق و اختیار صواب بر خطا و تسک بجلال محرام
 بین و ترک مشتهیه این همه مواد فاسده لهو و لعب پیش نمی نماید و این حجب میوان
 در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی آرد و وزن پر کا هی نمی آرد و قل الله
 شود و رهرو فی خوض هم یلعبون پس سید از خلف ما بلکه تاسه است کسی است
 که سلف است و ائمه ملت را قد و گه گیرد و صدر اول و طراز نخستین را اسوه و آیین خود
 سازد و دنیا و مافیها را در برابر آن جفیه مردار شمارد و آخرت را در قیمت خرین نزد
 و معدن جوهر گیرد و این را فانی و آنرا باقی اعتماد کرده دمی از آن کتاب مارچ علیا
 و معارج حسنی و تحصیل ملکه موجب فردوس و مواد عفو و عافیت نیاساید و هما کن از
 دریافت مقامات احسان و تحصیل مراتب عرفان که عبارت از سلوک مسلک مشایخ اگر
 و محدثین عظام است بتقصیری از خود رضاند که در شناخت طریقت و حقیقت مغر
 شریعت و دیانت است پس نخستین مراحل اسلام طی کند بپستری مقاصد و شعب ایمان
 نیکتر و رز و سپس تکمیل مراتب احسان کند بعد از آن برین حالات استقامت نماید که این
 استمرار فوق کرامت است و یکی از عمده منازل یقین و مراحل دین متین است و حق تعالی

لا تأتأخبا بستره كنه يقين آيد و جان از تن بر کلمه طيبة شهادت بدر رود و بجای آنکه
 گریان آمده بود و بر این زلیسته خندان بسوی گلزار خبت خرامد و در جوار قوس
 و خطیره انس عند مليك مقتدر بيارم هذا والعبد الآن يسأل الله تعالى
 الذي لا اله الا هو الحليم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن خاتمه ويذيله
 من خير الدارين مرامه ويسدده في اقواله وافعاله ويباركه له وعليه في
 نفسه وجميع فعاله وخصاله وينزع حب الدنيا من قلبه وقالبه حتى ينظر
 الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق المعرفة وحقائق الطريقة اللهم اجذبني الى
 حنايك العلى جذبة يصحى عندها من سكر غرورة وافقر له خوذة يتخاضر
 بها عن حجاب المظلم وشروبه ولا تخرجه من هذا الدار الا بعد ان يسبح في
 بحار حبك ويغسل اذنان قلبه بمياه قرباك فانت اذا اشتت وضعت في
 القول والفعل سدا واذا اردت جعلت المرید مرادا

اذا كان هذا الدمع يجري صباية على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال هـ

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها
 وتلتذ منها بالحديث وقد جرى
 سواها وما طهرتها باملا مع
 حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الآخر هـ

الا ان وادى الجزع اضحى تراه
 وما ذاك الا ان هذا عشية
 من المسك كافورا واعواده رندا
 تمشت وجرت في جوانبه بردا

واقول هـ

انا راض بما قضی	واقف تحت حکمه
سائل ان افوز با	لخیر من حسن ختمه
وما احسن قول من قال ۵	
العفو یرجى من بنى آدم	فكيف لا یرجى من الرب
واقول عجیزا لهذا البيت ۵	
فانه اراف بی منهم	حسبی به حسب به حسبی
اللهم اهدنی فی من هدیته وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یدل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت نستغفرک وتوب الیک و	
صلی الله علی النبی وسلم	
بسم الله الرحمن الرحیم	
خاتمه طبع مع قطعه تاریخ از ناشر ماہر ناظم ساجد سلوی قاضی حکیم سید	
اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمہ الله تعالی	
کار کی کمی باید گرفت و شغلی کہ میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن و نبی را درود گفتن میتواند شد بدین شیوہ در ساختن و بدان کار پر و ختن از گرامی گوهران دودہ نبوت کہ رحمت جاوید بر آنان باد آموختہ ایم و از ہمدان بزم رسالت کہ خدای برتر از ایشان راضی باد بر گرفتہ خوشامدیکہ ہم ہی بنا	

برداشت و هم گام بر گام آنان گزاشت خود را سپاس گزاریم که دنیا را پوی
 این کاروانیم و در بهای مروری درین وادی بهر سو نگران بود که توفیق
 یابوری کند و اقبال رهبری هم بدین جستجو که باز نفیتم راه بجائی برده ایم
 و سر و برگ کی بگفت آورده همانا دانش سواد بایستی و بنیش نصاب کتابی
 پیشم نهاده اند و از حکمت آموز آینه‌ها نشانم داده که هم بران سوال کار بین
 باید ساخت و هم بدین دستور بنیانی دون میتوان پرداخت مجموعه و صایانیش
 ست موسوم به مقاله فیضیه فی الوصیة و النصیحة و فرهنگ کار دانی دانشوران
 حقیقت آئین ست بهم آورده اند و پیشه دانش پیشه آرسطوی سکندر سریر قلاطون
 روشن ضمیر بنیش نگاه بصیرت افروز دانش پایه حقیقت آموز کتاب آراخیسم
 نقاط محفل طرازش ریاضات جاده سپاهی تحقیق باده پالای تدقیق عدالت پژوه
 و الاشکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاوس عنان فریدون نشان جمشید رزم
 سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والا جاه امیر الملک نواب سید
 محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام له المحی و التفاحه ندانم این خسر و مند
 روشنندل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایه دارست که عطا نش بدین
 پایه و نوالش بدان مقدارست درین ایام سینت فرجام که دوره و ساد آرائی
 نونشاپه نوشیر و ان عدالت الفتوای سنجر امارت ست اعنی خبرت نشان خلوت
 نشین دولت قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
 توام جناب نواب شاه جهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور عظم طبقه
 اعلامی ستاره هند و تاج هندوستان در کسبه بهوپال دام لها العز و الاقبال

فرمان جناب مولف بطبع این همایون صحیفه از شگرفان کار آگاه عرقریزه بیا
بکار رفت تا باندک فرصت بدارت خان رفیع المکان فشتی احمد خان صاحب
صوفی عافاه الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزہت آباد اکبر آباد رونق
انطباع برگرفت

قطعه تاسیخ

شوکت جسم در مقام بازی زید
شتری باز هره توام آفرید
نقش توفیق سلیمانی و سید
کاتاب از خم افلاطون بکشد
ثابت و سیار از افلاک چید
از فلک عقد ثریا را خرید
دیدنیهای نهان بی پرده دید
نغمهای پر معانی را شنید
سایه شب زنده داران را رسید
زان همه سرمایه دینی برگزید
یوز نتوانست بر آهو دوید
پورستان مانده صد منزل بعید
در کند آوردن گره و آفرید
فتح باب گنج ناپید اکلید

داد حق نواب والا جاده را
از برای طالع او کرد گار
سر بهرش تار ساید از ورق
باده اشراق پا لود آنچنان
بر بابطر تا پاشد بشار
تا بسک نظم گوهر در کشد
زین ناستن کز حجابی بیش نیست
زین دف و نی کز درون آمدنی
تافت بروی آفتاب فیض حق
هر دو گیتی ارغوان آورد بخت
تا بخود رسم شبانی برگرفت
هفتخوان پیمای مردی کز رهش
تنگ سهراب افکنان لشکرش
یک اثر از جنبش ابروی اوست

حرف حرف دفتر یونان ثبت نقل برداران لفظش را مدام داد ترتیب وصیت نامه پند آموزانه آینهها نهاد هر چه با آن رفت ایما از خبر نغمه گفتاری که از راه خرد هرگز آتوق آید پیش رو	جز و جز و زنده و ستار ادرید برز با نهارفته اقوال سدید مغز از گفتار و انایان کشید از برای فهم رسم داد و دید هر چه فرمان کرد و فرقان حمید میتوان بروی اساس کار چید هرگز باشد رهنمون بخت سعید
--	--

سر بسر سربایه بنیش فزای
مصرع تار بخشش آوردم پدید

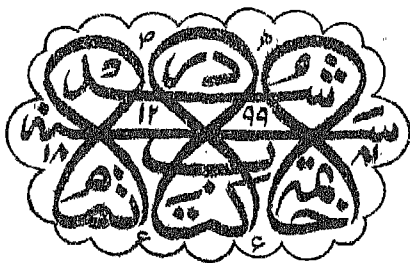
خاتمه کتاب مقاله فصیح از شاغرنازک خیال معنی
طهور نظیری نظیر افتخار الشعر افاض طلال نواب سید
به شهر میر سلیم الله هم این خرد و نه

که تا که عطانش بدین
که پیر و پادشاه آرائی

در معالمت شور و شین زینجا زو
که چین ناز به پیشانی تقاضا زو
می نشاط به پیرانه تو زو
که بند سحر بپای غرور عطا زو

فروغ انجمن معدلت امیر الملک
چنان بلند برآمد بنای همت او
چه یوسفی ست که دولت بخت خدایت
حضور همت او این ادب است ساکن را
خوشا کی که بمنجانه عنایت او
قبول عام اسیر بیان او ست بجا

<p> بدست او نبود کلک غبر چو چیت بلند بر دچنان شعله بصیرت را قدم گزاشت بمیدان شوکت انشا هزار زمره تازه و گریه بر لب برون ز فکر و در صورت وصیت را زهی کتاب که بعد از شنیدن و صفش خوشم که بر سر افواج جمل و بیاباکی سر بر سر قمش آنگنان بدل جا کرد بادۀ اشراق شکوه از عبارت اوست بر بابط نه صورت و هیچ دل نکند تا بسک نظم گوشت شک حال صورت او زین نمائش که حجابی بیش نیست زین دف و نی که درون آمد تافت بروی آفتاب فیض نهد گمته از سنا و آ </p>	<p> که کوس دولت و اقبال لفظ معنی زد که آتشی به نهانخانه مساند علم بعرصه مرد آزما می انشا زد نفس به پیچ و خم نغمه و صایا زد بنوک نشتر قدرت رگ پیولا زد سیکه حرف زد از عالم تمتا زد جنود شوکت میدان علم و تقوی زد که خمیه در طرف ساحت سودا زد هزار ناوک غم در دل متفنا زد ره تردد و غار تنگ ان لینا زد که رنگ روی پرچم پرگان بصفا زد طپانچه موج بروی غرور دریا زد که برق بخیر صدد و دمان عوی زد گلی ز گلشن توفیق حق تعالی زد که تیر بر بدنه ناوک سیجا زد </p>
---	---



ترجمہ حضرت مولف دام مجدہ حرہ

نخستین ترجمہ کہ حضرت ایشان نگاشته اند خاتمہ کتاب خطہ ست سیفر مایند
 ما انا بآء بهذا الوادی واول مدی لذلک الرقیق فی النادی بل علت بسنة
 الائمة الهدی و سلکت مسلک العلماء الثقات لآن کر ^{صورت} ^{از شنیدن و صدق} ^{میرفت} لازم ایشان درین عالم مظاهر و مبینات بر وی
^{۱۲۲۸} در بلد کربلا بی موطن اتم مغفرت تو اسکر اشدر پنهان جمل و بیابکی
 و آغا ز سال ششم خودش داعی جمل البیک اجابت ^{چنان} ^{از} ^{رأس} ^{علکم}
 در سیه در کانپور و نواح وطن و دہلی و سفر بہ پال و تحصیل علم حدیث از ابن سار
 قاضی محسن بن محمد سبغی انصاری یعنی و استحصاں سند از شیخ محمد یعقوب
 صاحب کلمی متوفی در مکہ مکرمہ روز جمعہ بست ششم ذی قعدہ ۱۲۳۸ فرمودہ
 و گفته تاریخ وفات ایشان کریمہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا یحزنون
 ست ثم قال و قدر زقت بحمدہ سبحانہ طبعاً سلجلاً اعوجاجہ فیہ
 و قلباً مستقیماً لانزعاجہ معہ احبا العلم و اہلیہ و علیہ جلیت و بعض
 الجہل و ذویہ و لہ خلقت و در اتحاف النبلا بشرح کتب تحصیلہ نام بنام
 و نشان بحث و مقام پرداختہ و اتصال اسانید بشانج کرام بیان نمودہ و نوشتہ
 کہ بعد از تحصیل علوم و حصول مرتبہ اجازت و روایت توفیق الہی دگیری
 کرد و در خدمت علم شریف حدیث در مقام استقامت نشاند و جز علم
 سنت از ہر ضائع و علوم بیگانگی دست بہم داد و طریقہ او در تالیف و تصنیف

نقل ترجمه عبارات قوم و رجوع بکلام المیه دین و اکابر عمیقین است و تخریج
 این مقام از فضول کلام و در باره مولفات زمان بدایت طلب علم نوشته که دل
 به هیچ کی زبان اضنی نیست زیرا که ضعیفاته القوی ظامیه الروی و اهیه العده
 کثیره العده دست الی قوله الحق خیر انکه ملکات می افزاید ساخته و پرداخته
 پیشین تقویم پاریه بنظر می آید سپهر بعض اشعار فارسی و ابیات عربی نتیجه
 فکر خود ایراد فرموده و قصه سفر حج در ۱۵ ساله بعبارت شیرین و اشارت
 نمکین تحریر کرده و این حکایت را هم بعبارت عربی در آخر رساله رحله اصدیق
 تحریر نموده و تلمذ خود با احاد و مخاد بیان فرموده یعنی نخستین شیخ ملت جناب
 رسول خداست صلعم که اسم سامی و نام ناعیش محمد است سپس محمد نام شافعی و
 احمد نام ابن جنبل بعده احمد نام ابن تیمیه و محمد نام ابن القیم عقب آن محمد نام
 صاحب سبل السلام و هم نام شیخ السنت شوکانی است باز احمد نام شاه ولی الله
 محدث دهلوی است و قس علی ذلک الا ما اشار اسد و درین کتاب بذکره تالیف
 تفسیر خود فتح البیان پرداخته و گفته

روز قیامت هر کسی در دست گیر دانا	من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن و نقل
----------------------------------	-------------------------------------

پس تربت و پنجم شعبان ۱۲۸۰ هـ را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست
 و ۱۲۸۱ هـ را تاریخ عقد ثانی خود را بار بیسه معظمه بهوپال نشان داده و از ۱۲۸۲ هـ
 مخاطب بمجتهد المعام و نیابت دوم ریاست شده و از غره صفر ۱۲۸۹ هـ بخطاب
 نوابی با جمله لوازم آن از اقطاع و شلک سلامی و استقبال و نذر خوان و ارکان
 ریاست و جزآن اعتبار انداخته و در آخر ترجمه مذکور نوشته که این همه عروج

منزلت در نظر من هیچ و پوچ می آید و بر دعای حسن خاتمه ختم سخن فرموده و در
 کتاب شمع انجمن بذكر اسفار خسته خود بجا و عرب و عجم پرور خسته و در کتاب بجزر العلوم گفته قد
 خسته الله بكمه الوافر لهذا العهد لا خستدین احكام الاسلام على الوجه المأثور عن السلف
 والسلف الكرام على نوعه يسبق اليه احد من علماء الديار الهند كية والله يختص برحمته من يشاء
 و در جز سوم از کتاب مذکور ترجمه جمعی از اکار علوم متداوله نگاشته و ترجمه پدر و برادر و بر
 پسرخود تحریر فرموده و زیر ترجمه خویش نوشته ام القی عصى النسيان والذرحال بحسب ما بهو بال من
 بلاد ما لولة الدکن فنزل بها نزول المطر على الامن واقام بها وتوطن واخذ الدار واسكن وتقول وتولد
 استوزر و ناب و آلف و صنف و عاد الى العمران بعد خراب كان فضل الله عليه عظيم الى قوله مع ما هو
 مبتلى به من سياسة الرياسة وفقد الحاجة ولا نصار وكثرة الاعداء الجاهلين والمرحوم من الله ان
 يجعله من قال فيهم وائتياه في الدنيا حسنة وانه في الآخرة لمن الصالحين بعده اسماء و سولات خود
 مرتباً و ذکر نموده و همچنین سیر و آسای آنها در آخر کتاب حضرات اجمالی پرور خسته و شمار آن بنصب و یک
 کتاب بابین مختصر و مطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبدالحمید خان و سید خیر الدین
 صدر ظم اسلامبول ابیام خود نقل فرموده و آید نشان مجیدی از بنی رانسان اوده تمانی
 اهل علم و مومنین شعر را بر حصول این مراتب علیه ذکر نموده و عقبات کتاب ابر ترجمه مستطاب
 نواب شاه جهان بکیم صاحب و الیه عالییه ریاست محمیمه فرموده و گفته ان زمانها هذا فاك السعاده
 و اوان ترقى العلوم و موتم المسرة لكل خادم و محمد و مکیف و شی ابر الهند و راس لرؤس قد قبل
 فی المثل السائر لا عطر احد عروس و در کتاب حظیره القدس جغرافیة بهر حال و قنوج نوشته و
 را تحقیق داده و هم در ریاض الطرائف بذكر این هر و ببلده پرور خسته و در تقصیر ترجمه خود
 نگاشته و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمه شریف اوجعی جم از اهل فضل و علم در ب

متعدد واولا كل وختيم وواوين مدونه نوشته اند از انجمله ترجمه ملخصه باول تفسير فتح ليبيا
 ست از سيد ابو الحسن والفقار احمد نقوي واز انجمله ترجمه شيخ عبد الرشيد شوياني ست ضمنا در
 رساله نزل من اتقى بكشف احوال المنتقى و مستقلا در كتاب قطر الصيب في ترجمه الامام ^{الطيب} الحلي
 ودر رساله مذكوره گفته هوالامام الهام الذي تخاطبه الخروق و يفر الشيطان من ظله كما
 كان يفر من ظل الفاروق جهد في بث السنة والكتاب ما يتجاوز الممكن ويفوق واحق الحق
 وابطل الباطل والباطل له نهوق ومحايلاته التقليد والليل لا يبق بعد الشروق وعند الراح
 من المرحوم واما طائفة الشقوق الخ وامين رساله در ^{٢٩٩} شهر ابريل مطبوع شد و قطر الصيب
 در مطايع مطبوع گر و يده بعد سيد ابو اخير مير نور الحسن خان طيب در روض اسماقم ترجمه
 شريفش بر داخته و گفته و اما حضرة الابا الرحيم قدر جته مدونة في مؤلفاته ومؤلفات
 غيره حافله كاملة جامعة الى قوله سا ذكره في الدنيا سيد المثل وطلعت اخبار طالع
 اشهب في الفلك الاول انتشرت تاليقه الممتعة في شاسع البلاد وولعت به طبائع الخضر
 والبا وروى له منامات صالحة الخ و تير ترجمه شريف وى واولا و اخر كتب مطبوعه مصر
 قاهرة مطبوع ونامت مثل نيل الاوطار و جلار العنين وغيرهما شيخ علامه محمد قاسم مصري
 در خاتمه روضه نذير شرح در برهيه مؤلفه حضرت وى در مچ كتاب مذكوره نوشته شرح
 سلك فيه حفظه الله تعالى سلك الانصاف وجانب في الترجيم بسبيل الحق والاعتدال
 وذكر مذاهب الاسلاف وما وقع بينهم من الوفاق والخلاف مع ترجيح ما عظم بالبرهان
 من غير نظري ذلك الى خصوصية انسان را بيا ان الحق احق بان بعض بالثور عليه
 وان ما سواه يطرأ في زوايا الامهال ولا يعول عليه الخ كويم حالت جملة مقالات ومؤلفات
 دام محبة بين ست كه اين علامه بيان افصل فرموده و هر كه بالغ مبلغ علم نافع و عار ج معرج

تحقیق صادق است دل و زبانش بدان گواهی میدهد و اما اعدا جمله پس از
ایشان پنج پیرس چپ این جهان قوم است که امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه رحما
الله تعالی درباره ایشان رشاد فرموده لوملکه هم لا اعتقدهم و آن کیفیت که او غایب
بروی حسد نبوده اند و از دست لئام به فلام غیر ملام نگشته این نیز یکی از
سنن انبیاء علیهم السلام است معذرا در استقرار این حقیقت که از رجز چهار نفر دیگر
معلوم نیست که خار بغض این امام در دلش خلیده باشد و با وجود عدم سابقه
معرفت با احدی از این قوالم اربع زبان بسط گفتن کشاده یکی در مدرسه و
دیگر در آوده و سوم در سلط و چهارم در پانی پت و هم کاتری فی سکر تهم یصحن
و عن العلمو بالجهل و الحسد مشغولون نازم بر علوهیت و سمونیت و نهایت
مناات و غایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالا فی بهنیق این طائفه نکرده و حساست
از نسیق این جبرگه نبر و هر که در بحر بر از کند بر روی او آید و هر که بر هر خاک اندازد
بر سرش افتد معذرا عصابه از اهل سنت و جماعه از علما ملت بکشف حجاب این طائفه پرتخته
و در غلو میان آماخانه ایشان سانیده و ابراز غی اینها کرده و بطرد و در معقول ناقبول
شده و تدا محمد و کریم که فرامحت در تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تاسیر
قسم می توانند کرد و آنجا حسد خبر سوختن حسناات سوود دیگرند و اینجا ابراز و در غیره و
بغیظ که نتیجه آخر نیار و اینکه نفییم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقائق حالات حجاب
ترجمیت خدا را نیست که آنچه از حالت ایشان میدانیم آنست که امر در حل و عقد ریاستی نکر
بست است و فرمانش بر پشت لک کن نافذ و حکام وقت تعظیم واجب میفرمایند و حرف و سخن او را
پذیرا می نمایند استقامت گرفتن از اعدا درین حالت نزدش آسان خیر است لکن تا قدم درین عالم نهاد

احدی البسطة گفتن و مخط نمودن و در فرمودن زار نداده و بر جسد و بغض هیچ یکی آشفته
 خاطر نمی ظاهر نفرموده و با احدی خبر حسان و عطا و صدق و صفای سلوک ننموده و دست
 باز آله عرض یکی از اهل علم و انبیا جبل و انخوان دنیا نکشوده بلکه با هر دشمن جاد و دوستی سپرد
 و با هر جاهل علم بجای برده و اعرض عن الجاهلین و اذ اخاطبهم الجاهلون قالوا اسلاما
 را کار نبوده و ما انامن المتکلفین را هر دم پیش نظر گرفته و از احدی منت نستانده و با
 احدی خشت در خیر ننموده اگر نیک نگری معلومت شود که بلوغ این مرتبه نحو صله هر چه قیمت
 ست و ترقی برین پایه بقدر هر حرمان نصیب و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها
 الا ذو حظ عظیم او سبحانه همین نیت خیر طوبی او را دریافته ست که چنین قبول عظیم در دنیا
 و دستان خویش از رانی داشته و از مکائد و مصائد حرف گیران و دشمنان محفوظ نموده
 الذین امنوا و عملوا الصالحات یسجل لهم الرحمن و کذا زبان شرق و غرب بشنا می دعای می مهر
 ست و جان اهل تقوی و دیانت بجانب بودت و احترامش محطوف آفات و لطف خفی و جلی خست
 خداوند عالم جل مجده هر لحظه و صد و کار و بار است و رحمت عالمه الهی نعم نواله هر دم حافظ ضما
 و اظهار و درین نزدیکی از مکارم و موافقاتش و دستخیز طبع ست یکی عون الباری کل
 ادلة البخاری شی دوم السراج الوهاج من کشف مطالب صحیح مسلم
 بن الحجاج و تاجر مکمل و طبقات اهل حدیث علاوه این هر دو و بدو را همه
 خود از قالب مطیع برآمده آفتاب جهات تاب گردیده و روض انخسب این حیثیت نامه که
 می بینی از مطلع اگر ه ساطع شده روشنی دیگر عالم دلهام بخشید آنچه در کالیف انطباع و در او
 اسلام و مصارف چاپ کتب سنت خیر نام صلعم تا این زمان نبل شد یگونی عدد و عدد و
 کتاب و نفقه بلکه مبلغ میرسد و این همه صحف و اسفار عجم را تا عرب شرق را تا غرب گرفته

و اکابر و اصاغر من عالم را در بر آورده قره الاعیان و مصرت الاذهان
مولف سلیم فارس اندکی فرزند صاحب جواب را باید ملاحظه کرد که شاهد
عدل این دعوی است و جاسوس علی القاموس را که درین و لا باس را
جلوه تازه گرفته باید نگریست که تالیف این چنین کتاب غریب از برای کیست

جوهر جام جم از طینت کان در گریست | تو توقع ز گل کوزه گر ان میداری

در باب و بابیت تحقیقی که در روض خضیب و تلج مکمل و مواد العوائد خصوصاً
در آخر رساله موسوم با ستم تاریخی تاریخ بلده بهیو پال تحریر فرموده اند شبهات اعدا

اهل حدیث را از صفت و لهای حکام گورنرنت ~~عالم~~ کرده و مکائد اهل بدع و
صحاب ای را منقحه با حجامه تا نجاسن میان را که بر او شامت و شامل
فنان می توان شمر و بهتر آنست که ختم این کلام بر دعای حسن ختام

نموده آید اللهم ایده بروح القدس و احفظه من مکائد الاعداء و الجبله
بما تحفظ به عبادک الصالحین و اختله بالحسن و زیاده

خبره عجل اعظم حسین عفا الله عنه فی ۱۲۹۹ هـ

بسم الله الرحمن الرحیم

کاتب الحروف محمد بن لکنومی حفظه ابن مولوی محمد یادی علی خوشنویس

مرحوم و مغفور

جدول تصحیح غلط مقاله فصیح

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۳	یعقوب ان	یعقوب یا بنی ان
۸	۴	وامر باحسان	وامر باحسان
۹	۹	صمیمه	صمیمه
۲۱	۲	باز علاج	باز علاج
۳۵	۱۴	قبول از و یاد	قبول و از و یاد
۳۷	۶	عمر و جستجوی	عمر و جستجوی
۴۰	۱	خواهی	خانی
۴۲	۱۵	آثار تی	اشار تی
۵۵	۱	آخرت	آخرت
۵۵	۱	فائروا	فائروا
۴۰	۱۹	آهیات	الهیات
۴۸	۲	طیب	طیب
۷۱	۹	شانه	نماید
۸۱	۱	اگر	اگر
۹۲	۱	الطب	الطیب
۹۴	۳	لایخافون فی الله لومه	لایخافون لومه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۱۴	۱۰	سکینه	سکینه
۱۱۵	۱۱	فقه سنت	فقه سنت
۱۱۸	۱۴	تبین	تبین
۱۲۰	۱۳	اولئک	واولئک
۱۲۱	۵	اجاد	احاد
۱۳۲	۱	فکر	ذکر
۱۳۶	۱۳	لو	تو
۱۴۰	۱۹	نفقیة	نفقته
۱۴۴	۱۷	قرآن	قران
۱۴۸	۸	سر سیر بر پایه بنیش فرای	سر سیر بر پایه بنیش فرای
۹	۹	مصرع تارخیش آوردم پد	مصرع تارخیش آوردم پد
		۹۱ ۱۲ ۴۱	۹۱ ۱۲ ۴۱
۱۷۰	۱	حرره	وعرّه
۱۷۱	۳	النأوی	النأدی
۱۷۲	۷	الامن	الدمن
۱۷۳	۱۷	بالتورجذ	بالتواجد
		تمام شد	

